צת'ב'כת

[illegible]

فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ چشمهاء ایشان
بپوشیدیم و بازوی برابر بکردیم بچشید عذاب من و بیمهای من از من وَلَقَدْ
صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ و بدرستی آمد بایشان بامداد عذابی مستقر
یعنی ثابت فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ
بچشید عذاب من و بیمهای من و بدرستی آسان کردیم قرآن یاد کردن را
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ كَذَّبُوا
او هست هیچ کسی که اعتبار کند و بدرستی آمد بقوم فرعون رسولان تکذیب کردند
بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ بحجتهاء ما همه و فرا گرفتیم ایشان را
أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ
فرا گرفتنی کسی که قاهر بود و قادر هیچ ... آیا کافران شما بهتر ند
مِنْ أُولَٰئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ
از آنان که یاد کردیم یا ایشان را برائتی آمده است از عذاب که ...
أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ
و یا میگویند ما جماعتی ایم قوی کینه کشیم و بر سلم نتوان کرد زود هزیمت کنند جمع ایشان را و بر
گردانند پشت عمر خطاب رضی الله عنه گوید ندانستم که از جمع را هیچ خواهد بود روز بدر که
پیغامبر را دیدم که ... درع پوشیده و همی گفت سیهزم الجمع و یولون الدبر
بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ
بل قیامت وعده گاه ایشان است و قیامت عظیم بلاایست و تلخ تر از روز بدر و بدرستی که مجرمان
فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ
اند در گمراهی اند اند در دنیا و آتش سوزان اند در عقبی آن روز که کشند ایشان را اند در دوزخ بر رویهای ایشان

ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ
بچشید مر رسیدن دوزخ فرا شما که ما همه آفریده‌ایم همی چیزی را بتقدیر
وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ
و نیست فرمان مگر یکی بار که گوییم بباش بباشد و نیز گفته‌اند که هیچ
و باوی خصومت همی کردند اندر قدر این آیت فرو آمد ان المجرمین فی ضلال و سعر الی آخره
و گفته‌اند که وفد نجران آمدند به دیگر پیغامبر علیه السلام و گفتند اما اجلها و روزیها
بتقدیر خدا باشد و اما اعمال بندگان نه بتقدیر خدا باشد خداوند تعالی فرو فرستاد ان
المجرمین فی ضلال و سعر تا آخر سورت و گفت این آیه اندر مردمان فرو آمده‌ست که باشند اندر
آخر امت من که تکذیب کنند و ابن عباس را گفتند که گروهی اندر قدر سخن همی گویند
گفت اندر ایشان فرو آمده است ذوقوا مس سقر انا کل شیء خلقناه بقدر اگر بیمار شوند
ایشان را مپرسید و چون بمیرند بر جنازه ایشان نماز مکنید و اگر یکی از ایشان
فرا من نمایند دو چشم او برکنم باین دو انگشت و چون فرو آمد انا کل شیء خلقناه
بقدر یاری گفت یا رسول الله پس این عمل از بهر چیست گفت کار کنید که هر کسی که میسر بکرده باشند
آن چیز را که آن را آفریده‌اند و علی بن ابی طالب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت
خدای عز و جل تقدیرها و تدبیرها مقدر و مدبر بکرد از پیش آنکه آدم را آفرید و هم
هزار سال و ... آن همی خواهد تا تقدیر کند ترا که آن از پیش آفریدن خلق بوده است
نه آنکه این وقت اندر آن حدیث است و بوهریره گوید که پیغامبر علیه السلام گفت
ایمان آورید بقدر غم و اندوه را ببرد ابن عباس گوید چون قدریان بسیار شوند
و چون شبانان ... کو فرو زیر و زبر شود گفته‌اند که چون قدری بر تو سلام کند ایشان را جواب

جواب دهی بگو و علیک و بر آنکه اندر خبر آمده است مشهور روایت که
پیغمبر علیه السلام گفت القدریة مجوس هذه الامة گفت قدریان گبران این امت
اند و اندر خبر دیگر بیان آن یاد کرد و گفت القدریة خصماء الله قدریان خصومت همی
کنند با خدای یعنی گوید تو خواهی و ما نخواهیم و تو آفرینی ما نیافرینیم و پیدا آن
بود که ما خواهیم نه آنکه تو خواهی و تسلیم نکنند چنانکه اهل سنت و جماعت کنند
چنانکه هیچ چیز از وی ظلم و ناحق نبینند و اندر هیچ کند بروی اعتراض نکنند و
نگویند که وی را شاید که فلان چیز کند و نشاید که فلان چیز کند و چنان گویند که
خدای عز و جل گفت اندر صفت خویش لا یسأل عما یفعل وهم یسألون و چه تسلیم بود بیشتر
از آنکه سنیان گویند هرچه خدای عز و جل بر بنده راند از طاعتها آن خدای آفریده
باشد وی را از وی فضل و از بنده طاعت و آنچه راند از معصیتها آن خدای
آفریده باشد وی را از وی عدل عدل بود و از بنده گناه پس گناه بنده بود
و از خداوند تعالی فضل و عدل و اندر خبر آمد جبرئیل علیه السلام بدید که اندر قدر
سخن چون باید گفت گفت ایمان آرید بدانکه خیر آن و شر آن و حلوان و مران همه از
خدای است و معنی این سخن آن بود که همه از خدای بینی و هیچ تقدیر خویش را
دعوی نکنی و از قدر بیزار شوی و چون قدری نباشی که قدر خویشتن را دعوی کند که
از جمله آن کسانی باشی که پیغامبر علیه السلام گفت لعن القدریة علی لسان سبعین
نبیا بلعنت بکرده‌اند قدریان را بر زبان هفتاد پیغامبر علیه السلام
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ
و همی چیزی که کرده‌اند از خیر و شر
و نیز هلاک کردیم امثال شما را اندر کافران ایشان از هیچ کسی هست اعتبار کند و پند پذیرد

فِي الزُّبُرِ وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ

اندر کتابهاست یعنی کتابها حفظ خردی و بزرگی از ایشان و از اعمال ایشان نبشته است حفظ بر هر کاران باشند اندر بهشتها و جویها

ولفظ لفظ توحید است از بهر اخر کتاب اینها و ضحاک گوید فی جنات ونهر یعنی اندر بهشتها

و فراخی ان و روشنایی و روز را نهار از بهر این گفتند

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ

اندر مجلس حق اندر وی لغو نباشد نه اندر بهشت نزد ملک قادر و قاهر

سورة الرحمن

بدانکه این سوره مکی است و اینهاش هفتاد و هشت است اندر عدد کوفی و هفتاد اندر عدد مدنی و شش اندر عدد بصری و کلماتش سیصد و پنجاه است و یک و حروفش هزار و ششصد و سی و شش است علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر چیزی را عروسی است و عروس قران سورة الرحمن است جل ذکره و ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که سورة الرحمن برخواند خدای عز و جل رحمت کند بر ضعف وی و ادا کرده باشد شکر هر نعمتی که خداوند عز و جل بر وی کرده باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ

خدای اموزد قران یعنی پیغامبر را

خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ

بیافرید مردم را ابن عباس گوید بیافرید آدم را و بیاموخت و برا بیان یعنی نام هر چیزی و هر لغتی

ان آدم بود و گروهی گفتند بانسان اینجا محمد را میخواهد علمه البیان یعنی بیان

وگفته اند این جواب کافران است که گفتند این قران نه وحی الهی است بلکه تعلیم بشر است و فساد است که قران محمد را دیو دری اموزد و گروهی گفتند جبر و فساد دری اموزد

انچه بود از خیر و شر و انچه بود از قیامت و احوال آخرت و گفته اند بانسان اینجا جمله مردم ماند علمه البیان و برا بیاموخت سخن و خط و تمییز میان خیر و شر و فرق میان حلال و حرام

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ

افتاب و ماه بشمار یعنی بهر دو روز بشمار یعنی مدت اجل ایشان را همچون اجل مردمان و نیز گفته اند بیع دوند بحساب شمارها که مردمان را بود اندر میان ایشان تا بدانند بسبب ایشان مقدار شب و روز و اجلهای مختلف و مدتهای که مصالح ایشان بدان بسته بود و بر روی هر یکی از ایشان نبشته است که لا اله الا الله و محمد رسول الله

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ

و نجم و شجر سجود می کنند خدای را و نجم آن بود که بی ساق دوید و شجر انکه بر ساق رویید و سجود ایشان سایه ایشان بود و گفته اند نجم ستاره بود و سجود وی طلوع وی بود و گفته اند سجده ایشان نجم بود

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ

و اسمان برداشته است و بنهاده اندر میان خلق عدل و ترازو

أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا

تا کند که تجاوز مکنید اندر میزان و ستم مکنید اندر آن و وزن کنید بعدل و نقصان مکنید

الْمِيزَانَ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ

اندر ترازو و زمین بنهاد است خلق را و همه جانوران را و اندران زمین انواع میوه و درختهای خرما

ذَاتُ الْأَكْمَامِ وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ

که بروی اکمام باشد چیزها که میوه آن اندر میان باشد و دانه که نبات اندر بر گرد تا هم مردمان را بود و هم ستوران را و ریحان بوی خوش را و گفته اند ریحان روزی بود و گفته اند ریحان غله بود

والارض وضعها للانام فیها فاکهة و زمین را فرو نهاد و باز کشید بر روی اب از بهر خلق را فیها فاکهة درین زمین از هر گونه تا بقطع ان انتفاع کنند و باحوال ان نظر و استدلال کنند والنخل ذات الاکمام و ان خرما نان که خداوند کار زرو با و غلا فها و ان غلا فها خوشه باشد

قال النبی علیه السلام
وانا علی من نور واحد
ق رسول الله

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ای بکدام نعمتهای خدای تکذیب همی کنید وای

خطاب بلفظ تثنیه از بهر آنست که این خطابست ثقلین را جن وانس را وگروهی گفتند

خطابست انس را وتثنیت بر عادت عرب است چنانک یاد کردیم اندر آیت الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ

وتکرار این کلمت از بهر تاکید وتقریر است تا زیادت تنبیه باشد از غفلت دورتر

باشد وحجت لازم تر بود چنانک شاعر گوید کم نعمة کانت لکم کم کم کم

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَخَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ

بیافرید مردم را از گلی چون سفال که دست بروی زنی بانگ آید وبیافرید جن را از

مِنْ نَارٍ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ

از آتش یعنی از زبانهٔ آتش ای بکدام نعمتها خدای تکذیب کنید خدای مشرق تابستان وزمستان وخدای مغرب تابستان وزمستان

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ

وبکدام نعمتها خدای تکذیب کنید فرا گذاشت هر دو دریا را تا فراهم رسید یعنی عذب وزجاج را حایلی تا بیامیزند میان ایشان

لَا يَبْغِيَانِ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

از قدرت خدای وحکمت وی ای بکدام نعمتها خدای تکذیب کنید قتاده گوید بدین دریای فارس وروم خواهد

وبرزخ میان ایشان جزایر است يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ

وبیرون همی آورند از ایشان مروارید ومرجان ومرجان مروارید خرد باشد ومروارید

از دریای شور بیرون آید نه از عذب ولکن باهر دو اضافت کرد چنانک جن وانس را

همی گوید الم یاتکم رسل منکم رسولان از انس بودند نه از جن ولکن باهر دو

اضافت کرد ابن جریج گوید چون باران بارد صدف دهن بگشاید

تا باران اندر دهن وی بارد هر قطره از آن مروارید گردد خدای عز وجل گفت هر آنکه چیزی بدانی اندر جوف صدف ومیان صدف تقدیره

خلق الانسان

بیافرید مردم را از

گل خشک چون سفالی

وان مردم آدم بود

که صلصال بود

چهل سال نهاده

میان مکه وطایف

تا آنکه که جان در وی

آوردند صح

صدف بچه چون وی دهن بگشاده بود باران قطرها بر وی از آن قوت رسید چندانی که

باران فرا وی رسیده بی مروارید گشت وباقی همبران حال بماند که بود از پیش گفته اند

این مثال است حجت وشبهت را یعنی دریا حجت ودریای شبهت فراهم رسد وحیات

ایشان برزخ نظر واستدلال بود پدید آید از آن اللؤلؤ والمرجان

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ

بکدام نعمتهای خدای تکذیب همی کنید ووی راست کشتیهای بزرگ ورونده افرید

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ

ای بکدام نعمتهای خدای تکذیب همی کنید ~~ووی راست کشتیهای بزرگ ورونده افرید~~

وهر چه بر روی زمین است نیست خواهد شد ابن عباس گوید چون فرشتگان این بشنیدند

گفتند هلاک شد اهل زمین خدای عز وجل فرو فرستاد وكُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

فرشتگان بدانستند که ایشان نیز هلاک خواهند شد

وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ

وبماند ذات خدای تو که وی راست جلال ووی راست ابراهیم بکردن

ویرا داشتن تر از آنست که چیزی را از نقصهای مخلوقات ودلایل نقص بروی روا بود

وگفته اند که جلال نام بهشتی است که محیط است بعرش ومعاذ بن جبل گوید که پیغامبر

علیه السلام بمردی بگذشت که وی نماز همی کرد وگفت یا ذا الجلال والاکرام پیغامبر گفت

استجابت کرده ند دعا وی را

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

ای بکدام نعمتهای خدای خویش تکذیب همی کنید واندر زمین است اهل ایمان مغفرت جن وانس

ویبقی وجه ربک

باقی بماند خدای تو

که خداوند بزرگوار

است خدای تعالی منزه

کانرا همه چیز رقم

نیاز کرده است تا

بی نیاز او را بود

وپس همه را رقم

عیب کرد تا بی عیب

او بود وپس همه را

رقم فنا کرد تا باقی

او بود پس سوال

چرا گفت کل من علیها

فان گفت هر که برو

نیست باشد

اثبات ایشان

روزی و معرفت كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ هر روزی او اندر کار دیگریست
مقاتل گوید این اندر شأن جهودان فرود آمد که ایشان گفتند خدای عز و جل روز شنبه هیچ
قضا نراند خدای تعالی اندر شأن ایشان فرو فرستید کل یوم هو فی شأن پیغامبر را
علیه السلام ازین معنی پرسیدند گفت یغفر ذنبا و یفرج کربا و یرفع قوما و یضع آخرین
بیامرزد گناهی و ببرد اندوهی و رفیع کند ~~گروهی~~ گروهی را و وضیع کند گروهی را
حسن ابن الفضل ~~البلخی~~ البجلی رضی الله عنه گوید که تقدیرها بوقتهاء خویش رساند
و گفته اند گروهی را بمیراند و گروهی را زنده کند و گفته اند گروهی را از اصلاب پدران
بارحام مادران آرد و گروهی را از ارحام مادران بروی زمین آرد و گروهی را ازین
جهان بیرون برد و خلق را براحوال ایشان نگاه میدارد و اندر حکایت آمده است که
امیری وزیر خویش را ازین آیت پرسید کل یوم هو فی شأن و گفت بگوی تا کار خدای
چیست وی مهلت خواست و باخانه آمد اندوهگن بنشست و ویرا غلامی بود سیاه
گفت بگو تا این اندوه چرا است تا بوک خدای عز و جل فرج فرستد گفت امیر مرا از معنی این
آیت پرسیده است و من نمی دانم گفت فردا ویرا بگوی که مرا غلامی است سیاه و ویرا بخوان
تا جواب دهد دیگر روز ویرا بخواند و ویرا ازان پرسید گفت کار وی آنست که روز را
بشب اندر آرد و شب را بروز اندر آرد و زنده را مرده کند و مرده را زنده کند و درست
را بیمار کند و بیمار را درست کند و مبتلا را عافیت دهد و معافی را بلا دهد و درویش را
توانگر کند و توانگر را درویش کند عزیز را ذلیل کند و ذلیل را عزیز کند امیر ویرا گفت
احسنت یا غلام و وزیر را فرمود تا جامهٔ وزارت برکند و اندر غلام پوشیدند غلام
خداوند خویش را گفت یا مولای اینست شأن خدای عز و جل فبای آلاء ربکما تکذبان

٥ انهم کتبتم نامهٔ ایشان بر دست راست

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ و بکدام نعمتهای خدای تکذیب کنید شما قصه
کنیم شما را یا شما که جن و انس اید و ایشان را ازبهر آن ثقلان خوانند که ایشان
گرانی باشند بر زمین اندر حال مرگ و زندگانی و جعفر صادق گوید رضی الله عنه
که ازبهر آنک ایشان مثقل اند بتکلیفها و گناهان و این تقریری است که کافران
را بیم کند چنانک بر عادت مردمان بود که گویند که با تو بپردازم نه بران معنی که چیزی ویرا از
چیزی مشغول کرده اند فان الله لا یشغله شأن عن شأن که خدای را چیزی
از چیزی مشغول نکرده اند و حقیقت این آنست که کسی از چیزی بپرداخته شود و
قصد دیگری کند یکی کند و دیگری نکند پس حقیقتش آن بود که یکی بکند و دیگری
بگذارد و روا بود که خداوند تعالی اندر حال قصد چیزی کند و آن بکند و دیگری
نکند آنگاه فرق آمد میان خداوند و بنده بآنک که بنده خواهد هردو اندر یک حال
بکند ازوی درست نیاید ولکن اگر خداوند تعالی خواهد هردو اندر یک حال بکند
ازوی درست آید و بیانش آنست که چیزی کند و دیگری نکند اندرین جهان
روزی دهد و رسولان فرستد و امر و نهی پیدا کند و اندران جهان بلوی مزدگان
ثواب و عقاب دهد دانستی که معنی بلوغ اندرین آیت آنست که فعلی کند و
دیگری نکند هر چند چیزی از دیگری مشغول نکند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ
و بکدام نعمتهای خدای تکذیب کنید شما يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ
تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای شما که جن و انس اید اگر توانید اینکه
بگذرید از کنارهاء آسمان و زمین فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا
بِسُلْطَانٍ بگذرید بگذرید هیچ جای نیابید مگر تحت قدرت من بایستید

روزی و [illegible] ... ۸۱ ...

معنی این آیت آنست که از مملکت من بیرون نتوانید شد و از مرگ نتوانید گریخت هر جا که شوید و باشید اندر تحت قدرة و سلطانیت من باشید و نباشد که بجهش و گریختن شما ملکم و بقدرت من و این دلیل است بر آنکه افعال بنده همه مقدور خدای عز و جل
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ و اندر خبر آمده است که روز قیامت منادی ندا کند که ای گروه جن و انس فرمان کنید و آتش
و بکدام نعمتها خدای تکذیب کنید شما معروف خلق اندر میان آیند
جانکه بر خلق محیط بود آنگاه منادی ندا کند یا معشر الجن و الانس الآیه و این گرش بیم ظاهر
بدانکه بیم گوید يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ
بفرستند بر شما زبانهٔ آتش و دخان و شما هیچ انتقام نگنید که و از عذاب امتناع
نتوانید کرد سعید بن جبیر گوید نحاس یعنی دخان بود اندر لغت چنانست که همی گوید زبانه
از آتش دود و آن زبانه سبز باشد که بر بالای آتش باشد و آن سبز از بهر آن نماید که سرخی
آتش و سیاهی دود اینجا برآمیخته باشد و مجاهد گوید بدین آیت مس گداخته بیم خواهد
که بر سر دوزخیان همی ریزند مقاتل گوید پنج جوی از مس گداخته از زیر عرش بر سر دوزخیان
همی رود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً
كَالدِّهَانِ و بکدام نعمتی خدای تکذیب کنید شما چون بشکافد آسمان یعنی روز قیامت پاره پاره شود و از لون بگردد چون
چون لون گل و بیم کرده چون روغن زیت که از حالی بحالی بیم کرده و هر ساعتی لون دیگر نماید
ابن عباس گوید بدین آن بیم خواهد که آسمان چون لون اسب گل گون گرده یعنی بهر وقتی لونی
دیگر دارد اندر وقت ربیع کمیتی باشد زرد چون زمستان آید کمیتی گرده سرخ چون
سرما سخت شود کمیتی گردد گرده گون رنگ برنگ بیم کرده همچنانکه آسمان نیز بیم کرده لونی
بلونی و کلبی گوید كَالدِّهَانِ ادیم سرخ باشد جمع ادهنة و دهن یعنی آسمان سرخ گرده از نوم

و از همه جوانب ایشان وگفته اند و بایمانهم کتبهم نامهٔ ایشان بدست راست
نهند و گویند ایشانرا فرشتگان بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي
مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ شما راست بشارت امروز بهشتهای که همی رود
زیر آن جویها جاودانه فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ اندر آن آنست که
آنست رستگاری بزرگ ابن مسعود گوید نور هر کسی روز قیامت بر قدر عمل وی باشد
کس بود نور در پیش وی چند شود چون درخت خرما و کس بود که اندر پیش وی ببالای
مردی بود و کمترین کس آن بود که نور وی بر ابهام وی بود یک ربیع فرا کرد و یکبار بیم فرو
نشیند و پیغامبر صلی الله علیه گفته است که کس بود از امتهٔ من که اندر پیش وی چندان
نور بود که از عدن تا بصنعا و آنگاه کمتر کمتر تا آنگاه که کس بود که نور وی پیش از آن
نیابد که آن مقدار روشنی دارد که وی پای خویش بر آن نهد
يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْظُرُونَا نَقْتَبِسْ
اندر روز که گویند منافقان و منافقات آن کسانی را که ایمان آورده باشند ایشم انتظار کنید تا فرا گیریم
مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا
از نور شما گویند ایشانرا باز شوید باز پس و بجویید خویشتن را روشنایی
فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ
او برزنند میان ایشان که آنجا جزی باشد میان اهل بهشت و دوزخ اندرونی بود رحمت
یعنی بهشت و ظاهر آن از سوی ظاهر بود عذاب دوزخ مفسران گفتند روز
قیامت خدای تعالی مؤمنانرا نور دهد تا بدان نور بصراط بگذرند و منافقان
را نیز نور دهد تا بدان هیچ روند و آنجا یعنی باشد ایشانرا جنانکه گفت و جوهر عظیم

قیل ارجعوا وراءکم وراءکم آن بود که روز قیامت مومنانرا سوی بهشت در راه تشنه ایمان و عطا فقان با ایشان همی روند چون بصراط رسند تاریک شود برود منافقان با میان مومنان و منافقان دیواری آن بود و درون آن درو بیرون لشان بهشت بود از آن تاریکی دوزخ آن تاریکی ... و آن لشان ... مومنان

[illegible]

که ایشان آگاه باشند بلوی بیاید و نور ایشان ببرد تا ایشان اندر ظلمت
متحیر گردند و نور مومنان بماند و چون آن ببینند که منافقان را افتیده
باشد بترسیم اگر ایشان را نیز هم چنان او فتد گویند اتمم لنا نورنا یا رب نور ما تمام
گردان و منافقان گویند فرو ایستید تا ما نیز اندر نور شما برویم و یا از نور شما فرا
گیریم گویند ایشان را با دنیا شوید و آنجا نور جویید که ما نیز این نور هم از آنجا آورده‌ایم
ابن عمرو گوید رضی الله عنه و کعب الاحبار گوید این باب که اندرین آیت است اندر مسجد
از ابواب الرحمة خوانند اندر بیت المقدس

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِنَّكُمْ فَتَنتُمْ

ندا کنند منافقان مومنان را ای نبودیم ما با شما گویند آری ولکن شما هلاک کردید

أَنفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ

خویشتن را بنفاق و چشم نهادید و اشتبه [illegible] و اندر شک بودید و غره کرد شما را

الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ

اندر شهای باطل و امل دراز تا آمد بشما فرمان خدای و غره کرد شما را بخدای شیطان
انس بن مالک گوید که پیغامبر علیه السلام خطهای فرو کشید و خطی جدا گانه از آن فرو کشید
و گفت دانید که این چیست این مثل بنی آدم است و آمال وی و وی بدین امل ها [illegible]
شود ناگاه اجل [illegible] باید و گفت الغرور آن بود که حسنات
خویش یاد همی کنی و سیئات فراموش کنی

شتابد این اجل بوی اندر آید و ویرا برباید

فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ

امروز پذیرفته نشود از شما هیچ بدل و نه از گروه‌ها مشرکان که منزل شما ها همگان آن دوزخ است

هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا

آن او لیتر بشما و بد بازگشت گاهیست آن آیا گاه نیامد آن کسانی را که گرویده‌اند که

أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ

خضوع آرد دلهای ایشان بیاد کردن خدای را و آنرا که فرود فرستاد از حق

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ

و نباشند چنان کسانی که داده‌اند ایشان را کتاب از پیش دراز شد

عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ

بر ایشان زمان و سخت شد دلهای ایشان و بسیار از ایشان فاسقانند
کلبی گوید این اندر منافقان فرو آمده است از پس هجرت بیک سال و آن بود که ایشان
سلمان الفارسی را پرسیدند روزی و گفتند ما را خبر ده از چیزی از عجایب که
اندر توریة است خدای عز و جل فرو فرستاد نحن نقص علیک احسن القصص
ایشان باز ایستیدند و از سلمان نیز هیچ چیز نپرسیدند آنگاه پس از آن گفتند
ما را خبر ده از عجایبی که در توریة است خدای عز و جل فرو فرستاد نزل احسن الحدیث
الآیة پس از سوال وی باز ایستیدند تا مدتی آنگاه دیگر باره سوال کردند ما را
خبر ده از عجایب توریة خدای عز و جل فرو فرستاد الم یأن للذین آمنوا ان تخشع
قلوبهم و این عتابی بود که خداوند تعالی با مومنان و یا دل مومنان کرد از پس
سیزده سال و گروهی از مفسران گفتند که جماعتی از بنی اسرائیل مدت بر ایشان
دراز شد و دل ایشان سخت شد کتابی بنهادند چنانکه آرزوی دل ایشان بود
و گفتند این است کتاب خدای و گفتند هر که ما را اندرین خلاف کند از بنی اسرائیل

وبرا بکشیم آنگاه اندیشیدند که همه بنی اسرائیل را بنشوا اگشت وایشانرا
عالمی بوده بزرگ بروی عرضه باید کرد ان اگر وی قبول کند دیگران ویرا خلاف نکنند
و اگر قبول نکند ویرا باید کشت تا دیگران تبع ما کردند کس فرستیدند بوی
وی کتاب خدای را باریک بنوشت برورق و آنرا در میان قرن نهاد و اندر گردن او افکند
وجامه اندر وران بپوشید و آمد بنزدیک ایشان آن کتاب بروی عرضه کردند و
گفتند ایمان آوری بدین وی اشارت کرد فرا سینه خویش آنجا که آن قرن بود
اندر زیر جامه و گفت آری ایمان آوردم بدین و سراج بوده است که بدین ایمان
بیاوردم اورا اصحابانی بودند که ویرا آنگاه همی داشتندی تا آنگاه که وی بمرد آن
قرن یافتند با وی گفتند وی این اگفت که من ایمان آوردم بدین وخلاف افتاد
بدان سبب اندر میان بنی اسرائیل تا هفتاد و اند فرقت گشتند بهترین ایشان
اصحاب خداوند قرن بودند

اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يُحْيِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا
بدانید که خدای زنده بکند زمین را از پس مرگ وی بپیدا کردیم
لَكُمُ الْاٰيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ اِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ
ولازنان شمارا حجتها تا مگر شما بدانید حق آن کسانی که صدقه داده اند از مردمان
وَالْمُصَّدِّقَاتِ وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ
و از زنان و وام داده اند خدایرا وام نیکو بصدقه و نفقه کرده که آنرا اندر سبیل خدای مضاعف بکنند
يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ اَجْرٌ كَرِيمٌ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا بِاللّٰهِ
مضاعف بکنند ایشانرا و ایشانرا مزد با کرامت یعنی بهشت و آنکسانی که ایمان آورده اند بخدای

[illegible]

وَرُسُلِهِ اُولٰٓئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ
و رسولان وی ایشان صدیقان باشند و صدیق
وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ
و شهیدان بنزد خدای ایشان رابود مزد ایشان و نور ایشان و آنکسانی که
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ
کافر شدند و تکذیب کردند بحجتهای ما ایشانند اهل دوزخ و اهل الجحیم
اِعْلَمُوا اَنَّمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ
و بدانید که زندگانی دنیا باطل است یعنی اندر جستن نماند اندر حقیقت و بازی و زینتی و فخر
بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ اَعْجَبَ
با یکدیگر همی کنید بینکم و بسیاری جستن با یکدیگر اندر مالها آنگاه خداوند تعالی اندر مثل یاد کرد و گفت چون باران که شادان
الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰيهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا
بکند کافران را نبات آن آنگاه خشک ببینی از آن زرد شده آنگاه ریزیده کرده
وَفِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانٌ
و اندر آخرت عذابی بود سخت و آمرزش از خدای و خشنودی
وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ سَابِقُوا اِلٰى مَغْفِرَةٍ
و نیست زندگانی دنیا مگر چیزی که غره کند بفریبد و سبقت جویید با آمرزش
مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا
از خدای خویش و بهشتی که پهنای آن
كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ اُعِدَّتْ لِلَّذِينَ
بپهنای آسمان و زمین بود که ساخته اند آن کسانی را

والشهدا عند ربهم وان گواهان نزد خدای ایشان گفته اند این شهدا نعت مومنانست که ایشان گواهانند و گفته اند اولئک هم الصدیقون تم الکلام و الشهدا عند ربهم ابتدا است لهم اجرهم عند ربهم خبر انست و گفته اند مراد ازان شهدا رسولانند و گفته اند مراد ازین شهدا آن مومنانند که فرشتگان گواهی دهند بر نیکو بندگی ایشان

[illegible]

آمنوا بالله ورسله ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء
که ایمان آورده اند بخدای وبرسولان وی اینست بفضل خدای دهد آن کسی را که خواهد
والله ذو الفضل العظیم
وخدای خداوند فضل است عظیم
مطعومی ومشروبی وملبوسی ومشمومی ومنکوحی ومرکوبی
وغایت طعامها دنیا عسل است وآن بزاق مگسی است وبهترین شرابها آب است وستوران
با تو دران برابرند وبهترین لباسها دیباست وآن نسیج کرمی است وبهترین بویها
مشک است وآن خون آهویی است وبهترین مرکبها اسب است بنگر تا چند براه
کشته شده ومنکوح دنیا زنان اند بنگر تا چه دها دارند
ما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا
ونرسیده است هیچ مصیبت اندر زمین از قحط وخشکی ونه
فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر
اندر کتاب محفوظ بوده از پیش آنکه زمین وتنها بیافرید که آن بر خدای آسانست
لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتیکم
تا اندوه گین نشوید بر آنچه از شما اندر گذشته است اندر دنیا وبطر منمائید بآنچه شما را داده است
از دنیا ورضا دهید بآنچه خدا داده باشد شما را عکرمه گوید که هیچ کس نبود که وی را شادی
واندوه نبود شادی شکر کنید وبر اندوه صبر ابن مسعود گوید که اگر آتش دردهن گیرم
تا زفان بسوزد دوست تر دارم از آنکه گویم چیزی را بود کاشکی نبودی ویا چیزی را که نبود
کاشکی بودی والله لا یحب کل مختال فخور وخدای سبحانه وتعالی دوست

ندارد کسی را که متکبر بود فخر کند بمال بر مردمان
الذین یبخلون ویأمرون الناس بالبخل ومن یتول
آنکسانی که بخل کنند وفرمایند مردمان را ببخل وهر که برگردد
فان الله هو الغنی الحمید لقد ارسلنا رسلنا بالبینات
خود خدای اوست بی نیاز وستوده خود فرستادیم رسولان خود بحجتها
وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط
وفرو فرستادیم با ایشان کتاب وترازو وگفته اند برین عدل تا بپای دارند
مردمان عدل وانزلنا الحدید وفرو فرستادیم آهن چنانک ابن
عمر روایت کند از پیغامبر علیه السلام که خدای تعالی چهار چیز بر زمین فرستاد
از برکات آسمان آهن وآتش وآب ونمک فیه بأس شدید
اندر وی قوت سخت یعنی سلاح ومنافع للناس ولیعلم الله من
ینصره ومنفعتها که مردمان را که هیچ صنعت بی آهن تمام نشود وتا بداند خدای
آنکسانی را که نصرت کنند دین ویرا ورسله بالغیب ورسولان ویرا وبغیب
ان الله قوی عزیز خود خدای قوی است وعزیز ولقد ارسلنا نوحا
وابراهیم وخود بفرستادیم نوح را وابراهیم را وجعلنا فی ذریتهما
النبوة وننهاده ایم اندر فرزندان ایشان پیغمبری
والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون
وداده ایم کتاب از ایشان کسی است راه یافته وبسیار از ایشان
ثم قفینا علی آثارهم برسلنا وقفینا بعیسی ابن مریم

انگاه از پی بود اشتیم بر اثر ایشان رسولان ما و از پی اندر آوردیم بر اثر ایشان
عیسی ابن مریم را وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ
رَأْفَةً و عطا دادیم وی را انجیل و بیافریدیم اندر دل انکسانی که متابعت کردند
وی را رافتی وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا
و رحمتی و رهبانیتی که ایشان آن را گرفته بودند از خویشتن ما ننبشته بودیم آن را
بر ایشان ولکن ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ
جستن رضا خدای را همی کردند آن رهبانیت پس نگاه نداشتند از اجنانک نگاه بایست داشت چون دادیم آنکسانی را که
آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ
ایمان آوردند از ایشان مزد ایشان و بسیار از ایشان فاسقاند
گفت دانی که بنی اسرائیل چرا رهبانیت فرا پیش گرفتند گفتم خدای و رسول بهتر داند گفت جباران
بر ایشان غالب گردند از پس عیسی علیه السلام و معصیتها همی کردند و اهل ایمان بودند
بر ایشان خشم گرفتند و با ایشان قتال کردند سه بار اهل ایمان را هزیمت کردند تا ما نز
جماعت اندکی گفتند اگر ما دیگر بار جنگ کنیم از ما هیچ کس نماند که خلق را بدین خدای
خواند بیایید تا ما در زمین پراگنده گردیم تا انگاه که بیرون آید آن پیغمبری که ما را عیسی
وعده کرده است یعنی محمد علیه السلام پس پراگنده شدند و بغارها و کوهها شدند و رهبانیت
می ورزیدند از ایشان کس بود که بر دین بماند و کس بود که کافر گشت انگاه این آیت
برخواند ورهبانیة ابتدعوها انگاه گفت پیغامبر علیه السلام و این که رهبانیت
امت من چه باشد گفتم خدای و رسول بهتر داند گفت هجرت و جهاد و صلوة و صوم و حج
و عمره و تکبیر و اندر خبر آمده است که انک ایمان آرد بمن و تصدیق کند مرا رعایت

کرده باشد حق رهبانیت و هر که ایمان نیارد بمن حق آن رعایت نکرده باشد و گروهی
گفتند اینجا که گفت رافة و رحمة سخن تمام شد انگاه گفت ورهبانیة ابتدعوها
یعنی بدعت آوردند رهبانیتی و حق بگذاشتند و خمر و خنزیر خوردند و دست بدوی
شستن و جنابت بگذاشتند و ختنه نکردند انگاه گفت فآتينا الذين آمنوا منهم
اجرهم وكثير یعنی انکسانیکه بر طاعت بر استادند و کثیر منهم فاسقون یعنی
انکسانی که بر طاعت بایستادند رهبانیت آوردند و طاعت بگذاشتند فما رعوها
بریش تاویل کنایت بود از ملت و آن نامذکور است اندرین آیت انگاه ابتدا کرد و مومنان را
بند داد و گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ
وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ ای آن کسانی که ایمان
آورده اید بترسید از عذاب خدای خویش و ایمان آورید بدو رسول او تا بدهد
شما را دو نصیب از رحمت وی یک از بهر ایمان شما بپیغامبران پیشین و یکی از بهر شما
بپیغامبر این وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ
غَفُورٌ رَحِيمٌ و شما را نوری دهد تا بدان همی روید میان مردم بر صراط یعنی ترا ان
و اسلام و بیامرزد شما و خدای آمرزگارست و رحیم مهربانست لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ
أَلَّا يَقْدِرُونَ تا بدانند اهل کتاب که ایشان قادر نه اند
عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
بر هیچ چیز از فضل خدای یعنی از اسلام و ثواب دین هر گاه که
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
آن را که خواهد یعنی مومنان را و پیغامبران را و خدای خداوند فضل بزرگوارست

یعنی ثواب بزرگ کرمومنانرا دهد اندران جهان وسعید بن جبیر گوید که
جعفر بن ابی طالب با هفتاد تن بنزدیک نجاشی شدند وویرا بمسلمانی خواندند
وایشان اجابت کردند ویرا وچهل تن از ایشان آمدند باوی بنزدیک پیغامبر علیه السلام
چون فرا رسیدند به پیغامبر علیه السلام حرب احد را همی ساخت اندخاصت دیدند درویشی
همه دستوری خواستند از پیغامبر علیه السلام وگفتند یا رسول الله مارا مالها است
ومسلمانانرا اندر تنگی همی بینیم مارا دستوری ده تا ما اموال خویش بیاریم و بر ایشان
نفقه کنیم پیغامبر علیه السلام دستوری داد برفتند وبیاوردند و بر مسلمانان عرضه کردند
خدای عز وجل اندر شان ایشان فرو فرستاد الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون
تا اینجا که گفت ومما رزقناهم ینفقون چون اهل کتاب این بشنیدند فخر کردند بر مومنان
وگفتند آنکه هر که از ما ایمان آرد بکتاب شما ویرا دو مزد باشد وهر که ایمان نیارد
ویرا یک مزد باشد وشمارا که مومنانید یک مزد باشد خدای عز وجل فرو فرستید
یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وامنوا برسوله الی اخر سورت

سورة المجادله

این سورت مدنی است وبیست ودو آیت است اندر عدد کوفی وبصری ومدنی بیست
ویک اندر عدد اسمعیل وکلمات آن چهارصد وهفتاد وسه است وحروف آن هزار
وهفتصد ونود و دو است وابی بن کعب روایت کند که پیغامبر علیه السلام گفت
هر که سورة المجادله برخواند ویرا اندر حزب خدای نویسند روز قیامت اول آن
بسم الله الرحمن الرحیم قد سمع الله قول التی تجادلک
فی زوجها خدای بشنید قول آن کسی که خصومت همی کند با تو جواب همی دهد ترا اندر باب شوهر خویش

وتشتکی الی الله والله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر
وگله همی کند بخدای خویش وخدای همی شنود محاورت شما جواب دادن شما یکدیگر را وخدای شنوا است
وبینا ابن عباس گوید این زنی بود از انصار از جمله خزرج نام وی خوله بنت خویلد
وشوهر وی اوس بن الصامت بود برادر عبادة بن الصامت وزنی بود نیکو
نیکو هیئت شوهر ویرا چشم فرا وی افتید در نماز اندر حال همی چون از نماز بپرداخت
همی خواند زن امتناع کرد ومردی بود که زود خشم گرفتی بروی بخشم گرفت وگفت
انت علی کظهر امی تو بر من همچنان چون پشت مادر من وآنگاه ویرا پشیمانی بود
از آنک گفت وظهار وایلا در جاهلیت طلاق بودی پس گفت ویرا که چنین همی پندارم که
تو بر من حرام گشتی گفت چنین مگوی برو بنزدیک پیغامبر علیه السلام واز وی بپرس
گفت من شرم دارم گفت بگذار تا من بشوم وبپرسم گفت برو زن بیامد بنزدیک پیغامبر
علیه السلام وعایشه رضی الله عنها یکسو سروی همی شست وگفت یا رسول الله
شوهر من اوس بن الصامت مرا بخواست ومن برنا بودم وتوانگر وخداوند مال
واهل بیت تا اکنون که مال من بخورد وبرنای من نیست گشت واهل بیت من پراکنده ظهار
کرد از من واکنون پشیمان شد هیچ چیز هست که جمع کند میان من ووی که مرا بدان فریاد رسی
پیغامبر علیه السلام گفت حرام گشتی بروی گفت یا رسول الله بآن خدای که کتاب
خویش بر تو فرستاده است که وی هیچ طلاق یاد نکرده ووی پدر فرزندان منست
ودوستترین مردمان است بنزدیک من گفت حرام گشتی بروی گفت بنالم بخدای از درویشی
خویش که صحبت من بروی دراز شده است وویرا جز وی کودک بوده است از من
پیغامبر علیه السلام گفت همی بینم ترا که بروی حرام گشتی ومرا اندر وی اندر باب تو

ویرا
دا با پیغامبر علیه السلام مراجعت همی کرد و هرگاه که پیغامبر علیه السلام گفتی که حرام
گشتی بر وی بانگ برداشتی و گفتی اشکو الی الله فاقتی وشدة حالی و گفتی ای
بار خدای فرو فرست بر زبان پیغامبر خویش اندر باب من قرآنی و این اول ظهاری بود که
اندر اسلام بود عایشه برخاست کاو یکسو سر مصطفی را شوید از آن زن گفت یا نبی الله
جعلنی الله فداک بنگر اندر کار من عایشه ویرا گفت حدیث کوتاه کن و مجادله باگذار
همی شنیدی روی پیغامبر علیه السلام و چون پیغامبر علیه السلام وحی آمدی چون غشی خوابی بر وی
بر بود آمدی چون پیغامبر علیه السلام بپرداخت گفت بخوان شوهر خویش را چون شوهر
وی اندر آمد پیغامبر علیه السلام بر وی خواند قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها وتشتکی الی الله
والله یسمع تحاورکما ان الله سمیع بصیر انگاه حکم ظهار و کفارت آن بدین کرد و گفت الذین
یظاهرون منکم من نسائهم الآیه عایشه گفت سبحان الله آن خدای که پوشیده نکرد بر وی آوازهای گویندگان
من اندر گوشه خانه آواز وی بر می همی شنیدم و بعضی مرمی پوشیده همی کرد و ایزار آن جمله که وی همی کرد
با مصطفی علیه السلام که فرا اندر شان وی قد سمع الله پیغامبر علیه السلام شوهر ویرا گفت
تو آیکه بنده آزاد کنی گفت مال من بدان اندر آن نشد پیغامبر علیه السلام گفت توانی که دو ماه روزه
داری گفت هرگاه که من اندر روزی سه بار نخورم چشم من تاریک شود و ترسم که نابینا شوم گفت پس توانی که
شصت درویش را طعام دهی گفت نه مگر که تو مرا یاری دهی گفت من یاری دهم ترا
به پانزده صاع و دعا کنم تا خدای عزوجل آن برکت باکند پس آن کفارت بکردند پیغامبر علیه السلام
میان جمع کرد برهمان نکاح که بودند از پیش و این حکم گردید اندر مسلمانی تا قیامت هر که
زن خویش را گفت گوید که تو چون پشت مادر منی بر مرد نشاید که با وی نزدیکی کند
و چون عود افتد کفارت بر وی لازم شود و عود بر موجب شافعی رضی الله عنه آن بود که تا اگر ویرا طلاق دهد
عو

عود

از پس این ظهار و کفارت بر وی لازم شود و آن آن بود که بنده آزاد کند و اگر نتواند
دو ماه روزه دارد پیوسته که اندرین دو ماه با آن زن هیچ نزدیکی نکند و یا شصت
درویش را طعام دهد و چون این کفارت باکند روا باشد که با زن خویش نزدیکی کند و اندرین
معنی فرو فرستید خدای عزوجل الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن
امهاتهم آنکسانی که ظهار کنند از شما یعنی از زنان خویش نیستند
ایشان مادران ایشان ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم وانهم
لیقولون منکرا نیست مادران ایشان مگر آنکسانی که زاده اند
ایشان را و ایشان همی گویند منکری من القول وزورا وان الله لعفو غفور
از گفتار و زوری و خدای عفو کننده است و آمرزگار است
والذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا
وانکسانی که ظهار کنند از زنان خویش انگاه عود کنند
فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا ذلکم توعظون
آزاد باکنند بنده از پیش آنکه فرا یکدیگر رسند آنست که شما بندهی دهند
به والله بما تعملون خبیر فمن لم یجد فصیام
بدان و خدای با نچه شما همی کنید داناست پس هر که نیابد روزه دارد
شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا فمن لم یستطع فاطعام
دو ماه پیوسته از پیش آنکه فرا یکدیگر رسند هر که نتواند طعام دهد
ستین مسکینا ذلک لتؤمنوا بالله ورسوله وتلک حدود الله
شصت مسکین را آنکه یاد کردیم از آنست تا شما ایمان آرید [illegible] و اندر آن شعرهای طاعت

عذابٌ الیمٌ ان الذین یحادون الله ورسوله کبتوا کما
عذابی دردنمای انکسانی که مخالفت کنند با خدای و رسول وی محمد علیه السلام هلاک کردند ایشانرا
چنانک کبت الذین من قبلهم وقد انزلنا آیات بینات وللکافرین عذابٌ
مهینٌ هلاک کردند آن کسانی که از پیش ایشان بوده اند و فرو فرستیدیم ظاهر و کافرانراست
عذابی خوار کننده یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا
آن روز که برانگیزاند خدای همه و خبر دهد ایشانرا بانچ کرده باشند
احصیه الله ونسوه والله علی کل شیء شهید الم تر ان الله
و شمرده بود آنرا بر ایشان جزا و فراموش کرده باشند ایشان و خدای بر همه چیزی گواه است نبینی که خدای
یعلم ما فی السموات وما فی الارض ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم
داند انچ اندر آسمانها و انچ اندر زمین است نبود هیچ راز مناجات سه تن که نه وی چهارم
ایشان بود و نبود [illegible] شنود مناجات ایشان ولا خمسة الا هو سادسهم
ولا ادنی من ذلک ولا اکثر الا هو معهم و نه پنج تن که نه وی ششم ایشان
و نه کمتر ازان و نه بیشتر ازان که نه وی با ایشان بود اینما کانوا ثم ینبئهم
بما عملوا یوم القیمة ان الله بکل شیء علیم هر کجا باشند انگاه خبر
دهند ایشانرا بانچ کرده باشند روز قیامت که خدای بهمه چیزی داناست
الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا
ای نبینی آن کسانی را که نهی کرده اند ایشانرا از مناجات آنگاه باز گردند
بان چیزی که ایشانرا نهی کرده باشند عنه ویتناجون بالاثم
والعدوان ومعصیة الرسول ازان و مناجات کنند اندران بزه بان چیزی که و تعدی و معصیت بود پیغامبر را

واذا جاءوک

واذا جاءوک حیوک بما لم یحیک به الله ویقولون فی انفسهم لولا
و چون آیند بتو تحیت کنند ترا بانچ تحیت نکرده باشد ترا بدان خدای و همی گویند اندر خویشتن چرا نکند
یعذبنا الله بما نقول حسبهم جهنم یصلونها فبئس المصیر و
عذاب مارا خدای بانچ همی گوییم بسنده بود ایشانرا دوزخ بیاویزند اندر آن و بد بازگ
گشتا که آنست ابن عباس گوید که اندر جهودان و منافقان فرود آمده است که ایشان مناجات
همی کردند با یکدیگر بی مؤمنان و همی نگرستندی فراموشان و بچشم غمزه همی کردندی چون مؤمنان
آن مناجات ایشان دیدندی با یکدیگر گفتندی که مگر چیزی بایشان رسیده است از خویشان هلاک
پیغامبر علیه السلام ایشانرا اندر سرایا بیرون فرستاده است و بدان سبب اندوهگن گشتندی
چون آن فعل از منافقان بسیار شد شکایت کردند فرا پیغامبر علیه السلام ایشانرا فرمود که
مناجات مکنید بی مسلمانان ایشان ازان باز نیستادند و باسر مناجات شدند خدای
عز وجل این آیت فرو فرستاد کیاد کردیم و نیز یاد کرده اندرین آیت جای دیگر از احوال
جهودان که ایشان آمدندی بنزدیک پیغامبر علیه السلام و گفتندی السام علیک پیغامبر
ایشانرا جواب دادی و گفتی و علیکم و پیغامبر علیه السلام همی ندانست که ایشان همی چه گویند
چون بیرون شدندی گفتندی اگر این پیغامبر بودی خدای مارا عذاب کردی بانچ گفتیم و برا و یا دعای
وی مستجاب بودی اندران وقت که مارا همی جواب دهد و یا بدانستی که مقصود ما اندرین
چیست پس روزی اندر آمدند و گفتند السام علیک عایشه بدانست که ایشان همی چه گویند
گفت و علیکم السام والذام والدمار واللعنة پیغامبر گفت یا عایشه خدای رفق
دوست دارد اندر کارها عایشه گفت ای نشنودی انچ ایشان همی گویند پیغامبر
گفت نشنیدی که چه جواب دادم ایشانرا گفتم و علیکم خدای تعالی فرو فرستاد

وَاِذَا جَاۤءُوْكَ حَيَّوْكَ تا اخر آية وپيغامبر عليه السلام گفت چون جهودان بر شما سلام كنند
بگوييد وعليكم انكه خداي عز وجل نهي كرد مؤمنان را از انجه مناجاة كنند با يكديگر چنانكه
منافقان هميكردندي وگفت يَاۤ اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا اِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا
بِالْاِثْمِ اي انكسانيكه ايمان اورده ايد چون مناجاة كنيد با يكديگر مناجاة مكنيد بانچ
اندران بزه بود وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُوْلِ وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ
وتعدي بود ومعصيت پيغامبر چنانكه جهودان ومنافقان كردند مناجاة كنيد با يكديگر بان چيزي كه اندران طاعت وخير
وَالتَّقْوٰى وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْۤ اِلَيْهِ تُحْشَرُوْنَ اِنَّمَا النَّجْوٰى مِنَ الشَّيْطٰنِ
وپرهيزكاري بود وبترسيد از خداي ان خداي كه شما را بحكم او حشر خواهند كرد وهمي مناجاة كردن
با يكديگر چنانك منافقان همي كردند از شيطان بود
لِيَحْزُنَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَلَيْسَ بِضَاۤرِّهِمْ شَيْـًٔا اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ
تا اندوهگن كردندي انكسانيرا كه ايمان اورده اند وان تناجي زيان ندارد
وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ
وبر خداي تعالي توكل كنادان كسانيكه مؤمنان
سيم كه ان ويرا اندوهگين بكند وچنان كه مقاتل گويد كه پيغامبر عليه السلام نماز
جمعه كردي وجايگاه ايشان تنگ بودي وپيغامبر عليه السلام اهل بدر را گرامي
داشتي اندر مجلس نشسته بود وجاي تنگ بودي گروهي آمدند از بدريان از جمله ايشان
ثابت بن قيس بن شماس وجاي نيافتند برابر پيغامبر بايستادند وگفتند
السلام عليك يا رسول الله ورحمة الله پيغامبر عليه السلام جواب ايشان
باز داد پس سلام كردند بر قوم وجواب ايشان باز دادند وهمچنان همي ايستادند

برپاي بر انتظار كه تا ايشان را جاي كنند اندر مجلس بر اندر هم كه ايشان نشستندي
پيغامبر عليه السلام ندانست كه ايشان جاي همي ايستند كساني كه نزديك وي نشسته
بودند از مهاجران وانصار كه نه بدريان بودند قومي را برخاستند واهل بدر اندر آمدند
وبنشستند پيغامبر عليه السلام اندر روي انكسانيكه ايشان را از مجلس بر انگيخته
بود كراهيت ديد منافقان گفتند مسلمانان را نه شما گوييد كه اين مرد عادل است چه عدل
بود كه گروهي را كه اندر مجلس باشند وهمي خواهند كه اندر مجلس پيغامبر خويش نزديك باشند
ايشان را از جاي بر انگيزد وكسي را ديگر كه دير آمده باشد بجاي ايشان بنشاند خداي عز وجل
فرو فرستاد يَاۤ اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْۤا اِذَا قِيْلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوْا فِي الْمَجٰلِسِ فَافْسَحُوْا
اي انكسانيكه ايمان اورده ايد چون گويند شما موسع باشيد مجلس چنانك گشته تا خداي
يَفْسَحِ اللّٰهُ لَكُمْ وَاِذَا قِيْلَ انْشُزُوْا فَانْشُزُوْا يَرْفَعِ اللّٰهُ
موسع كند جايگاه شما را وچون شما را گويند برتر شويد برتر شويد تا بردارد خداي
الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ انكساني را كه ايمان اورده باشند از شما وپيغامبر را
عليه السلام طاعت داشته انگاه كه ايشان را گفت از مجلس برخيزيد
وَالَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ وان كسانيكه ايشان را علم داده اند
دَرَجٰتٍ وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ
درجتها واست وخداي بانچ شما همي كنيد داناست واندرين
جايگاه كرده ايد بران ثواب يابيد وايشان مستحق آن اكرام بودند ابن مسعود
گويد يا مردمان اين ايت فهم كنيد تا شما را رغبت افكند اندر علم اموختن
وبدانيد كه خداي عز وجل مؤمن را درجات پيدا دهد بران كسانيكه ايشان

عالم نباشند   و جابر بن عبد الله گوید که پیغامبر علیه السلام گفت فضل مرد عالم را بر شهید
بیک درجت و فضل قران بر دیگر سخن چون فضل خدا است بر خلق وی و فضل عالم بر دیگر
مردمان چون فضل منست بر کمترین ایشان و نیز پیغامبر علیه السلام گفت هر که وی را اجل
اندر رسد و وی بطلب علم مشغول باشد میان وی و پیغامبران بنود مگر یک درجت و بدانک
اندرین آیت غایت تفضیل امت علما را بر دیگران که میان علما و دیگران درجتها بسیار
اثبات کرده است و میان زنان و مردان بیش از یک درجت ننهاده است انجا که گفت وللرجال
علیهن درجة پس چون این دو آیت تامل کنی بدانی که فضل عالم بر عامی بیشتر از انست که
فضل مردمان بر زنان و هر که این بدانست جهد کند تا بدان مقدار که تواند از علم دین بیاموزد و بر نیت
تا بدان فضل کبیر و اندر دو جهان درجه بیابد   و بدانک ابن عباس گوید که مردمان سوال
بسیار همی کردند پیغامبر را علیه السلام و بر وی الحاح همی کردند تا انگاه که حال بر وی تنگ
شد خدای عز و جل ایشانرا تادیب کرد و فرمود تا صدقه تقدیم کنند بر مناجاة وی مقاتل
بن حیان گوید که این اندر توانگر فرو امده که ایشان آمدندی و پیغامبر را سخن بسیار
گفتندی و جایگاه بر درویشان تنگ بکردندی تا پیغامبر را از بسیار نشستن ایشان دل
تنگ آمدی خدای عز و جل [illegible] ایشانرا فرمود تا صدقه بدهند پیش از انک با وی سخن
گویند فاما انک درویشان بودند هیچ نیافتند که بصدقه بدادندی و اما انک توانگران
بودند نتوانستندی که بهر سخنی که بگویند چیزی بدهند خدای عز و جل از ایشان تخفیف کرد
و ایشانرا رخصت داد تا مناجاة کنند بی انک صدقه بدهند و هر دو خدا وند تعالی جمع
کرد اندرین آیت و گفت یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا
ای انکسانی که ایمان آورده اید هرگاه که مناجاة کنید با رسول تقدیم کنید

بین یدی نجویکم صدقة ذلک خیر لکم واطهر فان لم تجدوا
از پیش مناجاة خویش صدقه این بهتر بود شمارا و پاکتر اگر نیابید
فان الله غفور رحیم ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی
خدا امرزگار است شمارا و رحیم و مهربان ای ترسیدا از درویشی بانک تقدیم کنید بر مناجاة
نجویکم صدقات فاذ لم تفعلوا وتاب الله علیکم فاقیموا
خویش صدقات پس چون نه بکردید و خدا توبه داد بر شما بپای دارید
الصلوة واتوا الزکوة واطیعوا الله ورسوله والله خبیر بما تعملون
نماز   و بدهید زکوة   و طاعت دارید خدایرا و رسول ویرا و خدا داناست
بانچ شما همی کنید مقاتل بن حیان گوید این فرمان ده شب برداشت انگاه منسوخ گشت
و کلبی گوید برنداشت مگر ساعتی از روزی و مجاهد گوید که هیچ کس را این اتفاق
نیفتاد که برین آیت کار کرد مگر علی ابن ابی طالب رضی الله عنه که اندران وقت که
این فرو امد خواست که با پیغامبر علیه السلام مناجات کند دیناری تقدیم کرد و ابن عمر گوید
علی ابن ابی طالب را سه چیزاست که اگر یکی ازان مرا بودی دوستر داشتمی از بسیاری
اشتران سرخ موی یکی انک پیغامبر علیه السلام دختر خویش را فاطمة الزهرا رضی الله عنها بوی
داد و دیگر انک روز خیبر رایت خویش بوی داد و سه دیگر انک آیت نجوی بدو
کار بست و بدانک مقاتل گوید که عبد الله بن ابی المنافق با پیغامبر علیه السلام نشستی
و هر چه از وی شنیدی مر منافقان باگفتی پس روزی پیغامبر نشسته بود با یاران
گفت اکنون مردی اندرآید و دل وی دل جباران و بچشم شیطان همی نگرد و عبد الله
بن ابی اندر آمد و وی ازرق بود پیغامبر علیه السلام ویرا گفت تو و اصحاب تو چرا دشنام

الرحیم
فان الله غفور
و اگر نیابید خدای
امرزگار است و
بخشاینده که شمارا ابرای
بکیرد و چون بدارند
شان و نزول این ایت
آن بود که سعی علیه السلام
عادت داشتی که وی
که شب امدی با ملاد
بکبارزدی و انچ بروز
امدی شبانگاه
بگزاردی تا یاران را
فرا یاد کرفتندی و
کم خواستندی منافقان
بیامدندی و با رسول
رازها کردندی و
گفتندی محمد گوش است
بدان رازها بیهوده
رسول را و یاران را از
خواندن قران هم
باز داشتندی یا
ران ازان سخت
کراهیت امدی
و رسول را نیز هم
دشوار امدی
ولیکن بکریم طبعی
از ایشان هم
درگذاشت و با
ایشان عنف
نکردی خدای تعالی
این ایت بفرستاد
گفت هر که با رسول
راز خواهد کرد
نخست صدقه بدرویشی
و مقصود ازان
[illegible]

یعنی دهید مرا وی سوکند بخورد که جنان نکرده است و اصحاب خویش را بیاورد و سوکند بخورد خداوند تعالی
فرو فرستاد الم تر الى الذين تولوا قوما غضب الله عليهم
ای محمد نبینی بنگر مر آن کسانی که دوستی کردند بان قوم که خشم گرفته است خدای بر
ایشان یعنی منافقان که ایشان دوستی کردند با جهودان و نقل کردند بایشان اسرار مسلمانان
ما هم منكم ولا منهم ويحلفون على الكذب وهم
نیستند ایشان از شما که مسلمانانید و نه از ایشان که جهودان اند و سوکند همی خورند بدروغ
و ایشان يعلمون اعد الله لهم عذابا شديدا انهم ساء ما كانوا يعملون
می دانند که دروغ همی گویند بازنهاده است خدای ایشان را عذابی سخت که ایشان بد آنک
ایشان همی کردند اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله فلهم
عذاب مهين فرا گرفتند این سوکندهای خویش را سپر تا بدان جان خواستند خویش
ببستند از [illegible] سپری ساخته اند ازان منع کرده اند خلقان را از طاعت خدای که
ایشان راست عذابی خوار کننده لن تغني عنهم اموالهم ولا اولادهم
من الله شيئا اولئك وکفایت نکند ایشان اموال ایشان و نه اولاد
ایشان از خدای هیچ و ایشان اصحاب النار هم فيها
خالدون يوم يبعثهم الله جميعا اصحاب دوزخ اند ایشان اندران
دوزخ جاودان باشند آن روز که برانگیزاند خدای ایشان را همه فيحلفون له
كما يحلفون لكم ويحسبون انهم على شيء سوکند
خورند و برا جنانک سوکند همی خورند شما اندرین جهان و همی پندارد که ایشان بر چیزی اند
الا انهم هم الكاذبون آنه ایشان اند که ایشان دروغ زنان اند

قتاده گوید که

قتاده گوید که منافقان روز قیامت سوکند یاد همی کنند اندران جهان همچنانک خویش را
جنانک اندرین جهان یاد همی کنند ابن عباس گوید که پیغامبر علیه السلام گفت روز
قیامت منادی ندا کند کجا اند خصمان خدای قدریان برخیزند روبهای ایشان سیاه
و چشمها کبود و دهنها کوژ لعاب از دهن ایشان همی رود و همی گویند بخدای ما نپرستیدیم
از دون تو آفتاب را و نه ماه را و نه بت را و هیچ کس را بخدای نگرفتیم جز از تو ابن
عباس گوید صدقوا راست همی گویند بخدای ولکن شرک بایشان آمد از آنجا که همی ندانند
آنگاه ابن عباس برخواند ويحسبون انهم على شيء الا انهم هم الكاذبون
استحوذ عليهم الشيطان آنگاه گفت بخدای که قدریان اند ایشان سه بار بگفت
استحوذ عليهم الشيطان فانسيهم ذكر الله اولئك
غالب گرفته است بر ایشان شیطان فراموش گردانید ایشان را ذکر خدای ایشان اند
حزب الشيطان حزب شیطان یعنی گروه شیطان الا ان حزب الشيطان
هم الخاسرون ان الذين آه نه قوم شیطان ایشان اند که زیان کاران اند
هر آنکسانی که يحادون الله ورسوله اولئك في الاذلين
خلاف کنند خدای را و رسول وی را ایشان اند که اندر جمله خوار گشتگان اند و بر آنک
مومنان همی گفتند پس اگر خدای عز و جل مکه و خیبر و انج کرد آن کرد آنست از دیهها
بگشاید ما را ما امید داریم که ظفر یابیم بر رومیان و پارسیان عبدالله بن ابی گفت
شما همی پندارید که روم و فارس چنین دهکها است که شما چنان پندارید بخدای که
ایشان را عدد بسیار است و قوت تمام خدای تعالی فرو فرستاد
كتب الله لاغلبن انا ورسلي ان الله لقوي عزيز

حکم کرد خدای که غالب کنم من و رسولان من که خود خدای قادرست و قاهر و بیهمتا

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

نیابی گروهی را که ایمان آورند بخدای و بروز قیامت

يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ

که دوستی کنند باکسی که خلاف کنند باخدای و رسول وی و اگرچه باشند پدران ایشان

أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ

الْإِيمَانَ یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا اهل بیت ایشان ایشانند که خدا ثابت

گردانیده است اندر دلهاء ایشان ایمان محکم کرده است ایشانرا بدان

وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

و ایشانرا تقویت کرده است بقرآن که گفت وکذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و فرو

آرند ایشانرا اندر بهشتها که میرود زیران الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا جویها جاودان

باشند اندران رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ خدای خشنود شد از ایشان

و خشنود شده ایشان از وی أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ

هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشانند رستگاران اند اندر دوام سدی گوید

این آیت اندر عبدالله بن عبدالله بن ابی فرود آمده است که بنزدیک پیغامبر علیه

السلام نشسته بود پیغامبر علیه السلام آب خورده وی گفت یا رسول الله فضلتی این بگذار

پیغامبر علیه السلام گفت و یرا چه حاجت کرد آن گفت فرا پدر خویش دهم تامگر خدای تعالی

دل وی پاک کرد اند بدان پیغامبر جانا کرد وی آن شراب آورد بنزدیک پدر خویش گفت این

چیست گفت این فضل شراب مصطفی است اینرا بنزدیک تو آوردم تامگر این بخوری دل

تو ایکار کرده

اولیک کتب فی قلوبهم الایمان ایشان اند که نشان کرده است خدای تعالی در دلهاء ایشان ایمان که هرگز ایمان ایشانرا زوال نیاید زیرا که زوال ایمان در در مرگ از آن باشد که آنکس در دین خدای نه صلب بوده باشد چون بنزد مرگ رسد و سکرات مرگ بروی سخت کرد ابلیس او را گوید ای بیچاره این نه سخن تو را نست که این دین دار این دین مسلمانی دست بدار و اگر در دین صلب بوده باشد در آن وقت گوید ای ملعون مرا خود همه امید بخدای بدین دین

دل تو ایکار کرده و گفت چرانه پاره از بول مادر خویش آوردی پس وی امد بنزدیک

پیغامبر علیه السلام گفت مرا دستوری ده تا پدر خویش را بکشم پیغامبر علیه السلام

گفت لا بل رفق کن و نیکوی کن و عبدالله بن مسعود گوید اندر این آیت ولو کانوا

آباءهم ابوعبیده بن الجراح را میخواهد که پدر خویش را بکشت روز

احد وابناءهم ابی بکر صدیق را میخواهد که پسر خویش را بمبارزت خواند روز بدر

تاویرا بکشتند او اخوانهم مصعب بن عمیر را میخواهد که برادر خویش را عبید بن عمیر را

بکشت روز احد وعشیرتهم عمر خطاب را میخواهد که خال خویش را بکشت العاص

بن هشام بن مغیره روز بدر والله اعلم

سورة الحشر

این سورت مدنی است و آیتها بیست و چهار است و کلماتش چهارصد و چهل و پنج

است و حروفش هزار و نهصد و سیزده است ابن عباس گوید که پیغامبر علیه السلام

گفت هر که برخواند سورة الحشر نماند بهشت و نه دوزخ و نه عرش و نه کرسی و نه حجابها و نه

هفت آسمان و نه هفت زمین و نه هیچ چیز از جنبندگان و نه باد و نه مرغ و نه درخت

و نه کوهها و نه آفتاب و نه ماه و نه فرشتگان که صلوات دهند بروی و آفرین کنند

بروی و آمرزش خواهند از بهر وی و اگر آن روز یا آن شب بمیرد شهید میرد

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

تسبیح کرد خدایرا انچ اندر آسمانها و انچ اندر زمین است و اوست

بی همتا و بی انباز و دانا بهر چه کند و بدان که مفسران گفتند که این سورت بجمله

اندر بنی نضیر فرود آمده است و ان آن بود که پیغامبر علیه السلام اندر مدینه

آمد و ایشان صلح کرده بودند با وی بران که وی قتال نکنند بپیغامبر آن صلح از ایشان نخواهد رفت
چون پیغامبر علیه السلام غزا بدر کرد و ظفر یافت بر مشرکان بنو نضیر گفتند بخدا که
این آن پیغامبر است که صفت وی اندر توریه یافتیم همی او منصور باشد
چون مسلمانان را هزیمت افتاد روز احد ایشان اندر شک او فتیدند و عهد
پیغامبر علیه السلام نقض کردند و کعب بن الاشرف با چهل تن از جهودان بمکه
آمد و با قریش عهد کردند که ایشان را خلاف نکنند و بو سفین با چهل تن از مردمان
مکه بمسجد آمدند و عهد ببستند و کعب با قوم خویش آمد بامدینه جبرئیل علیه السلام
فرو آمد پیغامبر را علیه السلام خبر داد بدان عهد که ایشان بسته بودند و وی را فرمود
تا کعب بن الاشرف را بکشد پس وی را بکشت محمد بن اسلمة الانصاری برادروی بود از رضاع
پیغامبر علیه السلام مطلع گشته بود از ایشان در خیانتی آنگاه که آمد بنزدیک ایشان
و ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم با وی بودند و استعانت همی کرد از ایشان اندر ان
دو مرد مسلمان که عمرو بن امیة الضمری ایشان را بکشته بود اندر آن وقت که همی باز گردید
از بیر معونه آنگاه که ایشان گفتند ما از بنی عامریم پس لجاجت کردند وی را و بنشاندند
وی را و قصد کشتن وی کردند چنانکه یاد کردیم و چون کعب را بکشتند پیغامبر علیه السلام
فرمود مردمان را تا بشوند بنی نضیر و خود نیز بشد ایشان را یافت که نوحه همی کردند
کعب را گفتند یا محمد اندوهی آری ما را بر اندوهی گفت آری گفتند پس بگذار ما را تا بگرییم
بر اندوه آنگه بفرمان تو کار کنیم پیغامبر علیه السلام گفت از شهر بیرون شوید گفتند
مرگ ما را آسانتر از آنکه تو همی گویی و حرب را بساختند و منافقان ایشان را کس فرستیده
بودند چون عبد الله بن ابی و اصحاب وی که بیرون شوید از حصار اگر با شما جنگ کنند ما

ما با شما باشیم و شما را یاری کنیم و اگر شما را بیرون کنند ما نیز بیرون شویم همه
کوچها و دروازها بر بستند و حصار محکم کردند آنگاه ایشان خواستند که غدر کنند با
پیغامبر علیه السلام گفتند با سی مرد از اصحاب خویش بیای تا سی مرد از ما بنزدیک
تو آییم تا بلای جای بیک دیگر رسند و سخن تو بشنویم اگر ترا تصدیق کنند همه ایمان
آوریم بتو پیغامبر علیه السلام با سی مرد بیرون آمد و سی مرد از احبار ایشان بیرون
آمدند تا آنگاه که بهم رسیدند جهودان با یکدیگر گفتند چون بوی رسیم و سی تن با وی
اند که هر کسی از ایشان جان دوست دارد که از پیش وی بمیرد کسی فرستیدند بنزدیک
پیغامبر علیه السلام و گفتند چون فهم کنیم از یکدیگر و ما شصت تن باشیم تو بیرون آی
با سه تن تا سه تن از علماء ما بنزدیک تو آیند و سخن ترا بشنوند اگر ایمان آوردند بتو ما
همه ایمان آوریم بتو و تصدیق کنیم ترا پس بیرون آمد پیغامبر علیه السلام با سه تن از
اصحاب خویش و سه تن از جهودان بیرون فرستادند و با ایشان خنجرها بود خواستند
تا ناگاه بکشند پیغامبر را و لکن زنی ناصحه از بنی نضیر کسی فرستاد برادر خویش را و برادر
وی مردی بود از جمله انصار وی را خبر داد بدان قصد که ایشان همی خواستند کرد برادر
وی زود بنزدیک پیغامبر علیه السلام شتافت و وی را خبر داد پیغامبر علیه السلام باز گردید
پس دیگر روز بامداد پیغامبر علیه السلام کرد او اگر حصار اندر آمد با لشکر و حصار گرد
شهر بر ایشان حصار کرد بیست و یک شبانروز تا خدای تعالی بیم اندر دل ایشان
افکند و نومید گشتند و نصرت منافقان ایشان را سود نداشت و از پیغامبر علیه السلام
صلح خواستند پیغامبر علیه السلام گفت نخواهم الا مگر از شهر بیرون شوید
چنانکه من خواهم صلح فرا پذیرفتند بر آنکه بیرون شوند و ایشان را بود انچ اشتر ایشان

برداشتند مگر سلاح و باقی از دیار و اموال ایشان پیغامبر را بود بیرون شدند از سوی
شام تا اذرعات و اریحا ضحاک گوید شرط کرد بر ایشان که هر سه کس را اشتری بار
کنند و بروند پس برفتند بشام مگر دو اهل بیت آل ابی الحقیق و آل حیی بن اخطب که
ایشان شدند بخیبر و گروهی از ایشان شدند بحیره و آن است که خدای عز و جل همی گوید
هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ
او است که بیرون کرد آنکسانرا که کافر شده بودند از اهل کتاب از دیار ایشان از اول حشر را
مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا نه پنداشتند که ایشان بیرون شوند از مدینه
خویش و پنداشتند أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ
اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ ایشان که منع ایشان کند حصارهای ایشان از خدای آنگاه که امر آمد
بیاوردند امر خدای و عذاب وی بایشان از آنجا که لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ
الرُّعْبَ از آنجا که پنداشتند و بیافکند اندر دلهای ایشان و خوف و بیم
يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا
و ویران همی کردند خانهای خویش بدستهای خویش و بدست مومنان اعتبار کنید
يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان خرد ابن عباس گوید از هر آن حشر خواند که
ایشان اول کروهی بودند که ایشان را حشر کردند بشام ابن عباس گوید که هر کسی را شک بود
اندر آن که زمین محشر شام است بگوی برخوان این آیت و این است که پیغامبر علیه السلام گفت
ایشان را بیرون شوید گفتند بکجا گفت بزمین محشر خدای عز و جل فرو فرستاد لِأَوَّلِ الْحَشْرِ
و کلبی گوید ایشان را از بهر آن اول الحشر خواند که ایشان اول کسی بودند از اهل کتاب
ایشان را حشر کردند و ایشان را از حجاز بیرون کردند پس از آن حشر ثانی بود که خیبریان را

بیرون کردند از جمله جزایر عرب اندر روزگار عمر خطاب رضی الله عنه و قتاده
گوید حشر اول این بود که ایشان را بیرون کردند و حشر دوم آتش بود که ایشان را حشر
کنند از مشرق و مغرب هر کجا که فرود آیند با ایشان فرود آید و هر کجا که برگیرند با ایشان
همی رود و هر که از ایشان تخلف کند وی را هلاک همی کنند یمان بن رباب گوید ایشان را از بهر آن
أَوَّلِ الْحَشْرِ خواند که چون با ایشان جنگ کرد با اول وهلت شهر گشاده شد و زهری گوید يُخْرِبُونَ
بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ آن بود که چون ایشان را همی بایست رفت هر چوبی که نیکو
تر بودی اندر سقفهای ایشان آن را بیرون همی کردند و بر اشتران خویش همی نهادندی و مومنان
باقی نقض همی کردندی وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ
و اگر نه آن بودی که خدای نبشته بود بر ایشان بیرون آمدن از وطن عذاب کردی ایشان را
فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ذَٰلِكَ و ایشان راست در آخرت عذاب دوزخ
اندر دنیا بکشتن و اسیر بردن چنانکه بنی قریظه را کرد و ایشان را بود در آخرت ان ایشان را
بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شدید
ایشان مخالفت کردند خدای را و رسول وی را و هر که مخالفت کند خدای را عذاب خدای و عقوبت
شَدِيدُ الْعِقَابِ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا
سخت عذاب است بنه بریدی هیچ نبی از بنهای خرما ایشان و لینه بهترین الوان
قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ
استیده بر اصل خویش نابریده و ناسوخته بفرمان خدای بود و تا خوار کرداند فاسقان را
یعنی جهودان را و آن آن بود که چون پیغامبر علیه السلام فرود آمد بنزدیک بنی نضیر و ایشان
در حصارها شدند پیغامبر [illegible] خستند [illegible] همی
خویش بفرمود تا نخل ایشان ببریدند و همی [illegible] تو چنین [illegible] صلاح [illegible]

و اندرین کتاب که بتو فرستیم اند هیچ جای یافتی که تورا فرموده اند که فساد کنی اندر
زمین آنگاه پیغامبر علیه السلام دشوار آمد و مسلمانان اندران خلاف کردند
و گروهی گفتند که نشاید برید که این از جملهٔ فی است که خدای تعالی پیغامبر را داده
است و گروهی گفتند بباید برید مغایظت ایشان را خدای عز و جل فرو فرستاد و خبر داد
که آنچه برید و آنچه بگذاشتند همه بدستوری خدا بود عز و جل غنیمت
وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ یعنی باز آورد [illegible]
و بعوض بی داد است خدای پیغامبر [illegible]
مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ
از ایشان نه تاختید بران هیچ اسب و هیچ اشتر ولکن خدای
يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
مسلط کند رسولان خویش را بران کسی که خواهد و خدای بر هر چیزی که مقدور است قادر است
و آن از بهر این گفت که ایشان را اندران رنجی نرسید و بسیار سر نبایست کرد ایشان را از بهر آنک
نزدیک بود بمدینه و رنج بسیار نرسید ایشان را که صلح آن مقدار بود که از مدینه برفتند پیاده
و هیچ کس را از ایشان برنبایست نشست از نزدیکی که بود مگر پیغامبر را علیه السلام که
بر اشتر نشست پس خدای عز و جل آنرا بگشاد و مسلمانان قسمت خواستند از آن خدای عز و جل
فرو فرستاد این آیت و آنگاه اموال بنی نضیر خاصه پیغامبر را علیه السلام بود تا هرچه
خواهد کند بدان پیغامبر علیه السلام آنرا قسمت کرد میان مهاجران و هیچ کس را از انصار از آن
هیچ نداد مگر سه تن را که ایشان را حاجت بود یکی ابو دجانه و دیگر سهل بن حنیف و سدیگر
الحارث بن الصمت و هیچ کس مسلمان نشد از بنی نضیر مگر سفیان بن عمیر و سعد بن وهب که
ایشان مسلمان شدند و مالها ایشان با ایشان بماند و خدای عز و جل فرو فرستاد اندر حکم اموال بنی نضیر و بنی قریظه

والله علی کل شیء قدیر
و خدای بر همه چیزی توانا ست و آن آن بود که چون غنایم بنی نضیر بمسلمانان باز گشت مسلمانان دران خلاف کردند انصار گفتند ما اولیتر که مهاجر و مهاجر گفتند ما اولیتر که ما در مدینه ضیاع و عقار نداریم خدای تعالی این آیت بفرستاد و طمع ایشان را از آن منقطع کرد و حکم آن غنایم را پدید کرد که آن کرا است ع

ی فدک و خیبر گفت مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ
آنچه باز آورده است خدای بر رسول خویش از اهل دهها خدای راست و رسول وی را
وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و خداوندان خویشی وی را یعنی بنی هاشم و بنی المطلب را و سهم ایشان امروز
ثابت است اندر غنیمت بنزدیک شافعی رضی الله عنه هرچند غنی باشند
وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ [illegible]
و یتیمان را و مساکین را و راه گذریان را [illegible]
بر پنج سهم قسمت کردی چنانک خمس غنیمت قسمت کردی بر یتامی و ذوی القربی و بر مساکین و ابنا
السبیل آنگاه پدید کرد که این حکم شما را اندر غنیمت از بهر آن فرمودم تا چنان نباشید که اندر
جاهلیت بودی که روسای ایشان آن مال غنیمت بغالبه فرو گرفتندی و فقرا و ضعفا
از آن هیچ نصیب نکردندی و آن مال میان اغنیای ایشان متداول بودی مهتران
شان چهار یک از سر برگرفتندی و آن دیگر آنچه خواستندی برگزیدندی و باقی را قسمت
قسمت کردی و درویشان از آن محروم بودندی چنانک شاعر ایشان همی گوید لک المرباع
منها و الصفایا وحکمک والنشیطة والفضول پس خدای عز و جل این حکم بفرمود اندر
فی و غنیمت و ضعفا و درویشان را از آن نصیب داد و گفت
كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ و هر چه بدهد شما را رسول
تا نباشد آن متداول میان اغنیاء شما چنانک اول [illegible]
فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ
و بترسید از خدای [illegible]
از غنیمت فرا گیرید آنرا و آنچه نهی کند شما را از آن از غلول و خیانت باز ایستید از آن
شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است آنک خدای عز و جل [illegible]

[illegible]

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ

آن درویشان را باشد که هجرت کرده اند آنکسانی را باشد که بیرون کرده اند ایشان را از دیار و اموال ایشان

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ

فضل از خدای عز و جل و خشنودی و نصرت می کنند خدای را یعنی دین خدای را و رسول وی را و ایشان صادقان

قتاده گوید که مهاجران دیار و اموال و عشایر خویش فرو گذاشتند و هجرت کردند و بر سختی صبر کردند تا کسی

بود از ایشان که سنگ بر شکم بستی اندر حال گرسنگی تا صلب وی راست میداشتی و کسی بودی که

گو بکندی اندر زمستان و اندر آن گو نشستی که وی را هیچ جامه نبودی

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ

و آن کسانی که بوطن گرفتند سرای را یعنی مدینه و ایمان از پیش ایشان یعنی انصار اند ایمان آوردند پیش از مهاجران

يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا

دوست دارند آنکسانی را که هجرت کردند بشهر ایشان و نیابند اندر دلهای خویش هیچ حاجت از آنچه واداده اند

وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

مهاجران را از غنیمت و ایثار کنند بر خویشتن و هر چند که ایشان را بر آن حاجتی بود و فاقتی و هر که وی را نگاه دارند

از بخل تن وی ایشان رستگاران باشند مر جاودانی   و شح آن بود که چیزی از فرمان خدای باز دارد

چنانک پیغامبر علیه السلام گفت بری بود از شح آنک زکوة مال بدهد و مهمان را گرامی دارد و اندر نایبه چیزی بر

بدهد و انس گوید که پیغامبر علیه السلام گفت پناه با خدای خویش گیرم از شح تن خویش و اسراف آن و [illegible]

و کسری روزی مر خویش را گفت زیان کارترین خصلتها بنی آدم چیست گفتند درویشی گفت

یکی بخلی از درویشی بترست که درویش چون چیزی یابد فراخ دست گردد اما بخیل هرگز فراخ دست

نگردد و اندرین باب ایثار صحابت چنین آمده است از ابو هریره که درویشی آمد که وی را [illegible] و گفت من گرسنه ام مرا طعام ده پیغامبر علیه السلام کسی

نوشت در حجرها و زنان خویش همه گفتند بدان خدای که ترا براستی بخلق فرستاده است که

نیست بنزدیک ما مگر آب   پیغامبر علیه السلام گفت نیست بنزدیک رسول خدای هیچ طعام

هیچ طعام که ترا دهد و گفت کیست که این را مهمان دارد امشب یکی از انصار گفت من وی را

مهمان دارم یا رسول الله وی را بخانه خویش برد زن را گفت هیچ چیز هست گفت نیست ما را مگر قوت کودکان

ما گفت بجوال کن [illegible] و طعامی که داری فرا پیش آر و دست فرا کن که چراغ نیکو همی کنم

چراغ را بنشان تا با وی بنشینیم بر آن که ما نیز طعام همی خوریم دهن برهم زنیم و نخوریم

تا مهمان پیغامبر طعام تمام بخورد چنانک باشد که او سیر شود چنان کردند و آن طعام آن مهمان بخورد

و سیر شد و بیرون رفت و ایشان گرسنه بخفتند و [illegible] خویشتن ایشان گرم نبود دیگر روز

آمد بنزدیک پیغامبر علیه السلام بخندید گفت خدای عز و جل عجب داشت امشب از فلان و فلان و فرو

فرستاد و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و انس گوید که یکی از صحابت راسر بریان

فرستادند و وی را جهودی بسیار رسیده بود وی آنرا بنزدیک همسایه خویش فرستاد و آنکس پیش یکی

دیگر فرستاد و هم چنان بدست نه تن اندر درویشان بگذشت هر یکی از ایشان دیگری را بر خویشتن

اختیار کردی تا دیگر بار آخر با یکی آمد خدای عز و جل فرو فرستاد و یؤثرون علی انفسهم

و لو کان بهم خصاصة   و اندر حکایت چنین آمده است که حسین انطاکی شیخی از مشایخ

صوفیان بایی و از نفس بنزدیک وی جماعتی آمدند و بنزدیک وی مگر اندکی طعام که یکی

چندان بشکستند و پیش ایشان بنهادند و چراغ بنشاندند چون خواستند که [illegible]

طعام همچنان بر جای بود و هیچ کس از ایشان چیزی از آن نخورده بود از بهر آنک دیگرانرا بر

خویشتن اختیار همی کردند   و بو یزید بسطامی گوید هرگز ما را هیچ کس غالب نگرد

مگر جوانمردی از اهل بلخ که پیش ما آمد گفت یا بایزید زهد نزدیک شما چیست گفتم اگر یابیم بخوریم و اگر نیابیم صبر کنیم گفت سگان بلخ همچنین کنند

وگلوی حتی نهاد انت بیندیکی ما که اگر بنا بهم صبر کنیم والا با هم ایثار کنیم ابن عباس گوید
رضی الله عنه که روز نضیر پیغامبر علیه السلام گفت انصار را اگر خواهید مهاجران را در
اموال و دیار خویش شرکت دهید وانگاه ایشان در غنیمت با شما شرکت کنند و اگر خواهید
دیار و اموال شما را و غنیمت ایشان را انصار گفتند بل اموال و دیار خویش با ایشان
قسمت کنیم و غنیمت ایشان را بود خاص خدای عزوجل بر ایشان ثنا کرد و یؤثرون علی انفسهم
ولو کان بهم خصاصة ۝ والذین جاءو من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
و آن کسانی که آیند از پس ایشان گویند ای خدای ما بیامرز ما را
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین
و برادران ما را آن کسانی که سبقت کرده اند بر ما با ایمان و منه اندر دلها ما غلی
آن کسانی را که آمنوا ربنا انک رءوف رحیم ای خدای ما
ایمان آورده اند ای خدای ما قوی رؤفی رحیم ابن عباس گوید که خدای تعالی
فرمود اصحاب پیغامبر را علیه السلام استغفار کنند از بهر آنکه دانست که ایشان مفتون خواهند
شد و عایشه گوید رضی الله عنها که خدای عزوجل شما را فرموده است که استغفار کنید اصحاب
پیغامبر را و شما ایشان را دشنام میدهید شنیدم از پیغامبر علیه السلام که گفت این امت سپس نه
تا آنگاه که آخر ایشان اول ایشان را لعنت نکنند ابن عمر گوید که پیغامبر علیه السلام گفت چون
آن کسانی را ببینید که مر دشنام دهند بگویید لعن الله شرکم لعنت بر بترین شما باد
و شعبی گوید که روافض بتر باشند از جهودان و ترسایان از بهر آنکه جهودان را پرسیدند
که بهترین اهل امت شما کیست گفتند اصحاب موسی و ترسایان را پرسیدند که بهترین امت
شما کیست گفتند که حواریان عیسی و روافض را پرسیدند که بهترین شما کیست گفتند اصحاب محمد علیه السلام

جهودان را پرسیدند
که بهترین امت شما
کیست گفتند اصحاب موسی
و ترسایان را پرسیدند

ورا

لاجرم شمشیر برکشیده بود بر ایشان بود بر ایشان تا قیامت و هرگز قدم ایشان
ثابت نگردد و کلمت ایشان مجتمع نگردد و هرگز رایت ایشان منصور نباشد
الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا
ای نبینی آن کسانی را که منافق شوند و میگویند برادران خویش را آن کسانی که کافر شده اند
من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم ولا نطیع فیکم
از اهل کتاب یعنی بنی قریظه و بنی نضیر اگر بیرون کنند شما را بیرون آییم ما نیز با شما طاعت نداریم در کار شما هیچ کس را مخالف شما
احدا ابدا وان قوتلتم لننصرنکم والله یشهد انهم لکاذبون
هرگز و اگر قتال کنند با شما یاری دهیم شما را و خدای تعالی گواهی دهد که ایشان منافقان دروغ
لئن اخرجوا لا یخرجون معهم ولئن قوتلوا لا ینصرونهم ولئن نصروهم لیولن الادبار
اگر بیرون کنند ایشان را بیرون نشوند با ایشان و اگر قتال کنند با ایشان یاری نکنند ایشان را و اگر یاری کنند ایشان را
برگردانند پشتها ثم لا ینصرون لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله
آنگاه نصرت ندهند ایشان را شما که مسلمانانید سخت ترید اندر دلهای ایشان از خدای یعنی از شما
بیش ترسند که از خدای ذلک بانهم قوم لا یفقهون آن از بهر آنست که ایشان گروهی اند که
بی خرد اند لا یقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنة او من وراء جدر
جنگ نکنند با شما بجملگی مگر اندر دهها محکم و یا از پس دیوار بیرون نیایند بجنگ
بجنگ
بأسهم بینهم شدید تحسبهم جمیعا وقلوبهم شتی
قوت ایشان میان ایشان سخت است پندارید که ایشان مجتمع اند و دلهای ایشان متفرق و برخی
پراکنده و برخی جهود ذلک بانهم قوم لا یعقلون کمثل الذین من قبلهم
آن از بهر آنست که ایشان گروهی اند که خرد ندارند مثل ایشان چون مثل آن کسانی است که

یعنی از مشرکان مانند قریبًا ذاقوا نزدیک بچشیدند
وبال امرهم ولهم عذاب الیم کمثل الشیطان
وبال کار خویش یعنی روز بدر وایشانرا بود عذابی دردناک اندر آن جهان چون مثل شیطان است
اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بریء منک انی اخاف الله رب العالمین
که گفت آن مرد را یعنی برصیصا راهب را که کافر شو چون کافر شد گفت من بیزارم از تو و من بترسم
از خداء پروردگار خلقان ابن عباس این مثلی است که خداوند سبحانه وتعالی یاد کرده است
منافقانرا که ایشان جهودانرا موافقت نمایند و چون ایشان بیرون آیند با ایشان مخالفت کنند
بیان آن حال و قصه راهبی بود که اندر وقت فترت شیطان ویرا اغرا کرد تا ویرا هلاک کرد انگاه
ویرا مخالفت کرد و از وی بیزار گشت ابن عباس گوید آن مردی بود که عبادت همی کرد هفتاد سال
اندر صومعه و هرگز عاصی نشد خدایرا عز وجل طرفة عینی شیطان جهد خویش را گفت من اندر
حال وی متحیر گشتم و مرا با وی هیچ حیلت نماند هیچ کس هست از شما که شغل وی مرا کفایت کند یکی
از جمله ایشان شیطان سپید پیشه وی آن بود که پیغامبرانرا وسوسه کردی اکنون او قصد کرده که
پیغامبر را وسوسه کند و آمد اندر صورت جبرئیل نزدیک وی برسبیل وحی جبرئیل و ویرا
پرتب برد بر زمین هند افگند تا خداء عز وجل اندر صفت جبرئیل فرموده است ذی قوة عند ذی العرش
مکین و گروهی گفتند که قصد وسوسه عیسی کرد چنانکه یاد کردیم پس آن شیطان ابیض
ابلیس را گفت من شغل وی ترا کفایت کنم خویشتن را بر هیئت راهبی بساخت و میان موی
بسترد و آمد بصومعه برصیصا و ویرا آواز کرد وی جواب نداد که عادت وی آن بودی که
از نماز بیرون نیامدی مگر یکبار اندر هر ده روز و روزه بگشادی مگر یکبار اندر هر ده روزی
دهی که بعشت بعد بیشتر روزه داشتی چون ابیض آن دید که ویرا جواب نداد اندر نماز
که بیست روز

ایستید پیش صومعه برصیصا چون برصیصا از نماز بپرداخت اندر صومعه بنگریست
ویرا دید اندر نماز ایستیده بر هیئت راهبی خویشتن را مقصر دانست اندر آن که جواب
وی باز نداده بود ویرا گفت تو مرا آواز کردی و من ترا جواب ندادم حاجت تو چیست گفت حاجت
من آنست که خواستم که با تو باشم اندر این صومعه با او آداب نوافل کیرم و علم تو بیاموزم
و مرا دعا همی کنی و من ترا دعا همی کنم و یکجا یکه خدایرا عبادت همی کنیم برصیصا
وی
گفت من از تو مشغولم بتعبد بوده ام و اگر تو مومنی چون مومنان ادعا کنم
تو اندر جمله ایشان باشی اگر خدای عز وجل دعای ایشان اجابت کند ترا اندر آن نصیبی بود
و رفت باز نماز و ابیض را بگذاشت و ابیض پیش روی وی بنماز ایستاد و نماز همی کرد تا چهل روز
برآمد برصیصا بوی ننگریست آن تضرع و اجتهاد وی دید گفت حاجت تو چیست گفت آنکه
با تو اندرین صومعه باشم گفت اندر آی اندر آمد و روی بعبادت نهاد و روزه بگشادی
مگر اندر چهل روز یکبار و اندر چهل روز یکبار از نماز بیرون آمدی و یک سال چنین بایستاد
چون برصیصا آن تعبد و اجتهاد وی دید خویشتن را ملامت کرد و خویشتن را مقصر دید
اندر جنب وی و عجب بداشت از حال وی چون یک سال ببود ابیض گفت مرا یاری دیگر است
من پنداشتم که تو از وی مجتهدتری و پنداشتم که کار تو قوی تر است از آنکه او بیند و لیکن خبرهای
تو که بجای رسیدی برصیصا را از آن خشم آمد و نخواست که وی از نزدیک وی بیرون شود
از آن اجتهاد که از وی دیده بود چون ابیض خواست که بیرون شود ویرا گفت من ترا
سخنها بیاموزم که بهتر بود ترا از آنچه تو اندر آنی اگر بر بیمار خوانی درست شود و اگر بر مبتلا دیو
خوانی عافیت یابد و اگر بر دیوانه خوانی با هش آید برصیصا گفت مرا این منزلت همی نباید که
من بعبادت مشغولم و اگر مردمان مرا بدین منزلت بدانند مرا از عبادت مشغول کنند و ابیض

با وی مراجعت هیچ کرد تا انگاه که آن چیز وی را بیاموخت و بیرون آمد بنزدیک ابالیس شد
و گفت وی را هلاک کردم وی را انگاه بیرون آمد از نزدیک ابلیس و گلوی آن پادشاه بگرفت و وی را دیوانه
بکرد و اهل بیت وی را گفت که من این را علاج کنم گفتند آری گفت ترسم که با من بری این طاقت ندارم
نزدیک برصیصا راهب شوی که نام معین خدای بنزدیک وی است تا وی دعا کند تا آن
بهتر شود و این ابیض برا بسیتید و با مردمان هیچ ان معاملت هیچ کی و ایشان را
برصیصا نشان هیچ داد و وی دعایی کی و خدای عز و جل ایشان را عافیت هیچ داد
پس ابیض قصد دختری هیچ کی از دختران ملوک بتر بی وی ملکی بود از ملوک بنی اسرائیل
وی را بخنیق کرد و آمد بر صورت طبیبی و گفت من وی را علاج کنم پس گفت شیطانه گفتم وی را
میرنی ندمار که من طاقت وی ندارم وی را بنزدیک برصیصا برید تا اندر نزدیک وی همی باشد
تا هر گه شیطان قصد وی کند برصیصا دعا کند تا شیطان از وی باز گردد و وی را درست یابد که
او خلیل خدا است گفتند ای حکیم حالیم او ما را اجابت نکند و وی بزرگتر از آنست که وی از ما
قبول کند گفت بشوید و این دختر را بصومعه وی برید صومعه را ببینید اندر بجای آن اگر وی را قبول
کند خود کرد و اگر نکند بگویید که این امانتی است بنزدیک تو که دشمنی از دشمنان خدا وی را همی
رنجاند دعا کن تا خدای وی را از آن کس برهاند و بر کرد بدید چون برصیصا آن دختر را دید و آن جمال دید
چیزی اندر دل وی افتاد و دل وی از دست بشد و شیطان وی را بخنیق کرد و چون برصیصا آن دید
از نماز بیرون آمد و آن دعاها بخواند شیطان از وی بیرون شد و وی شد با نماز شیطان باز
بیامد و وی را گلو بگرفت و وی خویشتن را باز پوشید همی و بر برصیصا عرضه همی کی شیطان بیامد
و وی را گفت یا برصیصا با وی بباش که تو هم کنی چنین وی بجای انگاه توبه کن و وی را وسوسه همی کی
تا انگاه که قصد وی کرد و با وی بخفت تا انگاه که بار برداشت انگه شیطان آمد و گفت برصیصا و یکی قعقع

شدی وی را بکش و انگاه توبه کن اگر ترا گویند کجاست بگوی که آن شیطان وی را آمد و وی را
ببرد و نتوانستم که وی را از وی باز ستانم و یحیان کرد و آن جاریه را بکشت و وی را آورد بجایی
از جانب آن کوه و وی را دفن کرد شیطان بیامد و اندر آن حال و گوشه ازار آن جاریه بگرفت تا بیرون
بماند و برصیصا رفت با صومعه خویش و اندر نماز ایستاد و آن جاریه را سه برادر بود بر خاستند
بتعهد خواهر خویش آمدند گفتند یا برصیصا حال خواهر ما گفت شیطان آمد و وی را ببرد و من
طاقت وی نداشتم گفتند و هیچ گوی و باز گردیدند اندوهگین شیطان آن شب آمد بنزدیک
برادر مهین اندر خواب و گفت او برصیصا با خواهر شما چنین و چنین کرد و انگه وی را فلان
جای دفن کرد وی از خواب اندر آمد و گفت این شیطانی همی نماید مرا و برصیصا بزرگتر از آنست
سه بار اندر سه شب وی را چنین همی نمود و وی از آن بجز نه اندیشید و گفت مرا این شیطان همی نماید
و آمد بنزدیک برادر میانین و وی را سه شب همچنان نمود و وی پاک نداشت از آن و کسی را خبر نداد از آن
آمد بنزدیک برادر کهین و وی را سه شب همچنان نمود وی اندوهگین شد و برادر میانین را خبر داد
بخواب خویش برادر میانین گفت من نیز همچنان دیدم برادر مهین را خبر داد و هر سه آمدند
بنزدیک برصیصا گفتند چیست حال خواهر ما گفت ما را ابرام استوار همی دارید نه شما را گفتم
از حال وی گفتند راست همی گوی تشویر خوردند و باز گردیدند شیطان آمد بنزدیک ایشان
و گفت و یحکم اینک گور خواهر شما فلان جایی مدفون است و کناره ازار وی از خاک بیرون
است ایشان شدند و طلب کردند چنان دیدند هر دمان خویش را بردند و آن صومعه را ویران
کردند و وی را بگرفتند و دست باز پس بستند و آوردند بنزدیک ملک شیطان آمد بنزدیک
برصیصا و وی را گفت و اکنون انکار همی کنی تا دو گناه باشد وی اقرار داد ملک بفرمود تا وی را
بالا کشند و بر درخت کنند ابلیس اللعین ابیض را گفت چه کرده هم اکنون وی را بکشند و بر درخت کنند

وان وبر الکفایت باشد و اندر بهشت شوی و تو اندر دوزخ شوی ابیض گفت من ترا ان
شغل بسم الکفایت کنم و آمد بنزدیک برصیصا و ویرا گفت مرا این گونه گفت آن مردم که
ترا آن دعا ها بیاموختم چرا از خدای نترسیدی و امانت بجای نیاوردی و بیم گفتی من
عابدترین بنی اسرائیلم شرم نداری آنکه گفت ای آنه بس بود که چنین کردی و بر خویشتن
اقرار دادی و بتعبایان خویشتن فضیحت بکردی و اگر بمیری یا برین هرگز هیچ کس رستگار نشود
فالح نکنند گفت پس چکنم گفت مرا طاعت دار اندر یک خصلت تا ترا برهانم از انچ تو
اندر آنی و چشم ایشان فرو گیرم و ترا از میان بیرون برم گفت چه میخواهی گفت سجده کن مرا
وی سجده کن ویرا گفت یا برصیصا من از تو این همی خواستم اکنون بخدای خویش کافر گشتی و من
از تو بیزارم خدای عز و جل از عاقبت ایشان و حال عذاب ایشان در دوزخ خبر داد و
گفت فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها وذلک جزاء الظا
لمین و عاقبت ایشان آن بود یعنی عاقبت شیطان و ایشان که ایشان اندر دوزخ بودند جاویدان
اندران و اینست جزاء ظالمان یعنی پاداش ستمکاران ابن عباس گوید پس از آن رهبانان
بنی اسرائیل پنهان بودندی از مردمان و اهل فسق و فجور طمع کردند اندر احبار ایشان و رنجه
همی داشتند ایشان را و بر ایشان بهتانها و دروغها همی گفتند تا آنگاه که قصه جریج الراهب
بیفتاد و خدای عز و جل بیزاری وی بنمود آنگاه پس از آن رهابین بر دیدار آمدند و اندر
میان مردمان ظاهر شدند آنگاه خدای بندگان مومنان را [illegible]
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد
ای آن کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدای و بنگرید هر تنی که چه فرستند فردا را
واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون ولا تکونوا
و بترسید از خدای که خدای خبیر است با آنچه شما همی کنید و مباشید

خویشاوند است ایشان را نیست و من امروز بحاجتی نزدیک تو آمده ام که تا میانجی بان گردم چنانکه آمدم
مارا شفاعت کن بپیغامبر علیه السلام علی رضی الله عنه گفت یا با سفیان پیغامبر را برکاری
نهاده است که نتوانیم بگوییم اندر آن سخن گفتن بو سفیان باز نگریست گفت یا بنت محمد ترا افتد که
از پسر کوچک خویش را فرمایی تا زینهار دهد مردمان را و میان ایشان صلح افکند فاطمه گفت این
پسر هنوز بآن حد نرسیده است که کسی را زینهار دهد و هیچ حال وی کس را زینهار ندهد بر
پیغامبر علیه السلام گفت یا ابا الحسن کارها همی بینم بر من سخت شده مرا نصیحتی کن گفت هیچ
چیز ندانم که ترا سود دارد ولکن برخیز که تو سید کنانه اندر میان مردمان و بگو که من مردمان
از یکدیگر زینهار دادم و برو با زمین خویش شو گفت وانکه مرا این هیچ سود دارد گفت نه
ولیکن من ترا چیزی دیگر ندانم بجز از این بوسفیان اندر مسجد برخاست و گفت ایها
الناس من مردمان را از یکدیگر زینهار دادم و بر اشتر خویش نشست و رفت با مکه و گفت
بنزدیک محمد شدم و با وی سخن گفتم مرا هیچ جواب نداد بنزدیک پسر بو قحافه شدم هیچ
نوع التفات نکرد بنزدیک پسر خطاب رفتم ویرا دشمن ترین قوم یافتم علی را من
اشارت کرد چیزی چنانکه وی گفت بکردم و ندانم که سود دارد یا نه گفتند ترا چه فرمود گفت مرا
فرمود که بر خیزم و مردمان را از یکدیگر زینهار دهم چنانکه گفت بکردم گفتند محمد این اجازت
داد گفت نه گفتند علی با تو بازی همی کرده است این ترا چه سود دارد گفت جز از آن هیچ
راه نیافتم پیغامبر علیه السلام فرمود مردمان را تا افزار کنند و اهل خویش را نیز فرمود تا
افزار کنند بوبکر صدیق رضی الله عنه نزدیک عایشه شد و گفت ای دختر پیغامبر علیه السلام
شما را فرموده است جهاز وی بسازید گفت آری گفت دانی که کجا همی سازد گفت نه آنگه پیغامبر
علیه السلام مردمان را آگاه کرد که قصد مکه دارد و ایشان را بیفرمود و دعا کرد گفت

یا رب خبرها من بر قریش پوشیده دار تا ما ناگاه فرا ایشان رسیم اندر دیار ایشان
مردمان از ان فرا ساختند و حاطب بن ابی بلتعه نامه نبشت و قریشیان را و بر زن سپرده با
ایشان فرستاد چنانک یاد کردیم اندر سوره الممتحنه الممتحنه انک پیغامبر علیه السلام آن زن
را ان نامه ازو باز آوردند که جبرئیل و را خبر داده بود و کلثوم بن حصین بن خالف
الغفاری را خلیفه کرد بر مدینه و بیرون آمد بقصد مکه ده روز گذشته از ماه رمضان
سنه ثمان و پیغامبر علیه السلام روزه همی داشت و مردمان با وی روزه همی داشتند تا انگاه که
مکه بدر رسید میان عسفان پیغامبر علیه السلام روزه بگشاد و رفت تا انگه که بمر ظهران فرود آمد
باده هزار مرد مسلمان مهاجرین و انصار و بوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب و عبد الله
بن امیه بن ابی المغیره پیغامبر را دیدند میان مکه و مدینه خواستند که اندر نزدیک وی
شوند ایشان را دستوری نداد ام سلمه با وی سخن گفت اندر باب ایشان گفت پسر عم تست
و پسر عمه تو است و خسر تو است پیغامبر علیه السلام گفت مرا هیچ حاجت نیست بایشان
اما پسر عم اندر عرض من سخن گفته است و اما پسر عمه و خسر من خود آنست که گفت
مرا آنچ گفت در مکه چون سخن پیغامبر علیه السلام بایشان رسید بوسفیان کودکی داشت با خویشتن
گفت اگر مرا دستوری دهد و الا دست این کودک گیرم و اندر زمین بیرون شوم تا انگه کی از گرسنگی
بمیریم پیغامبر علیه السلام بمر ظهران فرود آمد و مردمان قریش را ازوی هیچ خبر نبود
و ندانستند و بیم همی داشتند اندران شب بوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقا
تجسس اخبار بیرون آمدند تا هیچ کس یابند که ازوی خبری بشنوند عباس بن عبد المطلب
ان شب با خویشتن اندیشید که اگر پیغامبر علیه السلام ناگاه بجنگ اندر مکه شود همه
قریش هلاک شوند پس عباس بر استر پیغامبر علیه السلام نشست و گفت تا با اراک

اندر شوم

اندر شوم باشد که کسی بینم که اندر مکه شود و ایشان را خبر دهد تا بیایند و از پیغامبر
زنهار خواهند عباس گفت بیرون آمدم و اندر میان اراک همی گردیدم آواز بوسفیان
و حکیم و بدیل بگوشم رسید شنیدم که خبر محمد علیه السلام تجسس همی کردند او گفت بوسفیان بشنیدم که
همی گفت هرگز چندین آتش ندیدم و چندین آتشها ندیدم و محمد علیه السلام چون بمر ظهران
فرود آمد هر کسی را از مسلمانان فرموده بود تا آتش برافروزند بدیل بن ورقا گفت
مگر این آتشهاء خزاعه است بوسفیان گفت خزاعه ذلیل‌تر اند از ان که ایشان را
چندین آتش بود عباس گفت وی را باواز بدانستم گفتم ابا حنظله گفت ابا الفضل
گفتم آری گفت لبیک فداک ابی و امی اینجه چیست گفتم پیغامبر و لشکر وی آمد با چیزی که
شما را طاقت نبود با ده هزار مرد مسلمان گفت پس چه فرمایی گفتم بر پی استر من نشین
تا ترا زنهار خواهم از محمد علیه السلام که بخدای که اگر ترا ظفر یابد گردن تو بزند بوسفیان
بر پس استر وی نشست و وی استر براند و روی بمحمد علیه السلام نهاد و هر که باتش
بگذشتی از آتشهاء مسلمانان گفتندی این عم محمد است علیه السلام بر استر محمد علیه السلام
هیچ چیز نگفتندی تا چون باتش عمر خطاب رسید و بر قبه محمد علیه السلام دید
شفیق گیرم ام چنانک کسی که بدستوری باشد پس عمر خطاب اندر شد و گفت یا رسول الله
اینک این بوسفیان دشمن خدای عزوجل ازوی تمکین کرد بی عقدی و بی عهدی بگذار تا من
گردن وی بزنم عباس گفت یا رسول الله من او را زنهار داده ام و نزد محمد علیه السلام
بنشستم فراگرفتم و گفتم بخدای که هیچ کس با وی مناجات نکند امشب جز من چون عمر با گفت پیغامبر
علیه السلام گفت یا عمر مهلا بخدای که ترا با وی هیچ نبوده است همی گویی از بنی عبد
مناف است اگر وی از بنی عدی بن کعب بودی تو این نگفتی عمر گفت مهلا یا عباس بخدای که

مسلمانی تو آمده و زکو مسلمان شوی بهتر و یکی من دوستر بود از مسلمان خطاب اگر خطاب
مسلمان شدی از بهر آنک دانستم که مسلمانی تو نزدیک پیغامبر علیه السلام دوست تر بود
از مسلمانی خطاب اگر مسلمان شدی پیغامبر علیه السلام گفت عباس را ببر و کرامت او را امین
بکار [illegible] عباس وی را ببرد با منزل خویش چون بامداد بود وی را
آورد نزدیک پیغامبر علیه السلام چون پیغامبر علیه السلام وی را دید گفت یا با سفیان گاه
نیست که بدانی که خدا یکی است گفت بابی انت و امی ما احلمک و ما اکرمک و اوصلک
گفت بدانستم که اگر خدا جز خدا دیگر بودی هیچ سود نداشتی گفت ویحک یا با سفیان گاه
نیست که بدانی که من رسول خدایم گفت بابی انت و امی ما اوصلک و احلمک و اکرمک
اما این اندرون من از این چیز هست چیزی که اندیشه عباس گفت ویحک شهادت حق بگوی که
بهم آنکه نه کردی تو بزنند بو سفیان گفت و شهادت آورد پیغامبر علیه السلام عباس را گفت
وی را آنجا بر که مضیق الوادی است و بدار تا لشکر خدا بر وی بگذرد عباس گفت یا رسول الله مضیق وادی است
بو سفیان مردی است که فخر دوست دارد چیزی بوی کرامت کن پیغامبر علیه السلام گفت من دخل
دار ابی سفیان فهو امن هر که اندر سرای بو سفیان شود وی ایمن است بو سفیان گفت [illegible]
من چه کفایت کند ایشان را گفت هر که اندر مسجد شود وی ایمن است گفت مسجد چه کفایت
بود ایشان را گفت هر که اندر سرای خویش شود و در ببندد وی ایمن است عباس وی را
برد و بر مضیق وادی بداشت و قبایل همی آمدند و میگذشتند و بو سفیان گفتی
ایشان که اند عباس گفت سلیم گفت سلیم را چه کنم قبیله دیگر بگذشت گفت
ایشان کیستند گفت اسلم گفت اسلم را چه کنم قبیله دیگر بگذشت گفت ایشان کیستند
گفت جهینه گفت مرا با جهینه چه کار تا آنگاه که کتیبه خضرا بیامد و پیغامبر

علیه

علیه السلام با مهاجر و انصار اندر آهن پنهان که هیچ چیز پیدا نبود مگر چشم
ایشان ملکه وزن ابو سفیان گفت ایشان کیستند گفت این رسول خداست
با مهاجر و انصار گفت ملک برادرزاده تو عظیم است عباس گفت این نبوت
است نه ملک گفت آری اکنون بامر شو و قوم خود را آگاه کن [illegible]
ایشان را بترسان وی بشتافت و اندر مکه شد و [illegible] یا معشر قریش محمد آمد
با لشکری که شما را بدو طاقت نیست گفتند پس چه کنیم گفت هر که اندر سرای خویش شود و در
ببندد وی ایمن است [illegible] و بدیل بن ورقا آمدند [illegible] مسلمان شدند
و پیغامبر ایشان را بفرستاد اندر پیش [illegible] گفت هر که اندر سرای
بو سفیان شود وی ایمن است و سرای حکیم [illegible] هر که اندر سرای حکیم
بن حزام شود وی ایمن است و سرای [illegible] هر که در سرای خویش شود و در
ببندد وی ایمن است وجه بو سفیان و حکیم از پیش پیغامبر برفتند [illegible] مکه
[illegible] پیغامبر علیه السلام [illegible] وی را [illegible]
[illegible] مهاجر و انصار [illegible]
[illegible] از آنجا که [illegible] تا آنکه پیغامبر
[illegible] خالد بن ولید [illegible] لشکری
[illegible] از قضاعه و بنی سلیم و مردمان که [illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] اسفل مکه اندر آید و قریش [illegible] و بنو الحارث و بنو عبد مناف
بر سر مکه [illegible] و صفوان بن امیه و عکرمة بن ابی جهل و سهیل بن عمرو [illegible]
گرد کرده بودند که جنگ کنند پیغامبر علیه السلام خالد [illegible] را گفت [illegible]

که جنگ مکنید اما انکس که با شما جنگ کند وی پیغمبر علیه السلام فرمود سعد بن عباده
را تا لشکر بود از بهر که اندر آید اندر مکه سعد چون دروی بر رفت شعار و گفت الیوم یوم
الملحمة والیوم تستحل الحرمة پس یکی از مهاجرین این سخن بشنید گفت یا رسول الله
بشنوی که سعد چه می گوید ایمن نباشیم که حمله کند بر قریش پیغامبر علیه السلام
علی بن ابی طالب را بفرستاد و گفت برو رایت از وی فرا گیر و ازان سوی که وی را فرمود هم اندر شی
زبیر بهم جنگ ناکرده از آن سوی که وی را بایست شد و اما خالد بن ولید چون بر او مکه رسید بایت
قریش را دید و بنو بکر را و احابیش که فراهم آمده بودند تا با ایشان جنگ کنند خالد
با ایشان جنگ کرد و ایشان را هزیمت کرد و جای هیچ قتال نبود جز از آن و از جمله
مشرکان دوازده یا سیزده کشته آمدند و از مسلمانان هیچ کس کشته نشد مگر یکی دو از جهینه
از آنک با خالد بود و دو مرد دیگر از وی جدا شده بودند به راهی دیگر شدند جز از آن تا
هر دو کشته شدند و از استاد ابو نصر البغدادی شنیدم که وی گفت اندر برخی از روایات
آمده است که چون این گروه بر خالد بیرون آمدند وی شمشیر اندر نهاد و از ایشان بکشت
و تغیر ایشان هیچ آمد بنزدیک پیغامبر علیه السلام آنکه پیغامبر علیه السلام رسولی
فرستاد به خالد ان ارفع عنهم السیف شمشیر بردار از ایشان رسول آمد و گفت که خالد
پیغامبر همی فرماید که ضع فیهم السیف یعنی فرماید که شمشیر اندر ایشان نه خالد از ایشان ے
هفتاد تن را بکشت باز خبر به پیغامبر علیه السلام کس فرستاد تا خالد شمشیر از ایشان
برداشت انگاه پیغامبر علیه السلام آن رسول پیشین را بخواند و گفت تو خالد را چه گفتی
گفت من گفتم ضع فیهم السیف گفت من ترا چه گفتم گفت تو گفتی خالد را بگوی ارفع عنهم
السیف ولکن چون من خواستم که رضا الله تعالی بکار آید فرشته را دیدم سر وی اندر عنان آسمانی

وبا او وی اندر زمین

وبا او وی اندر زمین و می به بر دست بی سند امی راست کرده گفت خالد را گو ضع
فیهم السیف و اگر نگوی من ترا بکشم پس پیغامبر گفت صدق الله و صدق رسول الله
این آن بود که من گفتم ان روز که حمزه را بکشتند هفتاد تن بوی باز کشم انک خدای عز وجل
وی را از آن نهی کرده بود این جز خطا است خدای تعالی بود که آنچ بر زبان رسول وی گذشته بود
تحقیق کند و از آن برانداند این وقعت که یاد کردیم برانداز و اندر خبر چنین آمده است که
حماس بن قیس بیش از آنک پیغامبر اندر مکه فرود آمد زن وی گفت وی را این سلاح از بهر چه
همی سازی گفت از بهر محمد و اصحاب وی گفت نپندارم که هیچ کس با محمد و اصحاب وی طاقت دارد
گفت من امید دارم که یکی از ایشان بگیرم بکیم تا ترا خدمت کند انگه حاضر شد آنجا
با صفوان و عکرمه چون ایشان هزیمت شدند حماس نیز بهزیمت شد زن را گفت در ببند
زن گفت کجا است آنکه مرا وعده کرده بودی و پیغامبر علیه السلام امرا لشکر خویش را فرموده بود
تا هیچ کس را نکشند مگر آن کسی را که جنگ کند با ایشان و گروهی را که نام برده بود که بکشند ایشان را
و اگر چه دست اندر استار کعبه آویخته باشند یکی از ایشان عبد الله بن سعد بن ابی سرح
بود که مسلمان بود انگه بیرون گشت و برادر عثمان بود از رضاع و آن روز که بعثمان گریخت
وعثمان وی را پنهان همی داشت تا انگه که مکه ساکن گشت پس وی را پیش عثمان آمد و وی را زینهار
خواست از پیغامبر علیه السلام گفت زمانی خاموش کرد پس تا یکی از شما برخیزد و گردن
وی بزند پس مردی از انصار گفت یا رسول الله چرا اشارت نکردی پس گفت پیغامبر را اشارت
الاعین نکنند و انک از اخبار آمده است که پیغامبر گفت ما کان لنبی ان یکون له خائنة
و دیگر عبد الله بن اخطل و از بهر آن فرمود کشتن وی که وی مسلمان بود پیغامبر علیه السلام
وی را بجای فرستاد و وی را خادمی بود مسلمان که وی را خدمت کردی پس بجنگی ...

فرمود تا گوسفندی بکشد و ویرا طعامی سازد از خوابه اندر آمد خادم هیچ نساخته بود
ویرا بکشت و مرتد گردید و ویرا دو کنیزک بود مغنیه که هجو پیغامبر صلی الله علیه وسلم
گفتندی تا ویرا و هر دو مغنیه را بکشتند و سدیگر حویرث بن نقیذ و از جمله آنکسانی بود که
ویرا رنج بسیار داشتندی بمکه و چهارم مقیس بن صبابه و از پیران خود گشتی
وی که از انصار یکی را کشته بود که برادر ویرا بکشت بخطا و مرتد گشته بود و با نزدیک
قریش شده بود و پنجم عکرمه بن ابی جهل و ششم ساره مولاه یکی از بنی المطلب این هم
آنکسانی بود که پیغامبر علیه السلام فرمان داده بود اندر کشتن ایشان اما عکرمه
بگریخت و بیمن شد و زن او حکیم مسلمان شد و ویرا زنهار خواست از پیغامبر و پیغامبر
ویرا زنهار داد و سبب مسلمانی وی آن بود که گفت می‌خواستم که اندر دریا نشینم و بحبشه
شوم چون بکنار دریا رسیدم می‌خواستم که اندر کشتی نشینم خداوند کشتی گفت یا عبدالله
اندر کشتی منشین تا آنگه که توحید آوردی خدای را و از همه خدایان دست بری گردی که من
ترسم که اگر چنان نکنی هلاک شوی گفتم هیچ کس در کشتی ننشیند تا این نگوید گفت
هیچ کس اندر کشتی ننشیند تا این نگوید گفتم پس عالم بی خلافی کنم
محمد را آنست که وی ما را همی گوید و آن خدای که تو آنست همه اوست که خداوند بحرست فان
وقت خدای را عز وجل یاد کنم و اسلام آوردم و پیغامبر اندر دل من قرار گرفت و اما عبدالله
بن اخطل را کشته شد و اما مقیس بن صبابه ویرا بکشت مردی نام وی نمیله و عبدالله
از قوم وی و اما کنیزکان یکی را بکشتند و یکی بگریخت نام وی قریبا آنکه ویرا زنهار خواست
و وی بزیست تا بعد از کار عمر آنکه اسبی پای بر وی نهاد و کشته شد بابطح و اما حویرث
بن نقیذ علی ویرا بکشت و چون پیغامبر اندر مکه شد بدر مکه بایستاد و گفت لا اله الا الله

وحده لا شریک له

وحده لا شریک له صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده آنگه گفت یا معشر قریش
خدای از شما ببرده است نخوة جاهلیت و تعظیم کردن به پدران گذشته و مردمان همه
از آدم اند و آدم را از خاک آفریده اند آنگه برخواند یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر وانثی
خطبه تمام بکرد آنگه گفت یا اهل مکه چه پندارید که من با شما چه خواهم کردن گفتند نیکوی اخ
کریم وابن اخ کریم گفت اذهبوا انتم الطلقاء ایشان را آزاد کرد آنگه همه مردمان فراهم
آمدند و با پیغامبر بیعت کردند بر مسلمانی و اندر آن بیعت که همی کردند پیغامبر بر صفا
نشسته بود و عمر خطاب اندر زیر مجالس وی نشسته بود بیعت همی استد بر سمع وطاعت اندر آنچ
توانند چون از بیعت مردان پرداخت از زنان بیعت ستد و صفوان بن امیه روی بجده
نهاد تا بیمن شود عمیر بن وهب گفت یا رسول الله صفوان سید قوم خویش است و از تو
همی گریزد که خویشتن اندر دریا افکند ویرا ایمن بکن پیغامبر ویرا ایمن کرد گفت چیزی
فرا من ده تا بدان امان تو بیابد پیغامبر عمامه خویش بفرستاد تا وی بیامد چون نزدیک
پیغامبر رسید گفت یا رسول الله وی همی گوید که تو مرا ایمنی کرده گفت راست همی گوید گفت
مرا اندر کار خویش مخیر کن دو ماه گفت تو مخیری چهار ماه و عبدالله بن الزبعری بگریخت
بنجران شد آنگه باز آمد و مسلمان شد و گفت یا رسول الله و پیغامبر علیه السلام
اندر مکه همی بایستاد پانزده روز نماز قصر همی کرد آنگه سوی هوازن و ثقیف
بیرون شد چنانکه یاد کردیم از پیش وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ
فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا و بینی که مردمان که همی آیند اندر دین خدای
گروه گروه حسن بصری رحمة الله علیه گوید چون پیغامبر مکه
بگشاد عرب یکدیگر را گفتند اکنون که محمد بر مکه ظفر یافت و ایشان از اهل حرم خدای اند

و خلق را ایشان را از میان نگاه داشت کس را با وی طاقت نباشد از پس این فتح فوج فوج
همی آمدندی و مسلمان شدندی بیک بار و پیش ازین یکی یکی که قبیله همه آمدندی بجملگی مسلمان می
شدندی و چون جابر با جزو از زنان اندر اختلاف افتاده که اندر میان امت همی افتاد
بگریست و گفت از رسول خدا شنیدم که مردمان اندر دین آیند افواجا و بیرون
شوند افواجا فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا
تسبیح کن بستوده خداوند خویش و استغفار کن که وی توابست ابن عباس گوید چون این سورة
فرود آمد پیغامبر گفت نُعِيَتْ إِلَيَّ نَفْسِي و قتاده و مقاتل گویند چون پیغامبر را
یاد دادی ما نیز با ایشان باز دل بودی و عبد الرحمن بن عوف گفت این جوانان نیز با ما همچو
و ما را چون وی پسر هست گفت شما بدانید که حال وی چیست آنگاه روز ایشان را بار داد و مرا
با ایشان یاد داد و ایشان را ازین سورة بپرسید گفتم نصرت بود و لکن پیغامبر را علیه السلام
خبر همی دهد بحضور اجال و عمر خطاب گفت من نیز چنان دانم آنگاه ایشان را گفت چون حال ما
کنید حال اندر باب وی پس از آن که همی بپنید و چون این سوره فرود آمد پیغامبر علیه السلام
بسیار همی گفتی سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ اغْفِرْ لِي إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ و مقاتل گوید
چون این سوره فرود آمد پیغامبر این سوره بر صحابت خواند بوبکر و عمر و سعد بن ابی وقاص شاد شدند
و عباس اندوهگین شد و بگریست پیغامبر وی را گفت ما یبکیک یا عم گفت این نعی تو است که
فرا تو همی گوید پیغامبر گفت چنانست که تو همی گویی و از پس این دو سال بزیست که هرگز
وی را خندان ندیدند و این سوره را سورة التودیع خوانند و علی ابن ابی طالب و ابن عباس
روایت کنند که چون این سوره فرود آمد عباس گفت پیغامبر را اندر شب این کار را ملا وصیت
کن تا کسی را اندرین منازعت نکند پیغامبر گفت یا عم خلافت علی ابوبکر را خلیفه ک

می کرد ما

می کرد ما است بر دین خویش و ورا طاعت داریت تا فلاح یابید ابن عباس گوید طاعت
داشتیم ورا و راه یافتیم و جابر بن عبد الله و عبد الله عباس گفتند چون فرو
آمد اذا جاء نصر الله پیغامبر گفت یا جبرئیل تن مرا خبر دادند فرا من جبرئیل گفت وَلَلْآخِرَةُ
خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَىٰ آخرة بهتر ترا از دنیا و روز دیگر که بلال را بفرمود تا ندا
پیغامبر بلال را بفرمود تا ندا کرد الصلوة جامعة مهاجر و انصار فراهم آمدند اندر مسجد
پیغامبر علیه السلام امامی کرد ایشان را آنگه بر منبر شد خدای را اجلال و عالی بستود و بروی ثنا
کرد آنگه خطبه کرد که چشمها ازان بگریست و دلها ازان بترسید آنگاه گفت یا مردمان
چه پیغامبری بودم شما را گفتند جزاک الله من نبی خیرا ما را چون پدر رحیم بودی و
چون برادر ناصح و مشفق و رسالتها و خدای بما بگزاردی و وحی های وی بما ... و خلق را
براه خدای خواندی بحکمت و پند نیکو لوی جزاک الله عنا ما جازی نبیا عن امته آنگه
پیغامبر گفت ایشی که من مرا ... این بحق من بر شما و بجد بخدای که هر که ورا بنزدیک من مظلمه
است برخیزد و قصاص خواهید از من که هیچ کس بر نخاست بار دیگر سوگند داد برب
ایشان برنخاست از میان مسلمانان نام وی عکاشه و بر بر مردمان اندر آمد
تا آنکه پیش پیغامبر بایستاد و گفت یا رسول الله فدا باد مادر و پدر من ترا اگر نه آن
استی که چندین بار سوگند یاد دادی فرا پیش نیامدمی با تو اندر فلان غزا بودم چون خدای
تعالی ما را فتح داد و پیغامبر خویش را با نصرت کرد و اندر باز گشت بودیم که اشتر من نزدیک
اشتر تو رسید فرود آمدم و فرا نزدیک تو آمدم تا بوسه بر ران تو بزنم قضیب
داشتی چوبین بر تهی کا ... بر من زدی ندانم که عمدا کردی یا بر اشتر همی زدی که برنی اهل
پیغامبر گفت خدا ماکنا که رسول خدای قصد کند به زخم و این دلیل است که پیغامبر

عالیت الله کو از عوض کردن خویشتن بر قصاص سبیلش سبیل شرع و استحباب است
نه سبیل وجوب از بهر آنکه آدمی ... که قصاص واجب کند تعدی بود و تعدی اندر صفات
پیغامبران نشاید پیغامبر علیه السلام گفت یا بلال برو پیش فاطمه شو و آن قضیب ممشوق
بیار بلال از حجره بیرون آمد و دست بر دست نهاد و منادی همی کرد اینک پیغامبر قصاص
همی دهد از تن خویش و در بزد بر فاطمه و گفت آن قضیب ممشوق فرا من ده فاطمه گفت یا بلال
بدر من چه خواهد کردن این قضیب را که نه روز حج است نه روز ... عمره و نه روز غزا گفت یا فاطمه
چون غافلی از آنچ بود ... است پیغامبر ... کند وازو نیا همی جدا شود
قصاص همی دهد از تن خویش فاطمه گفت یا بلال آن کیست که دل وی بران خوش است که از پیغامبر
قصاص خواهد یا بلال اگر چنان کند حسن و حسین را بگو تا برخیزند تا از تن ایشان قصاص گیرد و
مگذار که از پیغامبر علیه السلام قصاص خواهد بلال آمد بحجره اندر و قضیب فرا رسول خدای داد
و رسول فرا عکاشه داد چون ابو بکر و عمر آن دیدند برخاستند و گفتند یا عکاشه اینک ما پیش تو ایم
از ما قصاص خواستان و از رسول خدای مخواه پیغامبر علیه السلام گفت یا ابا بکر و یا عمر خدای عز و جل
مکافات شما داند و مقام شما داند علی بن ابی طالب برخاست گفت یا عکاشه من اندر زندگانی پیش
رسول خدای ام و دل من نپسندد که تو وی را بزنی اینک پشت من و شکم من از من قصاص بستان بدست
خویش و مرا صد تازیانه بزن و قصاص مخواه از رسول خدای پیغامبر گفت یا علی بنشین خدای عز و جل
ترا و نیت ترا داند حسن و حسین برخاستند و آمدند و گفتند یا عکاشه تو دانی که ما نواده گان
پیغامبریم قصاص از ما گیر که هم چنان بود که از رسول خدای گرفته باشی پیغامبر گفت
ایشان را گفت بنشینند که شما را قرة العین من اید آنگاه پیغامبر گفت یا عکاشه بزن آنگه جوابی
داد گفت یا رسول الله آن روز که تو مرا زدی شکم من برهنه بود پیغامبر علیه السلام جامه
جامه

از شکم خویش برداشت

کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم اولئک هم الفاسقون لا یستوی اصحاب
چون کسانی که فراموش کردند خدای را فراموش گردانید خدای ایشان را تا هیچ تقدیم نکردند از برای ایشان ایشانند از فرمان بیرون شدگان برابر نبود اهل
النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون لو انزلنا
دوزخ و اهل بهشت اهل بهشت ایشانند رستگاران باشند اگر فرو فرستیم
هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیة الله
این قرآن را بر کوهی وان کوه را جنبش و خرد دادیمی اندر او دیدی با بختی آن خاشع و خوار گشته از آنکه بکوبیدی شکافیدی از بیم خدای
وتلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون هو الله الذی لا اله الا هو
و آن مثلها است که ما آن یاد کردیم مر مردمان را تا مگر ایشان تفکر کنند اوست خدای آنکه نیست خدای جز
عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم
داننده غایب است از بندگان و آشکار است دانند و آنک داند و هیچ نه پنهان است بر او
بخشاینده است بر بندگان بخشایش کند
روزی دهد جهان
مطیع و عاصی را
و خواسته است که نعمت کند بر مومنان رحمت انداند جهان هو الله الذی لا اله الا هو الملک
اوست خدای آنکه نیست خدای جز از وی پادشاهست ملکیتی که زوال نشاید هکذا و پادشاهست جمال اعیان که
هیچ کس را جز از وی ملک اعیان نباشد القدوس السلام
سلامت یافته از همه عیبها و هر که
المؤمن پاکست از همه عیبها و پاک کرده دیگر کسی از عیبها بزرستادست
مصدق و تصدیق کرده است کلام خویش را و رسولان خویش را و ایمن کرده ایشان است
از عیبها سلامت یابد بدو یابد
آنکسی را که خواسته است از خلقان خویش المهیمن مطلع است بر خلق و گواه
است بر تر و علانیت ایشان مستحق است صفات مدح و کمال را
وارفتها و عیبها
و منزه است از چیزی که بیرون بود و مانا باشد از نقصها
العزیز الجبار المتکبر
و بر پادشاه است عظمت بی نهایت جبر کند شکستهای بندگان خویش را و برتر است
پاک و بی عیب بر جبر
بی همتا است هیچ کس را فرا قهر وی راه نیست و عزیز کرده اند اولیاء خویش را

سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللّٰهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ

پاکا خدایا از آنچه ایشان همی گویند از شرک است. اوست خدای اوست آفریدگار هر چیزی آنرا بیافرید براستی و

الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

صورت کنندهٔ هر چیزی او راست نامهای نیکو از صفتها و علو و بپاکی یاد کنند او را و تسبیح کند مر او را آنکه در آسمانها و در زمین است. انگاه صورت کرد آنچه اندر آسمانها است و او عزیز و حکیم

انس بن مالک گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هرکه برخواند سورة الحشر بیامرزد خدای تعالی مر او را

گناهان آنچه مقدم باشد و آنچه موخر باشد از اینجا که همی گوید لو انزلنا هذا القرآن تا آخر آیه. و این سورت

مدنی است

سورة الممتحنة

این سورة مدنی است و آیتهایش

سیزده است و کلماتش سیصد و چهل و هشت است و حروفش هزار و پانصد و ده است. ابی بن

کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هرکه سورة الممتحنة بخواند مومنان و مومنات شفعاء

وی باشند روز قیامت او لیش

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ

ای آن کسانی که ایمان آورده اید فرا مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خویش را

أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ

بدوستانی با ایشان همی افکنید خبر بسبب دوستی و ایشان کافر شده اند بآنچه بشما آمده است

مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ

از حق بیرون همی کنند رسول را و شما را از آنکه شما ایمان همی آرید بخدای

رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ

آفریدگار شما اگر بیرون آمده اید از مکه از بهر جهاد اندر سبیل من و جستن

مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا

خشنودی من بستر با ایشان دوستی همی کنید و من داناترم بآنچه

یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء مگیرید دشمنان من و دشمنان شما را یعنی کافران را دوستانی. این آیت در شان حاطب بن ابی بلتعه آمد و وی مردی بود از یاران رسول بدری و رسول یاران بدر را بزرگ فضل نهاد و نزدیک همه یاران لیکن وی را خطاهی بیفتاد و آن آن بود که ... سود و ناگاه ...

اخفیتم

أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

پنهان همی کنید و آنچه ظاهر همی کنید و هرکه آن کند از شما حقا که گم کرده باشد راه راست را

إِنْ يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ

اگر ظفر یابند بر شما باشند شما را دشمنانی و بگسترانند بشما

أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتَهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ

دستهای ایشان و زبانهای ایشان و به بدگفتن بدی یعنی بکشتن و خواهندی اگر شما کافر شده

مکنید با ایشان که ایشان شما را نصیحت نکنند لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ سود نداده شما را خویشی شما با ایشان و نه فرزندان شما

روز قیامت جدا کنند میان شما و خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

بآنچه شما همی کنید دانا است. و این آیتها اندر شان حاطب بن ابی بلتعه فرود آمد و سبب

و آن آن بود که از پس بدر بدو سال سیزده بکی پیغامبر علیه السلام زنی نام وی ساره مولاهٔ ابی عمرو

صیفی از مکه سوی پیغامبر علیه السلام ساز فتح مکه همی کرد پیغامبر علیه السلام وی را گفت مسلمان

بوده گفت نه گفت بهجرت آمده گفت نه گفت پس چرا آمدی گفت خداوندان شما اید و من محتاج

گشتم و آمدم تا مرا عطا دهید و کسوه و نفقه دهید پیغامبر علیه السلام وی را گفت تو

کجا از جوانان مکه و این زنی بود نایحه و مغنیه گفت این زنی تا واقعه بدر افتاد

از من هیچیز نخواستند ایشان از یاران من پیغامبر علیه السلام حث کرد مردمان را

تا وی را نفقه و کسوه ها دادند و کسیل کردند حاطب بن ابی بلتعه نامه بنبشت

با هل مکه و فرا وی داد و ده دینار فرا وی داد و وی را بردی داد و اندر نامه

نبشته که این نامه است از حاطب بن ابی بلتعه باهل مکه که ساز خویش کنید که پیغامبر علیه السلام

شمارا هیچ سازه ساره بشد و این نامه ببرد و جبرئیل آمد و پیغامبر را خبر داد از آنچ وی کرده بود
پیغامبر علیه السلام علی و عمر و عثمان و جماعتی را بفرستاد و گفت بیرون شوید تا آنگاه که
بفلان جای رسید و زنی یابید با وی نامه یابید از حاطب بن ابی بلتعه باهل مکه آن
از وی بخواستانید و دست از آن بدارید تا بشود و اگر نامه فرا شما ندهد گردن وی بزنید
ایشان رفتند تا آنجا که پیغامبر علیه السلام فرموده بود و آن زن را اندر یافتند و آن نامه از وی
طلب کردند سوگند خورد بخدای که با وی هیچ نامه نیست رحل وی طلب کردند نیافتند خواستند که
بازگردند علی بن ابی طالب گفت پیغامبر دروغ نگوید هرگز و شمشیر برکشید و گفت اگر نامه بیرون
آوری و الا گردن تو بزنم آن نامه اندر موی خویش پنهان کرده بود نامه بستدند و دست از وی باز داشتند
تا برفت و ایشان نامه آوردند بنزدیک پیغامبر علیه السلام پیغامبر حاطب بن ابی بلتعه را بخواند و گفت
دانی که این نامه چیست گفت آری گفت چرا کردی این گفت یا رسول الله کافر نشدم از پس مسلمانی
و روا نداشتم که از پس تو غش کنم پس از آنکه ناصح تو بودم و دوست ایشان نشدم پس از آنکه
دشمن ایشان شده بودم ولیکن هیچ کس نیست از مهاجران که نه وی را کسی است بمکه که عشیرت وی را
وی را از دشمنان وی نگاه دارد و مرا هیچ کس نیست اندر میان ایشان بترسیدم بر اهل
خویش و خواستم که بنزدیک ایشان دستی کنم و دانستم که خدای عز و جل نصرت دهد
کند و نامه من ایشان را هیچ سود ندارد پیغامبر علیه السلام وی را تصدیق کرد بدان سخن و وی را
معذور داشت عمر خطاب رضی الله عنه گفت یا رسول الله بگذار تا گردن این منافق بزنم پیغامبر
علیه السلام گفت یا عمر خدای عز و جل اهل بدر را گفته است اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم
هیچ خواهید کنید که من شما را بیامرزیدم خدای تعالی اندر شان وی فرو فرستاد اول این
سورة و وی را و جمله مسلمانان را فرمود تا مناصحت نکنند کافران را دوستی نکنند با ایشان

و فرمود ایشان را اندر آن اقتدا کنند با ابراهیم علیه الصلوة والسلام و گفت
قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ
خود بود شما را اقتدا کردنی نیکو اندر ابراهیم و آنکسانی که با وی بودند از مومنان
إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
آنگاه گفتند قوم خویش را ما بیزاریم از شما و از آنچ شما همی پرستید از دون خدای
كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى
کافر شدیم بشما و بدید آمد میان ما دو عداوت و دشمنی همیشه تا آنگاه که
تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ
ایمان آورید بخدای و بیگانگی مگر آن قول ابراهیم پدر خویش را که استغفار کنیم ترا
وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا
و نتوانیم ترا هیچ یاری کنم از خدای هیچ چیز ای خدای ما بر تو توکل کردیم و با تو رجوع کردیم
وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ
و با تو است بازگشت همه ای خدای ما مکن ما را مفتون آنکسانی که کافر شدند و بیامرز ما را ای خدای ما
که تو تویی الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ عزیز حکیم و این آیت هر که تامل کند بداند تفضیل
پیغامبر علیه السلام بر ابراهیم علیه السلام ببینی که همه ایشان را فرمود که با ابراهیم اقتدا کنید و چیزی
از حال وی استثنا کرد که اندر آن بوی اقتدا نشاید کرد و آن آن بود که پدر خویش را
استغفار کرد و پدر وی مشرک بود ایشان را فرمود تا بوی اقتدا کنند مگر اندر این یک چیز
و اندر صفت پیغامبر علیه السلام گفت وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ و هیچ چیز استثنا نکرد
آنگاه فرمان آن تاکید کرد و گفت لَقَدْ كَانَ لَكُمْ خود بود شما را

فيهم اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر
اندر ايشان يعني اندر ابراهيم باقتداي وآنك باوي ايمان آورده بودند نيكو آن كسي را كه اميد دارد
بخداي و روز قيامت ومن يتول فان الله هو الغني الحميد
وهر كه بر گردد خداي او از ستدن بي نياز و ستوده
وچون اين آيت فرو آمد مسلمانان
دشمني تمام فرا پيش گرفتند با اقارب خويش از مشركان و از ايشان بيزار گشتند خداي
عزوجل دانست كه آن بر ايشان صعب است دل ايشان خوش كرد اين فرو فرستاد
عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتم منهم مودة
بود كه خداي كند ميان شما و ميان ايشان كه دشمني كردند با ايشان از
مشركان مكه دوستي والله غفور رحيم وخداي توانا است و خداي
آمرزگار است و رحيم آنگاه خداي عزوجل اين تحقيق كرد ايشان را تا بسياري
از ايشان مسلمان گشتند و با يكديگر دوست شدند و ميان ايشان مخالطت و مناكحت
افتاد و پيغامبر عليه السلام ام حبيبه بنت ابي سفيان بخواست و نجاشي چهارصد
دينار كاوين وي بداد و بوسفيان اندر آن وقت مشرك بود و وي با شوهر خويش عبد الله
بن جحش هجرت كرده بود سوي حبشه و شوهر وي اندر آنجا كشت و برا نيز بدان دين
خواند وي بر نكرديد و بر دين خويش صبر كرد نجاشي گفت اوليتر بر كسي بوي از شما گفت
گفتند خالد بن سعيد بن عاص وي فرمود تا وي را به پيغامبر عليه السلام داد و كاوين
كاوين وي بداد و چون خبر به سفيان رسيد گفت هو الفحل لا يقرع انفه گفت او
فحل است كه وي را رد نتوان كرد آنگاه خداي عزوجل رخصت داد مومنان را اندر نيكوي

كردن بان كساني كه قتال نكردند با وي و ايشان را بيرون نكردند و گفت
لا ينهيكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين
نهي نكند خداي تعالى شما را از آن كساني كه جنگ نكرده اند با شما اندر دين
ولم يخرجوكم من دياركم ان تبروهم وتقسطوا اليهم
و بيرون نكردند شما را از ديار شما كه با ايشان نيكويي كنيد و عدل كنيد با ايشان
ان الله يحب المقسطين
كه خداي دوست دارد عادلان را ابن عباس
نكنند و هيچ كس بروي يادري نكنند و عبد الله بن زبير گويد اين آيت اندر شان اسماء
بنت ابي بكر فرود آمده است كه مشركه بود آمد بمدينه و اسماء را هديه آورد و اسماء برا گفت
اندر نزد يك من فراي و هديه وي قبول نكرد و گفت تا از پيغامبر عليه السلام دستوري خواهم
عايشه حال وي به پيغامبر گفت خداي عزوجل اين آيت اندر شان وي فرو فرستاد
و گروهي گفتند اندر شان عباس فرود آمده است و قومي از بني هاشم
انما ينهيكم الله عن الذين قاتلوكم في الدين واخرجوكم
و نهي شما را نهي كند خداي از آن كساني كه قتال كردند با شما اندر دين و بيرون كردند شما را
من دياركم وظاهروا على اخراجكم ان تولوهم ومن يتولهم
از ديار شما و ياري كردند بر بيرون كردن شما كه دوستي كنيد با ايشان و هر كه دوستي كند با ايشان
فاولئك هم الظالمون ايشان باشند ظالمان باشند ابن عباس
گويد چون پيغامبر عليه السلام صلح حديبيه ببست بر آنكه هر كس كه بنزد يك وي آيد از اهل مكه
با ايشان دهد و كتاب صلح نبشتند و مهر بر نهادند سبيعه بنت الاسلميه آمد مسلمان

کفتند و شوهر وی صیفی بن راهب امد بطلب وی کفت مهر کابین هنوز خشک نشده
است و ملا شرط کرده که هر که بنزدیک تو اید باز با ما دهی وی را با ما باز ده خدای عزوجل فرو
فرستاد اندر شان وی کفت یا أیها الذین آمنوا إذا جاءکم المؤمنات
مهاجرات ای آن کسانی که ایمان اورده اید چون بیایند بشما زنان مومنات
بهجرت فامتحنوهن الله أعلم بإيمانهن فإن علمتموهن
بیازمایید ایشانرا یعنی سوکند دهید خدای داناترست بایمان ایشان اکر دانید ایشانرا
ازیشان که ایشان از بهر مسلمانی امده اند
مؤمنات فلا ترجعوهن إلى الكفار لا هن حل لهم
مومن رد مکنید ایشانرا با کافران نه ایشان حلال اند زنان ایشان مردانرا
ولا هم يحلون لهن وآتوهم ما أنفقوا ولا جناح بازدهید و هیچ بزه حرج
ونه ایشان مردان حلال اند ایشان زنانرا و بدهید ایشانرا انچه نفقه کرده اند یعنی کاوین ایشان
عليكم أن تنكحوهن إذا آتيتموهن أجورهن
بر شما که ایشان بخواهید که از ان شوهران بریده کشتند انکاه که بدهید ایشانرا کاوینهای ایشان
ولا تمسكوا دست اندر مزنید بعصم الكوافر واسألوا
ما أنفقتم اندر عقد نکاح زنان کافر و طلب کنید از ایشان انچه نفقه کرده اید یعنی
مهر زنان از شما که مرتد کردند و با ایشان شوند
وليسألوا ما أنفقوا ذلكم حكم الله يحكم بينكم والله
و بخواهند از شما انچه نفقه کرده اند اینست حکم خدای که حکم میکند میان شما و خدای
عليم حكيم داناست و حکیم و چون این ایت فرو امد که کافران بر مومنات حرام اند

عمر خطاب

عمر خطاب دو زن داشت از مشرکان ایشانرا طلاق داد و این زن انجا است شعبی کوید که
زینب دختر پیغامبر زن ابی العاص بود زینب مسلمان کشت و امد بنزدیک پیغامبر علیه السلام
تا انکاه که ابی العاص نیز مسلمان کشت و پیغمبر جمع کرد میان و پیش از ان که پیغامبر علیه السلام
صلح بنبشت زنی را از ایشان که با مسلمانی امدی کاوین باز ندادی چون این ایت فرو امد
از پس صلح کاوین ویرا باز دادی و زنی که از مسلمان مرتد شدی بنزدیک مشرکان شدی ایشان
کاوین باز ندادندی خداوند تعالی فرمود که انکاه که شما بر ایشان ظفر یابید و مال ایشان
غنیمت کیرید کاوین ان زن که از شما با ایشان شده باشد از پس غنیمت مر شوهر وی باز رسانید
و اندر معنی فرو فرستاد و إن فاتكم شيء من أزواجكم إلى الكفار
فعاقبتم فآتوا الذين ذهبت أزواجهم و اکر بشود از شما چیزی از زنان شما
بنزدیک کافران و غنیمت کیرید ایشانرا بدهید انکسانی را که بشده باشد زنان ایشان
مثل ما أنفقوا واتقوا الله الذي أنتم به مؤمنون
همچنان که نفقات کرده یعنی که کاوین داده باشند و بترسید از خدای که شما بوی ایمان اورده اید
ابن عباس کوید شش زن بود از جمله مومنات و مهاجرات که ایشان مرتد کردیدند و بنزدیک
مشرکان شدند پیغامبر علیه السلام کاوین ایشان بداد از غنیمت و بدان که روز فتح مکه
چون پیغامبر علیه السلام از بیعت مردان بپرداخت و وی بر کوه صفا بود عمر خطاب
رضی الله عنه فروتر از وی نشسته بود با زنان بیعت میکرد بفرمان پیغامبر و حکم خدای
با ایشان میرسانید و هند بنت عتبه زن بو سفیان روی بسته بود و متنکر نشسته
اندر میان زنان از بیم انکه پیغامبر ویرا باز داند چون پیغامبر علیه السلام از بیعت
مردان بپرداخت زنانرا کفت چنانکه خداوند فرموده بود انجا که کفت

یا ایها النبی اذا جاءک المؤمنات یبایعنک علی ان لا
ای تو که پیغامبری چون آیند زنان مؤمن تا بیعت کنند با تو بر آنکه شریک نیارند
بالله شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن
بخدای هیچ چیز و دزدی نکنند و زنا نکنند و نه کشند فرزندان چنانکه عرب کردندی اندر جاهلیت
ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن
و نیاورند بهتانی که آنرا فرا سازند میان دستها و پایهای خویش یعنی فرزندان
حرام از خویش ننهند ولا یعصینک فی معروف فبایعهن و
استغفر لهن الله و عاصی نشوند ترا اندر معروفی که ایشانرا فرمایی
بیعت کن با ایشان و استغفار کن ایشانرا از خدای ان الله غفور رحیم
که خدای آمرزگارست و رحیم و این بیعت بر ایشان گرفت چنانکه خدای عز و جل ویرا فرموده
بود چون بدان رسید که گفت دزدی نکنند هند گفت بوسفیان مردی است بخیل و من اندکی
مایه چیزها از مال وی بر گرفته ام مرا آن حلال بود بوسفیان گفت هر چه از مال من بر گرفته اندر
روزگار گذشته ترا آن حلال است پیغامبر علیه السلام بخندید و بدانست که آن هند
است گفت تویی هند گفت آری مرا عفو بکن که خدای ترا عفو بکناد و چون پیغامبر علیه
السلام گفت ولا یزنین هند گفت او تزنی الحرة گفت کی کند که حره باشد وی زنا کند و این
از بهر آن گفت که زنا اندر میان ایشان کنیزکان کردندی و زنان آزاد از آن ترفع کردندی
و چون پیغامبر گفت ولا یعصینک فی معروف هند گفت بخدای که تو ما را همی فرمایی بمکارم
الاخلاق و ما اندرین مجلس نه نشسته ایم که اندر دل کردیم که اندر تو عاصی شویم و زنان
همه قبول کردند آنچ بر ایشان گرفت اندر بیعت و مفسران گفتند ولا یعصینک فی معروف
اینست که

اینست که موی نه کنند و موی نکنند و روی نه کنند و شعر نگویند و با مردمان
نامحرم سخن نگویند و نوحه نکنند و بو هریره گوید که پیغامبر علیه السلام
گفت که روز قیامت زنانی را که ایشان نوحه کنند بیارند صفی ازین سوی بدارند
و صفی از آن سوی تا ایشان بانگ همی کنند چون بانگ سگان و پیغامبر علیه السلام گفت چهار
چیز اندر میان امت منست از کار جاهلیت است که ایشان همی بنگذارند فخر کردن
باحساب و طعنه زدن اندر انساب و باران خواستن بستارگان و نوحه کردن و هر آن
نوحه گری که بمیرد پیش از آنک توبه کند برپای کنند ویرا روز قیامت و اندر پوشند پیراهنی
از قطران و یکی از جرب وی دست بر سر نهاده باشد و همی گوید یا ویلاه یا ویلاه و که
ویل بروی باد و فرشته با وی همی گوید آمین آمین تا آنگاه که ویرا بدوزخ برند
و اندر خبر آمده است که پیغامبر علیه السلام کرد لعنت بر نایحه باد و
زنان را هیچ مزد نبود بدان که از پس جنازه فرا شوند و عمر خطاب رضی الله عنه بانگ
زنی نوحه گر بشنید غیرتش آمد و برفت و ویرا چندان بزد که خمار از سر وی بیفتاد
گفتند یا امیر المؤمنین زنی است عمر گفت ویرا هیچ حرمت نیست و بدان که گروهی از در
ویشان مؤمنان همچنین همی و اندرین جهودان را از احوال مسلمانان و با ایشان مخالطت
همی کردند تا مگر بدان سبب چیزی از میوهای ایشان فرا ایشان دهد خداوند تعالی
فرو فرستاد یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم
ای آن کسانی که ایمان آورده اید دوستی مکنید با گروهی که خشم گرفته است خدای بر ایشان
قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور
حقا نومید گشته اند از آخرت چنانک نومید گشته اند کفار از مردگان ایشان

کی در کور بوده‌اند انکی اعتقاد آن نداردند که ایشان را باز بینند هرگز وچنان بنداردند که رستخیز نخواهد بودن

سورة الصف

بدانک این سورة مکی است و آیتها‌ش چهارده است بی خلاف وکلماتش دویست وبیست ویک است وحروفش نهصد است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هرکه برخواند سورة الصف عیسی علیه السلام صلوات همی دهد بروی واستغفار همی کند ویرا تا اندر دنیا بوده ودروز قیامت رفیق وی بوده ای اپنی

بسم الله الرحمن الرحیم

سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ
تسبیح کرد خدایرا انچ اندر اسمانها وانچ اندر زمین واوست عزیز وحکیم
یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ کَبُرَ مَقْتًا
ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید چرا همی گویید انچ نکنید بزرگست دشمنی ای
عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ
بنزد خدای عزوجل که گویید چیزی نه کنید

چیست آن کرده خدای عزوجل فرو فرستاد یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا هَلْ اَدُلُّکُمْ عَلٰی تِجَارَةٍ تُنْجِیْکُمْ مِّنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ و بوبکر کرده هرتی برامد وایشان همی گفتندی کاشکی بدانستمی که ان چیست تا ما اندر خریداری کردمی بمال خویش وتن خویش خدای عزوجل ایشان را بدان دلالت کرد وگفت تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَتُجَاهِدُوْنَ فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ پس جنگ کردند ایشان روز احد وبکریختند وپیغامبر را فکندند شکسته وروی و دندان شکسته خدای عزوجل فرو فرستاد این آیت بر سبیل تعییر نکوهند ایشان را که

نکوهند ایشان را که

نکوهند بانچ گفته بودند وقتاده گوید کروهی از مردمان همی گفتندی چنین قتال کردم وچنین طعنه زدم ونه کرده بودی خدای عزوجل ایشان را بدان تعییر کرد واین آیت فرو فرستاد حسن بصری گوید این آیت اندر منافقان فرود آمده است که ایشان اقرار دادندی که با ایمانند ودعوی کردندی که ما نصرت کنیم مومنان را و دروغ همی گفتندی خدای عزوجل ایشان فرو فرستید اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ فِیْ سَبِیْلِهٖ صَفًّا کَاَنَّهُمْ خود خدای دوست دارد ان کسانی را که ایشان قتال کنند اندر سبیل خدای صف ایستاده اندر وهیچ خلل بُنْیَانٌ مَّرْصُوْصٌ وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی لِقَوْمِهٖ یٰقَوْمِ لِمَ تُؤْذُوْنَنِیْ چون بنیادی محکم که وی ارزان ریز ریخته است ویاد کن موسی را انگاه کی گفت قوم خویش را یا قوم چرا رنج دارید ما را وَقَدْ تَّعْلَمُوْنَ اَنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ فَلَمَّا زَاغُوْٓا اَزَاغَ اللّٰهُ و خود همی دانید که من رسول خدایم بشما ورسول را حق دارند و رنج ندارند چون برکردید خدای از حق قُلُوْبَهُمْ وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ وَاِذْ قَالَ عِیْسَی دلهای ایشان وخدای راه ننماید کروهی را که فاسق باشند ویاد کن انگاه کی گفت عیسی ابْنُ مَرْیَمَ یٰبَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اِلَیْکُمْ مُّصَدِّقًا ابن مریم قوم خویش را یا بنی اسرائیل که من رسول خدایم عزوجل بشما باور دارنده لِّمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرٰىةِ وَمُبَشِّرًۢا بِرَسُوْلٍ یَّاْتِیْ مِنْۢ بَعْدِی اسْمُهٗٓ ازانچ پیش من است از توریة وبشارت دهنده برسولی که می آید از پس من نام او اَحْمَدُ فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِالْبَیِّنٰتِ قَالُوْا هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ وَمَنْ اَظْلَمُ احمد چون آورد بایشان حجتها گفتند این سحری است ظاهر

(حاشیه:) مِنْۢ بَعْدِی اسْمُهٗٓ اَحْمَدُ مژدگان دهنده‌ام بپیغامبری که بیاید از پس من نام وی احمد سوال چرا نگفت نام او محمد بود تا که مصطفی بنام محمد معروف تراست از احمد جواب گوییم عیسی نام مصطفی را چنان گفت که در انجیل نام وی بود ... ولیکن ... معنی ستاینده ترین همه ستایندگان خدای را ... عزیزترین همه عزیزان ... وپیغامبر گفت ... در قران ...

مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَىٰ إِلَى الْإِسْلَامِ

از آن کس که فرا سازد بر خدای دروغی و وی را می خوانند با سلام

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ

و خدای راه ننماید گروهانی را که ایشان ستمکار باشند می خواهند که بنشانند نور خدای

بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي

به دهنها ایشان و خدای تمام بکند نور خویش یعنی هوا ابر خویش و هر چند که کراهیت کنند کافران

أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ

اوست آنکه فرستید رسول خویش را بهدایت و دین حق تا بیدا کند او را بر دینها همه

وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ

و اگر چه کراهیت کنند آن مشرکان ای آن کسانی که ایمان آورده اید ای دلالت کنم شما را بر تجارت

تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ

که شما را برهاند از عذاب دردناک آنست که ایمان آورند بخدای و رسول وی و جهاد کنند

فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ

اندر طاعت خدای بمالها خویش و تنها خویش آن بهتر شما را اگر هستید که

تَعْلَمُونَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

همی دانید بیامرزد شما را گناهان شما و فرود آرد شما را اندر بهشتها که همی رود از زیر آن

الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

جویها و مسکنها خوش اندر بهشتها مقام آنست رستگاری بزرگ

بو هریره گوید که پرسیدم از پیغامبر که مساکن طیبة چه بود گفت کوشکی بود از مروارید سپید اندر بهشت و اندر آن

کوشکر [illegible]

کوشک هفتاد سرای از یاقوت سرخ اندر هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز اندر

هر خانه هفتاد تخت بر هر تختی هفتاد فراش از هر لونی بر هر فراشی زنی از حور عین

و اندر هر خانه هفتاد خوان آراسته بر هر خوانی هفتاد لون ضمن طعام و اندر هر خانه

هفتاد وصیفت و مؤمنان را قوت همه داده باشد

وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

و تجارتی دیگر آنکه ایشان را افزون کرده بر نصرت دین و جهاد با مخالفان و گفت که دوست دارید شما آن نصرت از خدای

و فتح نزدیک و بشارت ده مؤمنان را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ

ای آن کسانی که ایمان آورده اید باشید یاران دین خدای شمشیر کشید بر دشمنان خدای

كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ

چنانک گفت عیسی بن مریم حواریان را کیست که ناصر من بود با خدای

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَآمَنَتْ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتْ

گفتند حواریان ما یاران خدایم پس ایمان آورد گروهی از بنی اسرائیل و کافر شد

طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ

گروهی تقویت کردیم آنکسانرا که ایمان آورده بودند بر دشمنان ایشان تا ایشان غالب

شدند بر ایشان

سُورَةُ الْجُمُعَةِ وآیتهایش یازده است و

کلماتش صد و هشتاد است و حروفش هفتصد و بیست است ابی بن کعب گوید که از پیغمبر

علیه السلام شنیدم که وی گفت هر که سورة الجمعة برخواند وی را بنویسند ده حسنه بعدد

هر جمعه که اندر همه شهرها از شهرها مسلمانان و هر که نیامد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ تسبیح همی کند لِلَّهِ خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ هر چه در آسمانها وَمَا فِي الْأَرْضِ و هر چه اندر

گفتند قاصکان او مایم نصرت کنندگان دین خدای برای خدای سخن گفته اند تا این حواریان کم بودند گروهی گفتند دوازده کازر بودند برایشان بگذشت عیسی ایشانرا گفت چه می کنید گفتند جامه سپید می کنیم عیسی گفت بیایید تا دل سپید کنیم بهتر شما را ایشان کازری فرو گذاشتند و با وی برفتند و گفته اند ایشان صیادان بودند ماهی می گرفتند عیسی ایشانرا گفت [illegible]

[illegible]

واندر توریة هستعمل است
الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ
پاکست از همه عیبها گفته اند که این بی همتا است
آن خدا اکه پادشاهست مملکتی بی زوال هیچ از عیب و نقص بروی روا نباشد و بحقیقت بر چیزی دانا است و اهلاک کتاب
هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
او است که فرستیده است اندر عرب رسول ایشان می خواند بر ایشان حجتهای
بعیی ابد و ترکیب کند ایشانرا واین اندر توریة هفتصد آیة است
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ
و ترکیب کند ایشانرا و بیاموزد ایشانرا کتاب و حکمة و اگر چه از پیش اموز بودی
لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ
یعنی از پس ایشان قرآن
اندر ضلالتی بودند و دیگرانی از پس ایشان و گروهی گفتند بوی عجم است همی خواهد و گروهی گفتند همه مسلمانان
تا قیامت همی خواهد
لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
اندر نرسیده اند ایشان
از انجا که مدت است چون رحمت است و وی عزیز است و ذلیل یتماد حکیم و دانا بهم رحم
و هست باشد و پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت من بخواب دیدم که گوسفندانی سیاه
برا اثر من همی رفتند و از پس ان گسفندانی سپید ز یک ناویل کن ای بوبکر گفت
ان گسفندان سیاه عرب اند و ان دیگران عجم باشند که از پس ایشان مسلمان گردند
پیغامبر گفت اندر اصلاب اصلاب اصلاب مردانی از امت من مردانی اند و زنانی که
اندر بهشت شوند بی شمار انگاه برخواند وَآخَرِينَ مِنْهُمْ تا آخر آیة
ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ
ان فضل خدا است عطا دهد انرا که خواهد و خدا خداوند فضل بزرگ است
مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ و مثل ان کسانی که تکلیف کرده اند ایشانرا عمل توریة

تم [illegible]

ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بسیار دفترهای بزرگ
انگاه آنرا برنگرفتند ایشان یعنی اندر قبول نکردندی و بدرا خر دانستند چون مثال خر که بار کتاب
علم و حکمت و وی از ان هیچ انتفاعی نبود ایشان همچنان توریة همی خواندند
ایشانرا بدان انتفاعی نبود بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ الظَّالِمِينَ بدست مثال ان گروهانی را که تکذیب
کردند بحجتهای خدا و خدا راه ننماید گروهانی را که ظالم باشند
قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ
بگو ای کسانی که جهود گشته اند که گر همی گویید بزبان که شما اولیا خدا اید از دون مردمان
فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ
تمنی کنید مرگ اگر راست همی گویید که شما انها و احبا نعمت خواهد رسید و شمار اندر ان
وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
و تمنا نکنند انرا هرگز بانچه تقدیم کرده است دستهای ایشان بجنایات و خدا
دانا است بظالمان و بوهریره گوید که پیغامبر علیه السلام گفت تمنا مکنید و هیچ
کس از شما که اگر نیکوکار باشد چون بزید نیکویی اندر افزاید و اگر بدکردار باشد
بود که توبه کند و توبه وی قبول افتد قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ
مُلَاقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ بگو بدان مرگ که شما همی بگریزید از ان فرا شما
خواهد رسید انگاه رد کنند شما را بکسی که عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ داند سر و علانیه پس خبر دهد
شمارا بانچه شما همی کردید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای ان کسانی که ایمان آورده اید

اِذَا نُودِيَ لِلصَّلٰوةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلٰى ذِكْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ
چون بانگ کنند نماز را چون امام بر منبر نشست یا شنوا از او جمع بروید بیاد کرد خدای یعنی بنماز جمعه
و بگذارید بیع را ان بهترست لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ شما را اگر چنانک هست
بیدانید و اندر خبر آمده است که پیغامبر را علیه السلام یکی موذن بودی بلال چون پیغمبر علیه السلام
بر منبر نشستی وی بانگ نماز بیم کردی بر در مسجد چون از منبر فرود آمدی قامت کردی و همچنان بود بوقت
امامت ابوبکر و بوقت امامت عمر و بوقت امامت عثمان رحمهم الله مردمان بسیار شدند و
منزلها دور بودی وی فرمود تا بانگ نماز در سرا کردند تا هر کی دور بود اندر یابد از وجه بنشستی
عثمان بر منبر بانگ نماز کردی موذن پیش وی چون فرود آمدی قامت کردی و هیچ کس از مسلمانان
بروی انکار نکردندی و آن سنتی گردید مقبول و معهود بود اندر میان مسلمانان تا این غایت
رسید و مسلمان گوید که پیغامبر علیه السلام این روز را گفت جمعه از بهر آن خوانند که خدای
عز و جل معظم مخلوقات تمام اندرین روز بیافرید و گفته اند از بهر آنک آدمیان اندرین روز
مجتمع کردند و اول کسی که جمعه را جمعه خواند ابی بن کعب بود و این روز را عروبه خواندندی
از پیش آن ابن سیرین گوید از پیش آنک پیغامبر بمدینه آمد و پیش از آنک جمعه فرود آمد آن
کسانی که مسلمان شده بودند از اهل مدینه گفتند که جهودان را روزی است اندر هفته که اندر آن
مجتمع گردند و ترسایان را روزی است که مجتمع گردند بیایید تا ما نیز روزی نهیم تا اندر آن
روز مجتمع گردیم و نماز کنیم و خدای عز و جل را یاد کنیم پس گفتند روز شنبه جهودان راست
و یکشنبه ترسایان راست ما روز عروبه را روز جمعه نام نهیم و نیز دیگر اسعد بن زراره
مجتمع کردیدند تا نماز کرد بایشان دو رکعت و ایشان را پند داد و نام کرد آن روز را
روز آدینه خوانند و ایشان را اسعد گوسفندی بکشت و بامداد و شبانگاه

ازان بخوردند آن اندکی که بودند و پس از آن خدای عز و جل فرو فرستاد که یا ایها
الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاما اول جمعه که پیغامبر علیه السلام
کرد آن بود که چون پیغامبر علیه السلام هجرت آمد و بقبا فرود آمد بنزدیک بنی عمرو بن
عوف روز دوشنبه بنزدیک ایشان بودی مسجد ایشان بنیاد افکند آنگاه از میان
ایشان بیرون آمد روز آدینه و قصد کرد که بمدینه وقت نماز را بنی سالم بن عوف
رسیده بودند از وادی که ایشان را بود که امروز مسجد کرده اند و انجا جمعه کرد و خطبه
برخواند و این اول جمعه بود که پیغامبر کرد اندر مسلمانی و اول خطبه بود که کرد
بمدینه و علمای فریقین برآن اند امروز همچنان که جمعه واجب است و خطبه نیز واجب
است و هر دو ایشان که جماعت و روز مستوطن آزاد و بالغ و مقیم از مسلمانانی
واجب بود بر ایشان که نماز جمعه کنند و دستوری از سلطان در آن شرط نبود اگر از وی
دستوری خواهند که بهتر و نیکوتر بود و گر جمعه دست باز دارند اندر خدای عاصی
باشند و تهدید و وعید اندر ایشان رسد چنانک جابر بن عبد الله روایت کرده است
از پیغامبر علیه السلام که گفت هر که مر جمعه را دست باز دارد بی ضرورتی و عذری
شرعی خدای عز و جل مهر بر دل وی نهد و نیز پیغامبر علیه السلام اندر خطبه گفت
خدای عز و جل فریضه بکرده است اندرین روز من و اندرین مقام من هر که آنرا دست باز
دارد و ویرا امام عادل یا جابر خدای عز و جل بر وی برکت مکناد و شمل وی
مجتمع مکناد و ویرا حج نیست و ویرا روزه نیست و زکوة نیست و هر که
توبه کند خدای ویرا توبه دهد و پیغامبر علیه السلام گفت موافقت و موانست مکناد
با آن کسی که نماز جمعه نشود و بجمعه نیاید که ایشان مهر بر دل نهند و از جمله غافلان نویسند

وازاهل دوزخ باشند و یعقوب بن شیبب گوید که خواستم که روز آدینه اندر روزگار حج که
قصد نماز کنم آنگاه گفتم که بچه کجا شوم که نماز کنم از پس این یک بار دیگر گفتم که شوم و یکبار
دیگر گفتم که نشوم و هاتفی را شنیدم که آواز داد یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من
یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله پیغامبر صلی الله علیه گفت آن ساعت را پدید کرده است با همه روز
طلب آن همی کنید امید است تا آن ساعت را دریابید و چون خداوند تعالی از پس آنکه نماز بیع حرام بکرد
بر خلق بر ایشان کرد که از پس نماز آن تحریم برخیزد و گفت فاذا قضیت الصلوة فانتشروا
فی الارض وابتغوا من فضل الله چون بپردازید از نماز پراگنده
اندر زمین و بجوئید از فضل خدای واذکروا الله کثیرا
لعلکم تفلحون و یاد کنید خدای را بسیاری تا مگر رستگاری یابید بر دوام
و انس گوید که پیغامبر علیه السلام گفت فانتشروا فی الارض نه بر طلب دنیا همی خواهد و لکن آن
همی خواهد که عیادت بیماری کنی یا بر جنازه نماز کنی و یا برادر مسلمان را از بهر خدای زیارت
کنی و مکحول گوید وابتغوا من فضل الله بدین طلب علم همی خواهد و جعفر صادق گوید وابتغوا
من فضل الله روز شنبه را همی خواهد نه روز آدینه که همه روز آدینه بذکر مشغول باید بود
و مقاتل گوید که پیغامبر علیه السلام خطبه جمعه همی کرد دحیه بن خلیفه الکلبی از
شام فراز رسید با کاروانی بزرگ و مسلمانان را از جهد و جوع رسیده بود و چون وی آمدی همه
با تنی از گندم و آرد همه بیاوردی و طبل بزدندی تا مردمان از آمدن وی آگاه شدندی
یکبار فراز رسید پیش از آنکه مسلمان شد پیغامبر علیه السلام خطبه همی کرد و وی طبل بزد
مردمان همی ترسیدند که پیش از آنکه فراز رسند طعام دیگران برگرفته باشند بشتافتند و از مسجد
بیرون آمدند و نماندند با پیغامبر علیه السلام مگر یازده مرد و زنی و گروهی گفتند که هشت تن

و بوبکر

و بوبکر و عمر از جمله آن کسان بوده اند که مانده بودند با وی قتاده گوید سه آدینه چنان
برفتند که اندر وقت خطبه کاروانی اندر رسیدی و ایشان پراگنده شدندی و هر کاروانی که
آمدی عادت اهل مدینه آن بودی که پیش باز شدندی و طبل همی زدندی و دست و
و گروهی گفتند چون کنیزکان ایشان بردندی نای و طبل همی زدندی و از بهر آن بود آن توفیق
ایشان خداوند اندرین معنی بفرستاد واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا
الیها وترکوک قائما قل ما عند الله و چون ببینند تجارتی یا لهوی پراگنده باز آن
شوند و ترا بگذارند ایستاده بر بالای منبر بگو ایشان را آنچه نزد خدای است خیر من اللهو
ومن التجارة والله خیر الرازقین بهتر است یعنی از لهو
و از تجارتی و خدا بهترین روزی دهنده گانست روزی از وی جوئید که روزی وی
آفرید و بهستد هر که رساند وی رساند

سورة المنافقین

این سورة مدنی است و آیتهایش یازده است بی خلاف و کلماتش صد و هشتاد است
و حروفش هفتصد و هفتاد و شش است و ابی کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که بر خواند
سورة المنافقین بیزار کرده از نفاق بسم الله الرحمن الرحیم
اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم
چون آیند بتو منافقان گویند که ما گواهی دهیم که تو رسول خدای و خدای همی داند که
انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون
تو رسول وی ای و خدای گواهی همی دهد که منافقان دروغ زن باشند و چیزی
اظهار کنند اندر دل خلاف آن دارند اتخذوا ایمانهم جنة و فرا گرفته اند
سوگندهای خویش را سپری ساخته اند فصدوا عن سبیل الله و بران منع کرده اند از سبیل خدای

إنهم ساء ما كانوا يعملون ذلك بأنهم آمنوا ثم كفروا فطبع على قلوبهم فهم
که ایشان بد ایچ کرده اند این بهر آنست که ایشان آوردند آنگاه کافر شدند مهر بر نهادند بر دلهاء
ایشان و ایشان نا کنند لا يفقهون وإذا رأيتهم تعجبك أجسامهم
اینج ایشان را هیچ [illegible] گویند و چون بینی ایشانرا بشگفت آرد ترا تنهاء ایشان از نیکوی
صورت و تمامت قامت ابن عباس گوید رضی الله عنه عبد الله بن ابی تمام بود فصیح زبان
وإن يقولوا تسمع لقولهم كأنهم خشب مسندة يحسبون
و اگر سخن گویند بشنوی سخن ایشانرا چنان اید چون چوبها فراهم نهاده همی پندارند
كل صيحة عليهم هم العدو فاحذرهم قاتلهم الله
هر بانگی را که آن بانگ بر ایشان که آن دشمن ایشانست از بد دلی حذر کن از ایشان و ایمن مباش از ایشان
وخدای قتال کند با ایشان أنى يؤفكون وإذا قيل لهم تعالوا يستغفر لكم
و چون [illegible] بر گردانند ایشانرا از حق یعنی لعنت بر ایشان باد و دور باشند از رحمت خدای
و چون گویند ایشانرا بیایید تا استغفار کند
رسول الله لووا رؤوسهم ورأيتهم يصدون وهم مستكبرون
رسول خدای بجنبانند سرهای خویش را از کراهیت آن و ایشانرا بینی که منع و اعراض میکنند
مستکبر باشند استغفار نکنند سواء عليهم أستغفرت لهم أم لم تستغفر لهم
لن يغفر الله لهم برابر بود بر ایشان که استغفار کنی ایشانرا یا نکنی
استغفار ایشانرا که نیامرزد خدای ایشانرا إن الله لا يهدي القوم الفاسقين
خود خدای راه ننماید گروهانی را که ایشان فاسقان باشند و این آیت اندر شان عبد الله
بن ابی فرود آمده است و اصحاب وی و آن بود که پیغامبر علیه السلام خبر ملکو آوردند که بنی
المصطلق بسیج میسازند که بجنگ آیند چون پیغامبر علیه السلام آن بشنید رفت سوی ایشان ایشانرا

دین برای جایگاه ایشانرا بود آنرا مریسیع گفتندی از ناحیت قدید چون فراهم رسیدند
جنگ کردند خدای عز و جل بنی المصطلق را هزیمت کرد و کشتند از ایشان بسیاری پیغامبر
علیه السلام زنان و فرزندان ایشانرا بیاورد و یکی تن از مسلمانان کشته شد بر دست
مسلمانان بخطا چون مردمان روی باب نهادند مردی و از عمر خطاب که نام وی جهجاه
بود مزاحمت کرد با سنان الجهنی خلیفت خزرج ابن انصار را بخواند جنگ
بیامد و سنان یاری داد و وی از جمله درویشان بود و عبد الله بن ابی بیامد و
جهجاه را گفت که تو اینجا، یعنی ترا محل آنست که کسی را همی نصرت کنی جهجاه مخلص بود
دراز زفانی کرد عبد الله گفت برای خدای که سوگند بود بخورد که من ترا چنان نکنم که ترا
همت ابی نباشد و عبد الله خشم گرفت و آنجا حاضر بود جماعتی از قوم وی از جمله که
ایشان بود زید بن ارقم و وی غلامی بود جوان عبد الله بن ابی گفت بنگر که ایشان با ما
هیچ کنند با ما بشهر ما آمدند و بنشستند و با ما مکاثرت همی کنند مثل ما با ایشان چنانست که
گفتند سمن کلبک لیاکلک سگ خویش را فربه کن تا ترا بخورد بخدای لئن رجعنا إلى المدينة
ليخرجن الأعز منها الأذل بخدای که اگر ما بمدینه شویم عزیزترین ما ذلیل ترین ما بیرون کند
عزیزترین خویشتن را و قرابت را همی خواهد ست و برای دیگر پیغامبر علیه السلام آنگاه روی
فا قوم خویش کرد و گفت این جنست که شما کردید و ایشانرا اندر شهر خویش فرود آوردید
و اموال خویش با ایشان قسمت کردید و اگر فضل طعام خویش باز داشته بودی تا ایشان از جهاز
و دیگر و دیگران که با وی اند امروز بر گردن شما ننشستندی و زود بودی که پراکنده شدندی و
نزدیک موالی خویش شدندی لا تنفقوا على من عند رسول الله حتى ينفضوا نفقات
مکنید بر ایشان تا پراکنده شوند زید بن ارقم چون این سخن بشنید گفت تویی ذلیل و قلیل

ومبغض اندر میان قوم خویش ومحمد عزیز است بعز خداء عزوجل ودوامت دوستی
تمام اندر دل مسلمانان وعداوة که پس ازین هرگز ترا دوست ندارم عبد الله بن ابی گفت که
خاموش باش که من این بازی همی کردم زید بن ارقم آمد نزدیک رسول علیه السلام و ویرا بدان خبر
داد عمر خطاب نزدیک وی بود گفت یا رسول الله بگذار تا گردن وی بزنم گفت انگاه مردمان گویند که
محمد اصحاب خویش را همی بکشد ولکن برگیرید و آن ساعتی بود که پیغامبر علیه السلام اندر آن
ساعت از منزلگاه بر نگرفتی ولکن آن ساعت برگرفت تا اصحاب بدان مشغول بشوند و آن حدیث
بسیار بازنگویند وکس فرستید عبد الله را گفت این سخن چیست که بمن رسیده است گفت این دروغ
است وسخن کودکان است وبدان خدا که بر تو کتاب فرو فرستاده است که من ازین هیچ
نگفته ام وویرا ده بود شریف وعظیم اندر قوم خویش از کسانی که حاضر بودند از انصار
گفتند یا رسول الله وی پیر ماست و مهتر ماست سخن کودکی بر وی مشنوی که مگر آن کودک را
غرضی افتیده باشد وانصار زید را ملامت کردند وعم او گفت ویرا که خواستی بدین سخن که
از مردمان ترا دشمن بدارند و تکذیب کنند ترا پیغامبر علیه السلام وزید با پیغامبر همی رفتی
پس از آن شرم داشت که نزدیک پیغامبر فراشود چون مردمان برفتند پیغامبر علیه السلام از آن
لعوافکه اسید بن حضیر پیغامبر را علیه السلام سلام کرد و گفت یا رسول الله برداشتی اندرین وقت
تو اندرین وقت برنداشتی پیغامبر گفت بتو رسید انچ این صاحب شما عبد الله بن ابی گفت وی گفت نه
گفت که وی همی گوید که اگر ما بمدینه شویم عزیزترین ما ذلیل ترین را بیرون کند و عزیزترین ما دلیل
ترین وی است وهرگاه که خواهیم ویرا بیرون کنیم انگاه گفت یا رسول الله رفیقی کن با وی که
مردمان ویرا تاج ساختندی که تو آمدی و جهانیان که تو ملکیتی از وی منع کردی از بهر آنست که
ویرا خشم همی آید وابن جز عبد الله بن عبد الله بن ابی رسید وی آمد نزدیک پیغامبر گفت شنیدم که

تو بدر مارا

تو بدر ما را ایجا همی کنی واگر چنین خواهی کرد مرا بفرمای تا سر وی برد ارم و نزد یک تو
آرم که خزرج دانند که هیچ کس نبود اندر میان ایشان بار تر از من بپدر و مادر خویش
من ترسم که کسی دیگر را فرمایی که ویرا بکشد ومن قاتل پدر خویش را نتوانم دیدن که بر زمین همی رود
در خشم شوم ویرا بازکشم لاکه مسلمانی را بکافری کشته باشم و اندر دوزخ شوم پیغامبر علیه السلام
گفت تا شبانگاه وان شب رفت تا روز و باره اوروز نیز برفت و هوا گرم شد و تویش افتاب
ایشان را رنج میداشت انگاه فرود آمد پیغامبر علیه السلام و گفت بخفتید و خود نیز
بخفت واز بهر آن کرد تا ایشان حدیث عبد الله ناگویند انگاه برگرفت شبها نگاهی تا فرود
آمد برابی که از انقعا خوانند و بادی سخت برخاست و ناقة پیغامبر علیه السلام مران
شب گم شد پیغامبر علیه السلام ایشان را گفت مترسید که بزرگی از بزرگان کفار را اجلش برسیده است
اندر مدینه گفتند یا رسول الله ان کیست گفت رفاعة بن تابوت منافق از منافقان گفت این نگر که
همی گوید که من غیب دانم و همی نداند که ناقة وی کجا است کران کس که ویرا همی آرد از حال
ناقة وی خبر دادی اندر وقت جبرئیل علیه السلام آمد و پیغامبر را علیه السلام خبر داد بقول
آن منافق وهم خبر داد از مکان آن ناقه پیغامبر علیه السلام اصحاب خویش را گفت وخبر
داد وگفت من همی نگویم که من غیب دانم ولکن خدا تعالی مرا خبر داد بقول فلان منافق و بجایگاه
ناقة و اکنون ناقه اندر فلان شعب است و زمام وی بر درختی او بخته است بشد ندیم
چنان یافتند که پیغامبر علیه السلام گفته بود ان منافق ایمان آورد بسبب انکه دید وچون
بمدینه رسیدند رفاعة بن تابوت بمرده بود واز بزرگان جهودان بود و پشتی بود منافقان را
زید بن ارقم گوید چون پیغامبر علیه السلام بمدینه رسید من اندر خانه بنشستم از شرم
واندوه خدا وند تعالی سورة المنافقون فرو فرستید اندر حدیث زید بن ارقم

و تکذیب عبد الله بن ابی و چون این سورة فرو آمد پیغامبر علیه السلام گوش زید بن ارقم بگرفت و گفت خدای عز و جل قول ترا تصدیق کرد و گوش تو باالله کرد ایند یعنی برداشته بکرد و عبد الله بن ابی بنزدیک مدینه رسیده بود چون خواست که اندر آید عبد الله بن عبد الله بن ابی پیش وی بیامد و اشتر پدر وی بخوابانید تا چون پدر فرا رسید گفت باز گرد گفت ویلک ترا چه بوده است گفت بخدا که اندر مدینه نیایی مگر بدستوری پیغامبر علیه السلام و چون بدانی که عزیزترین کیست و ذلیل ترین کیست عبد الله بن ابی شکایت وی پیش پیغامبر فرستاد پیغامبر علیه السلام کس فرستاد و یرا که بگذارکه اندر آید وی گفت اکنون که فرمان است پیغامبرست اندر آی وی اندر آمد مدینه آمد و بس دیر بر نیامد که بیمار شد و بمرد و چنین گفته اند چون این آیت فرو آمد و دروغ وی پدید آمد گفتند ویرا یا حباب اندر تو آیتهای صعب فرو آمده است بنزدیک پیغامبر شو تا ترا استغفار کند وی سر برکرد ایند و گفت مرا فرمودید که بوی ایمان آر آوردم و گفتند زکوة ده بدادم اکنون نماند مگر آنکه محمد را سجده کنم خدای فرو فرستاد

هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا وَلِلَّهِ

ایشان اند آنکسانی که میگویند نفقه مکنید بر آن کسانی بنزدیک پیغامبر خدااند تا پراگنده شوند و خدایراست

خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ يَقُولُونَ

خزاین آسمان و زمین و کس نتواند کی را چیزی دهد مگر بخواست وی ولکن منافقان هیچ ندانند و میگویند و خزاین آسمان و زمین خدایراست شان هیچ کی شوید همی گویند لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز شویم

إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

باز مدینه بیرون کنند عزیزترین ما ذلیل ترین را و خدایراست عزت و رسول ویرا و مومنانرا

وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ و لکن منافقان ندانند و عزت خدای عز

ربوبیت است و عزت رسول عزت نبوت است و عزت مومنان عزت فی طاعت است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ

ای آن کسانی که ایمان آورده اید مشغول بکناد شما را اموال شما و نه فرزندان شما از ذکر خدای تعالی

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ یعنی از طاعت وی و هر که آن کنند ایشان باشند زیانکار و بدبخت وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ

فَيَقُولَ رَبِّ و نفقه کنید از آنچ روزی کرده ایم شما را از پیش آنکه بیاید یکی از شما مرگ و گوید ای خدای من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

چه بود اگر مرا مهلت دهی تا مدتی اندک تا زکوة مال بدهیم و باشم از جمله مومنان یعنی نیکان

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

و تاخیر نکند خدای هیچ کس را چون بیاید اجل آن بی وقت آن و خدا داناترست بآنچ شما همی کنید ابن عباس گوید هیچ کس نبود که وی بمیرد زکوة مال بنداده باشد و وی توانگر بود الا که از خدای رجعت خواهد و این آیت برخواند که یاد کردیم سورة التغابن

این سورة مکی است و ابن عباس مجاهد است این خلاف و کلماتش دویست و چهل و یک است و حروفش هزار و هفتاد است ابن عمر گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هیچ کس نبود که نزاید مگر اندر تشابیک سروی نبشته باشد یعنی اندر پیوندهای سروی پنج آیت از اول سورة التغابن و ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که سورة التغابن برخواند خداوند تعالی مرگ فجات از وی بازدارد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ

تسبیح همی کند خدایرا آنچ در آسمانها و آنچ اندر زمین است و ویراست ملکت

وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنكُمْ كَافِرٌ
و ویراست حمد واوست که بر همه مقدوری قادرست اوست که آفریدست شمارا از شما کافر
وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ
وازشما مومن وخداو بانچه شما همی کنید بیناست
وبرخی لزان ضرورت است ایشانرا اندران هیچ کسب ونه برخی ازان کسب است وانرا قدرت
واندران اختیار از کسی که اندر معلوم وی آن بود که وی کافر خواهد بودن ویرا کفر آفریند وویرا
بران قدرت واختیار کند پس برین معنی اگر کسی گوید هو الذی خلقکم فمنکم کافر ومنکم مومن
اینجا سخن تمام کند بران معنی که خدای آفریده است مومن را مومن وکافر را کافر هر چند که بنده را
ازان کسب باشد روا باشد واما اگر کسی گوید که آفریدن ایمان وکفر بنده است وبی قدرت باشد
واگر کسی گوید بنده را کسب واختیار نیست وی جبری باشد وطریق اهل سنت وجماعت
میان جبر وقدر نه این ونه آن بل آنست که گوید از خداوند تعالی اختراع واز بنده اکتساب
وهر دو معنی درست است وزجاج گوید فمنکم کافر ومنکم مومن از شما برخی کافرست انکه
خدای را آفریده است چون دهریان وطایفها وبرخی مومن است بانکه خدای عز وجل ویرا
آفریده است واین داخلست اندران که یاد کردیم
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ
وآفریده است آسمانها وزمین بحق وصورت کرد شمارا ونیکو آفرید صورت شما
وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ
وباوی است بازگشت وی داند انچه اندر آسمانها وانچه اندر زمین است وداند انچه پنهان کنند
وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وانچه آشکارا دارند وخدای داناست بانچه اندر دلهاست

الم یاتکم

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ
ای نیامد بشما خبر آن کسانی که کافر شدند از پیش یعنی از پیش ایشان پس بچشیدند وه
بال کار خویش وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ
وایشانرا بود عذاب دردناک وان از بهر آنست که آمدی بایشان رسولان با اینها بحجتها
فَقَالُوا أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوا وَّاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ
پس گفتند ای آدمیان ای راه نمایند ما را از پس کافر شدند وبر گردیدند ومستغنی بود خدای از ایمان
آوردن ایشان وخدای غَنِيٌّ حَمِيدٌ بی نیازست وستوده اندر همه افعال از خلقان خویش
زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّن يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ
گفتند آنکسانی که کافر شدند که ایشانرا بر نخواهند انگیخت بگو آری بخدای من خود ایشانرا برانگیزانند انگاه
شمارا خبر دهند بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
بانچه کردید وآن بر خدای آسانست ایمان آرید بخدای ورسول وی
وَالنُّورِ الَّذِي أَنزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ
وبران نور که ما فرو فرستادیم یعنی قران وکلام وخدای بانچه شما همی کنید داناست آن روز که جمع کند شمارا
الْجَمْعِ ذَٰلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ وَمَن يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ
جمع یعنی قیامت را آنست روز تغابن وهر که ایمان آرد بخدای وکند فعل شایسته بپوشد از وی
سَيِّئَاتِهِ وَيُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
بدیهای وی وفرود آرد ویرا اندر بهشتهای که همی رود زیر آن جویهای جاودان باشند اندران
بهشت همیشه ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
آنست راست کار بزرگ وتمام یعنی از دوزخ وعذاب وانکسانی که کافر شدند وتکذیب کردند

بایاتنا اولئک اصحاب النار خالدین فیها وبئس المصیر
بجحتها اما ایشانند اهل دوزخ وجاویدان باشند اندران وبدنست منزلگاه ایشان
ابو هریره رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلام گفت که هیچ جایگاهی نیست اندر دوزخ فردا بنماید
کافر را بر کردار بدوی یعنی بهشت جای وی آن بودی تا شکر و شادی وی بیشتر بودی و هیچ
بنده نبود که خداوند تعالی ویرا اندر دوزخ کند که جایگاهی وی اندر بهشت فردا بنماید که اگر وی
نیکوکار بودی جای وی آن بودی تا اندوه و حسرت وی بیشتر بودی اینست معنی تغابن که
بهشت اندر از وی اندر گذشته باشد و بدوزخ مبتلا گشته از بهر آنکه روزگار خویش ضایع کرده
باشد اندر دنیا وان تقصیری که اندران امر و نهی خدای کرده باشد ما اصاب
من مصیبة نرسد هیچ کس را از مصیبت یعنی مصیبت مگر الا باذن الله ومن
یؤمن بالله یهد قلبه والله بکل شیء علیم هر که بمشیت خدای و هر که
ایمان آورد بخدای و بداند که آن از قضای خدای نیست راه نماید دل ویرا تا رضا دهد و تسلیم
کند و شکر کند و خدای بهمه چیزی داناست واطیعوا الله واطیعوا الرسول
و طاعت دارید خدای را و طاعت دارید رسول را فان تولیتم فانما علی رسولنا
البلاغ المبین اگر برگردید وحه بر رسول ما تبلیغ ظاهر یعنی جز از آن چیزی بروی
نیست الله لا اله الا هو وعلی الله فلیتوکل المؤمنون
خدای آنست که نیست خدای مگر او و بر خدای توکل کناد مؤمنان
یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که ایمان آورده اید ان من ازواجکم واولادکم
عدوا لکم فاحذروهم وان تعفوا وتصفحوا خدا از زنان شما و فرزندان شما
دشمنان شما اند حذر کنید از ایشان و اگر عفو کنید ایشان را و روی بگردانید از ایشان بر مکافات

کردن و تغفروا

کردن وتغفروا فان الله غفور رحیم و بیامرزید خدای عزوجل آمرزنده است و بخشاینده
واین اندر گروهانی فرود آمده است که خواستند که هجرت کنند ایشان را از آن بازداشتندی
و اندر گروهانی که ایشان خواستندی که بغزا روند زن و فرزندان ایشان را از آن بازداشتندی
ایشان را بمعصیت و کسب حرام مشغول گردانیدندی و اندر طاعت با ایشان خلاف کردندی خدای عزوجل
پدیدار کرد که ایشان دشمنان ایشانند آنگاه گفت از ایشان حذر کنید و عفو باکنید ایشان را
و بر آن مخالفت ایشان و عقوبت مکنید ایشان را انما اموالکم واولادکم
نیست اموال شما و فرزندان شما فتنة والله فتنه است شما را و خدای عزوجل نزدیک
اوست اجر عظیم مزد بزرگ و بدانکه زنان و فرزندان باشند که فتنه نباشند
از بهر آن بود که اندر یاد کرد ایشان من اندر آورد و من تبعیض را بود و مال باشد که بان نوعی
از فتنه بود و دل مشغولی و از بهر آن بود اینجا که گفت و مال یاد کرد من اندر نیاورد ببینی که ابن مسعود
همی گوید مگویید اندر دعا اعوذ بالله من الفتنة که مال و زن و فرزند شما فتنه است و لیکن
گویید اعوذ بالله من مضلات الفتن و روز پیغامبر علیه السلام بر منبر بود و خطبه
همی خواند حسن و حسین اندر آمدند و هر یکی پیراهن سرخ پوشیده پیغامبر علیه السلام
از منبر فرود آمد و ایشان را بر گرفت و بر منبر برد و گفت صدق الله وصدق رسوله
و بر خواند انما اموالکم واولادکم فتنة من این دو کودک را بدیدم صبر نداشتم تا ایشان را بر
نداشتم اولادنا اکبادنا یمشون علی الارض فرزندان ما جگرهای ما اند بر زمین همی روند و آنگاه
باسر خطبه شد فاتقوا الله ما استطعتم واسمعوا واطیعوا وانفقوا
بپرهیزید از مخالفت خدای چنانکه توانید و این ناسخ است فاتقوا الله از آنکه گفت حق تقاته و بشنوید
فرمان خدای را و طاعت دارید خدای را و نفقه کنید نفقه کردن خیرا لانفسکم بهتر است تن شما

وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی رستگاران / ابن عمر گوید
و هر که نگه دارند ویرا از بخل تن خویش و حرص ایشان مفلحان باشند شحّ نه آن باشد که مال خویش منع کند
بعینی آنجا که واجب بود شحّ آن بود که چشم بمال دیگران افکند و نخواهد که کسی خیری کند
إِن تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَاعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ
اگر وام دهید خدایرا وامی نیکو مضاعف کنند آن شما و بیامرزد شمارا
وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
و خدا شکور است و حلیم داناست بستر و علانیت بی همتاست و باحکمت

سورة الطلاق

این سورة مدنی است و آیتهاش دوازده است اندر عدد مدنی و کوفی یازده است اندر عدد بصری
و کلماتش دویست و چهل است و حروفش هزار و شصت است و ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه
السلام گفت هر که برخواند سورة الطلاق چون بمیرد بر صفت سنت پیغامبر بود اول
بسم الله الرحمن الرحیم يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ
ای تو که پیغمبری چون خواهید که طلاق دهید زنانرا طلاق دهید ایشانرا اندر وقت عدت
یعنی اندر وقت طهر وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ
و بشمارید عدّه تا بدانید که گذشته باشد و بترسید از خدای پروردگار شما و ایشانرا بیرون
مکنید مِن بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَن يَأْتِينَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ
از خانها خویش از بهر عدت و بیرون نشوند مگر فاحشه آرند ظاهر و آن آن بود که
دراز زبانی کنند بر اهل بیت شوهر و مردمان ظاهرا اندر فتنه افکنند و سدی گوید
این آیت که فطلقوهن لعدتهن اندر شان عبدالله بن عمر فرود آمد که زنرا طلاق داد
اندر حال حیض پیغامبر ویرا فرمود تا رجعت کند تا آنگاه که پاک شود آنگاه ویرا حیض افتد و پاک شود

آنگاه اگر خواهد

آنگاه اگر خواهد طلاق دهد و اگر خواهد میدارد و پیغامبر علیه السلام گوید که دشمن ترین
حلالها نزد خدای تعالی طلاق است و علی بن ابی طالب گوید که پیغامبر علیه السلام
گفت زن خواهید و طلاق مدهید که عرش خدای بلرزد از طلاق و پیغامبر علیه السلام
گوید زنی که از شوهر خویش طلاق خواهد بوی بهشت بروی حرام است و انس گوید که پیغامبر علیه السلام
گفت سوگند نخورد و نه دهد بطلاق مگر منافق
وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ
و آنست حدود طاعت خدای و هر که تجاوز کند از حقوق خدای بدرستی که ستم کرده باشد بر تن خویش
لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ
ندانی که بود که خدای پدید آرد پس از آن کاری یعنی تمامی چون نزدیک تمام عدت رسد ایشانرا
فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ و مضرت کردن نکنند / قصد رنج داشتن
رجعت کنید بمعروف و یا بگذارید تا عدت ایشان بگذرد بمعروف و معروف آن بود که
وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ
و گواه گیرید دو تن را از عدالت از شما بر رجعت اقامت کنید گواهی و شما گواهان ابر خدایرا
آن شما اپند میدهند من کان یؤمن بالله بدان کسی را که ایمان آورد بخدای
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
و روز قیامت و هر که بترسد از خدای دهد ویرا راهی و ویرا روزی دهد از آنجا که خود نپندارد
و این آیت اندر شان عوف بن مالک الاشجعی فرود آمده است و این آن بود که وی را آمد پسر وی پیش
پیغامبر علیه السلام و گفت ترکان پسر من اندر دست دشمن است با بیچارگی و مادر وی جزع همی کند مرا چه فرمائی
پیغامبر گفت ترا فرمایم که بسیار بگوی لا حول و لا قوة الا بالله مرد باز شد و زنرا بگفت

زن گفت پیغامبر علیه السلام نیک فرموده است و بنشستند و لا حول همی گفتند با پدر ایشان
از دشمن غافل بیافت و بیامد و هم چهار هزار گوسفند بیاورد خدای عز و جل فرو فرستاد
وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ حسین بن الفضل گوید و من یتق الله
یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب هر که بپرهیزد اندر اداء فرایض و اجتناب محارم
خدای عز و جل وی را خلاص کند از عقوبت و روزی کند و را ثواب دهد از آنجا که نپندارد و گفت
و جعفر صادق گوید و یرزقه من حیث لا یحتسب آنست که برکت کند وی را اندر آنچ
او را داده باشد و پیغامبر علیه السلام گفت من آیتی دانم اگر مردمان بدان فرا گیرند ایشان را آن
کفایت باشد و برخواند این آیت وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ
بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا و آنکسی که توکل کند بر خدای وی را کفایت بود و برا حق خدای
برساند امر خویش یعنی قضا خویش خود نهادست خدای هر چیز برا که بدان رسد لامحاله عبدالله
بن رفاعه گوید چون فرود آمد و من یتوکل علی الله فهو حسبه اصحاب پیغامبر گفتند حسبنا الله
ما بروی توکل کنیم و چیزی که ما راهست بگذاریم و نگاه نداریم خداوند تعالی فرو فرستاد إِنَّ اللَّهَ
بَالِغُ أَمْرِهِ یعنی که خدای عز و جل قضا خویش براند بر آنچ بر شما بود و اینچ شما را نبود و مسروق
گوید و لکن آنکسی که توکل کند وی را مزد بود و آن کفارت سیآت وی بود
وَاللَّائِي يَئِسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِن نِّسَائِكُمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ
و آن زنان که نومید شده باشند از حیض از زنان شما و شک همی کنید اندر حکم ایشان
فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ
عدت ایشان سه ماه باشد و آن زنان که حیض نیفتاده باشد ایشان را و آن زنان
الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ که حمل دارند عدت ایشان آن باشد که بار بنهند

و من یتق الله

وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا
و هر که بترسد از خدای کند او را از کار خویش آسانی دهد و بپرهیزد از خدای عز و جل
عدت مطلقات با قرا پدید کرده است و عدت وفات پدید کرده صغار و کبار که ایشان را
اقرا نبود عدت ایشان سه ماه باشد و عدت آن زنان که باردارند تا آنگاه باشد که بار
بنهند و بود که بار اندر شکم بماند چهار سال و بنزدیک ابوحنیفه نماند بیش از دو سال
ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ
این امر خدایست که فرو فرستاده است بر شما و هر که بترسد از خدا کفارت کند از وی بدیهای او را
وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا أَسْكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنتُم
و بزرگ مزد بدهد وی را آرام دهید ایشان را از آنجا که ساکنید شما به
مِّن وُجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُّوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِن كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ
از بسیاری شما و مدارید بر رنج ایشان را تا تنگ آید بر ایشان مسکنهای ایشان و اگر باشند بار
فَأَنفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ
نفقه کنید آن زنان را بر ایشان تا آنگاه که بنهند بار اگر شیر دهند از بهر شما فرزندان شما بدهید ایشان را
وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُم بِمَعْرُوفٍ وَإِن تَعَاسَرْتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ أُخْرَىٰ
و فرمان برید یکدیگر را به نیکی و اگر دشخوار گیرید با یکدیگر و شوهر مزد ندهد وی را بجای بنهد
لِيُنفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنفِقْ
نفقه کند خداوند سعت بر فرزندان از بسیاری خویش و هر که تنگ کرده باشد بروی روزی وی
نفقه کناد مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا
از آنچ وی را داده باشد خدای نکند تکلیف خدای عز و جل تنی را از نفقه مگر آنچ وی را داده باشد

سَيَجْعَلُ اللهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا و بدانکه هر زنی که رضیع باشد
رُود بود که افریند خدای از پس سختی آسانی نفقه واجب باشد بر شوهر وی و هر آن زنی که
شوهر را بروی رجعت نباشد
و بر انفقه عدت نبود مگر که بار دارد و آن نفقه حمل را بود یا حامل را شافعی را رحمة الله علیه اندران دو قولست
وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبْنَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا
و چند بود است از دیهها که بیرون شده است از فرمان خدای و رسولان وی و حساب کردیم بان حساب سخت
با استقصا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا نُكْرًا و عذاب کردیم بان عذابی منکر یعنی
اندر دوزخ و بدین هر دو لفظ ماضی دوزخ را می خواهد باتش و اندرین جهان بمصیبتها مختلف
فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا و بچشید و بال کار خویش و گرانی رنج و عقوبت آن و عاقبت کار ان زیان کاری بود
أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا ای زیرکان آن کسانی که ایمان آورده‌اید
ساخته است خدای ایشانرا عذاب سخت بترسید از خدای ای ایشان که خداوندان خرداید
قَدْ أَنْزَلَ اللهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللهِ مُبَيِّنَاتٍ
چون فرو فرستاده است خدای بر شما شرف آنکه بدیع کنی و کفت رسولی بر خواند بر شما ایتهای خدای پیدا کرده
لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ
تا بیرون آرد آن کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده از تاریکیها بروشنایی و هر که ایمان آرد
بِاللهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
بخدای و کند کار شایسته فرود آرند اندر بهشت بهم‌رود زیر ان جویها جاودان بود اندران بهشتها
أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللهُ لَهُ رِزْقًا اللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ
همیشه نیکو ساخته باشد خدای او را روزی خدای انست که بیافرید هفت آسمان و از زمین همچنان

مثلهن یتنزل

مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
اندر عدد همی فرود آید فرمان خدای اندر میان هفت آسمان و زمین تا بدانید که خدای بر هر مقدوری قادرست
وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا و خدای عزوجل محیط است بهر چیزی از آنکه علم
وی است هیچ چیز بر وی پوشیده نیست و نباشد سورة التحريم این سورتی مدنی است
دوازده است بی خلاف و کلماتش دویست و چهل و هفت است و حروفش هزار و شصت حرفست
ابی بن کعب روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که هر که برخواند یا ایها النبی لم تحرم خدای
عزوجل ویرا بدهد توبه نصوح اولش بسم الله الرحمن الرحيم
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللهُ لَكَ تَبْتَغِي مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ
ای نوکی پیغمبر چرا حرام کنی انچ حلال کرده است خدای ترا همی جویی خشنودی زنان خویش و خدای غفورست و رحیم
و آن آن بود که پیغامبر علیه السلام نماز بامداد بکردی اندر نزدیک زنان شدی و حفصه دختر عمر را
خیکی انگبین آورده بودند بهدیه پیغامبر علیه السلام اندر نزدیک وی شد و بیشتر بماند وی
ازان انگبین قدری ها بیش مصطفی آورد تا بخورد و عایشه رضی الله عنها را کنیزکی بود
حبشی ویرا گفت چون پیغمبر اندر نزدیک حفصه شد تو نیز اندر شو و بنگر تا چه میکنند وی
بیامد چون پیغامبر را دید که انگبین همی خورد کنیزک بیامد و عایشه را ازان حال خبر داد انگاه
عایشه کس فرستاد بزنان پیغامبر و گفت چون پیغامبر اندر نزدیک شما آید بگویید یا رسول الله
ما از تو بوی مغافیر همی یابیم شنویم و مغافیر صمغ درختی بود که ویرا عرفط خوانند و از او بوی
بد ناخوش و پیغامبر را دشوار آمدی که از وی بوی ناخوش امدی از بهر انکه فرشتگان بنزدیک وی آمدندی
پیغامبر علیه السلام بنزدیک سوده بنت زمعه شد گفت نخواستم که پیغمبر را علیه السلام
انکویم ولکن ترسیدم از عایشه گفت یا رسول الله از تو بوی مغافیر همی یابیم مغافیره

خورده گفت نه ولکن حفصه مرا انگبین خورده است آنگاه نزدیک یکی زنان دیگر شد و هم
چنین همی گفتند تا اندر نزدیک عایشه شد وی بینی فرا گرفت پیغامبر گفت ترا چه بوده است گفت
از تو بوی مغافیر همی شنوم مگر از آن چیزی خورده‌ای یا رسول الله گفت نه ولکن حفصه مرا انگبین
داده است گفت مگر نحل بر عرفط نشسته بوده است پیغامبر گفت بخدای من نیز آن نخورم و آن
بر خویشتن حرام گردانید و گفته اند این زن که پیغامبر نزدیک وی انگبین خورد ام سلمه بود
و گفته اند زینب بنت جحش بود و آنک با یکدیگر این تدبیر ساختند که فرا پیغامبر گویند که
از تو بوی مغافیر همی یابیم حفصه و عایشه بودند و گروهی گفتند این آیت اندر سبب تحریم ماریه
القبطیه فرو آمده است که مقوقس ملک اسکندریه نزدیک پیغامبر فرستاده بود و آن بود که
پیغامبر را قسم بود میان زنان خویش و هر روزی نزدیک یکی دیگر بودی چون روز حفصه بود
پیغامبر نزدیک وی آمد وی دستوری خواست از پیغامبر که پدر خویش را زیارت کند پیغامبر ویرا دستوری
داد وی بشد پیغامبر ماریه را بیاورد و با وی بنشست حفصه باز آمد در بسته یافت نزدیک در بنشست
تا پیغامبر علیه السلام فراز آمد و در باز کرد و عرق از روی همی بارید حفصه همی گریست
گفت تو چرا ایدر کردی گفت از بهر آن مرا دستوری دادی تا او را بیاوردی تا بر فراش من روزی
با وی بباشی و حرمت من نگاه نداشتی و با کدام زن کردی چنین که با من کردی پیغامبر علیه السلام گفت
کنیزک منست و خدای عز و جل ویرا بر من حلال کرده است اکنون از بهر تو من ویرا بر خود حرام کردم و این آگاهی
است نگر تا هیچ کس از زنان دیگر نگوی چون پیغامبر علیه السلام بیرون شد دیوار عایشه بکوفت
و ویرا خبر داد با نجح بود و گفت خدای ما را از ماریه برهانید که پیغامبر ویرا بر خویشتن حرام کرد
وایشان هر دو با یکدیگر دوست بودند و با یکدیگر یاری دادندی بر دیگر زنان عایشه خشم گرفت
و حواله از آن همی کرد با پیغامبر تا آنگاه که پیغامبر سوگند خورد که هرگز با ماریه نزدیکی نکند خدای

عز و جل فرو

خدای عز و جل فرو فرستید یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک چرا حرام
کنی حلال را و ماریه را و عکرمه گوید این آیت اندر آن زن فرو آمد که خویشتن را بپیغامبر داد
تا مر ویرا ام شریک پیغامبر ویرا رد کرد خدای عز و جل فرو فرستاد و این آیت را لا بد بکفارت کرده

قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم

و بیان کرده است خدای کفارت سوگندهایی که هر که خلاف کند

والله مولیکم وهو العلیم الحکیم واذ اسر النبی الی بعض ازواجه

و خدای ولی شما و دوست علیم با فعال شما اندر آنچ شما را فرماید و آنگاه که گفت پیغامبر فرا برخی از زنان خویش

حدیثا فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض عن بعض

حدیثی یعنی حفصه که با وی بگفت تحریم ماریه خبر داد از سر وی حفصه عایشه و مطلع کرد

فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر

چون خبر داد او را بدان گفت حفصه که ترا خبر داد بدین گفت خبر داد مرا این خدای دانا بهمه چیزها
کلبی گوید دو سر بود که پیغامبر علیه السلام فرا حفصه بگفت یکی تحریم ماریه و دیگر آنک گفت ویرا
پدر تو و پدر عایشه خلیفه من خواهند بود از پس من مقاتل گوید عایشه آن هر دو فرا بعض
بگفته بود و پیغمبر صلی الله علیه وسلم یکی از آن بر حفصه پدید کرد و آن حدیث ماریه بود و دیگر پدید
کرد و آن حدیث خلافت بود و حسن بصری گوید هر دو استقصا بکرد بکریمی و این آیت بر خواند
عرف بعضه واعرض عن بعض مقاتل بن حیان گوید پیغامبر علیه السلام قصد کرد که حفصه
را طلاق دهد بسبب آنک سر ویرا آشکارا کرده بود جبرئیل آمد و گفت ویرا طلاق مده که
وی صوام و قوام است و گروهی گفتند که ویرا طلاق داد و چون خبر بعمر خطاب رسید گفت
اگر اندر آل عمر خیری بودی پیغمبر ویرا طلاق ندادی جبرئیل آمد و فرمود تا ویرا رجعت کرد و پیغمبر اعتزال

[Marginal glosses, partly legible:] زانکه پیغامبر اندر حرمت ماریه سوگند خورد … کفارت … ویرا فرموده … آزرد و ماریه را بر خویشتن … بر آن بر حفصه آن انکار عایشه … تعریف کرد و از بعض اعراض … بود حفصه را … او را با خدای

کرد از زنان خویش ماهی و اندر خانهٔ ماریه ام ابراهیم بنشست ده روز گوید که عروه مرا خبر
داد از عایشه که چون بیست نه روز بر آمد پیغامبر صلی الله علیه وسلم بنزدیک وی آمد گفتم یا رسول الله
نه سوگند خورده که یک ماه اندر نزدیک ما نیایی و هنوز بیش نه روز بر آمده است و من روزها می
شمارم پیغمبر گفت ماه بیست و نه بود آنکه خدای عز و جل گفت اندر روز آنکه تظاهرت کرده بودند و بی
وی انشا کرد إن تتوبا إلى الله فقد صغت قلوبكما وإن تظاهرا عليه
اگر توبه کنند و باخدای گردید خود میل کرده است دلهای شما بدانچیزی که کاره بود پیغامبر را و اگر پشت با یکدیگر
با یکدیگر دهند تو جدا انستن وی از پیغامبر است ابو بکر و عمر آورده باشد
فإن الله هو مولاه وجبريل وصالح المؤمنين
خود خدای وی ناصر وی است وجبریل و شایستگان مومنان چون ابو بکر و عمر و عثمان و علی و هر که ایمان آورده باخلاص از اولیا و انبیاء الله
یاری و مدد او بدان جمع
والملائكة بعد ذلك ظهير
و فرشتگان پس از آن یار باشند وی را گوید روایت کنند از عمر خطاب رضی الله عنه ابن عباس
عادت زنان افتاده دید که با شوهران ... فرا گرفتی کرده بودند و از پیران بود ... که پیغامبر را صلی الله علیه وسلم
و قصد طلاق ایشان کرد پیغامبر علیه السلام ایشان چرا
یاد کردیم و نیز فرو فرستاد اندرین باب خدای عز و جل فرو فرستاد گفت یا ایها النبی قل لازواجک چنانکه اندر سورة الاحزاب
عسى ربه إن طلقكن أن يبدله أزواجا خيرا منكن مسلمات مؤمنات قانتات
و مگر خدای وی که اگر شما را طلاق دهد بدل دهد وی را زنانی بهتر از شما چنانک خدای را طاعت دارند و مومن باشند
و دعا کنان باشند تائبات عابدات سائحات و توبه کنان باشند و پرستگار باشند خدای را
و گفته اند سائحات یعنی صایمات بود ثيبات وأبكارا و بیوه و دوشیزه یعنی اندر حرمت
شوهر کرده باشند برخی و برخی جوان زنان باشند يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم وأهليكم
ای آن کسانی که ایمان آورده اید خویشتن را و اهل خویش را یعنی تادیب و تعلیم کنید از نزع ایشان را

ناراً وقو

نارا وقودها الناس والحجارة عليها ملائكة غلاظ شداد
از آتشی که هیمهٔ آن مردم بود و سنگ و موکل بر آن فرشتگانی قوی و سخت بر دشمنان
خدای و خدای تعالی ایشان را رحمت نیافریده است نوزده زبانیه و اعوان ایشان لا يعصون الله
ما أمرهم عاصی نشوند خدای را اندر آنچه ایشان را فرموده باشد
ويفعلون ما يؤمرون يا أيها الذين كفروا لا تعتذروا اليوم
و همی کنند آنچه فرمایند ایشان را ای آن کسانی که کافر شده اند عذر مخواهید امروز که
إنما تجزون ما كنتم تعملون يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبة
خود جزا همی دهند بدانچه همی کردید ای آن کسانی که ایمان آورده اید توبه کنید با خدای توبه
نصوحا عسى ربكم أن يكفر عنكم سيئاتكم ويدخلكم جنات
نصوح تا مگر خدای شما را خود کفارت کند از شما بدیهای شما و فرود آرد شما را اندر بهشتها
تجري من تحتها الأنهار يوم لا يخزي الله النبي والذين آمنوا معه
که همی رود زیر آن جویها اندر روز که فضیحت نکند خدای پیغامبر را و آن کسانی ایمان آورده اند با وی
نورهم يسعى بين أيديهم وبأيمانهم يقولون ربنا أتمم لنا نورنا واغفر لنا
نور ایشان همی رود پیش ایشان و اندر دست راست ایشان گویند ای خداوند ما تمام کن ما را نور ما و بیامرز ما را
إنك على كل شيء قدير تویی بر هر چیزی توانا و قادر عمر خطاب رضی الله عنه
گوید که توبهٔ نصوح آن بود که توبه کند و هرگز با سر گناه نشود چنانک شیر با پستان نشود و معاذ بن
معنی روایت کرده است از پیغامبر علیه السلام و حسن بصری گوید که توبهٔ نصوح آن بود که بر کردهای
خود بر آنچه گذشته باشد و دل بر نهد که هرگز با سر گناه نشود و گفته اند آن بود که مظالم نیز باز دهد و از خصمان
خویش حلالی بخواهد و دایم بر طاعت خدای باشد و حجت ذو النون مصری گوید که توبه

بصدق دل توبهٔ نصوح بسه چیز بود الندامة بالقلب والاقلاع بالبدن والاستغفار باللسان وگفته اند نصوح مردی بوده است در بنی اسرائیل و ... مال بسیار بود توبه کرد ... خصمان داد ... [illegible]

نصوح آن توبه که گفتند کم خوردن و کم خفتن اندر طاعت خدای بیشتر کردن و گفته اند توبهٔ نصوح
آن بود که خویشتن را بدان نصیحت کنی و بتوبه خدای را باز خوانی و مسامحت نکنی که آن کس که توبه کند
وی درست باشد برادران خویش را با ایمان خواهد که ایشان را توبه کنند
یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ
ای تو که پیغامبری جهاد کن با کافران و منافقان و درشتی باش با ایشان که ماوی ایشان دوزخ است و بد بازگشتگاه
است آنکه خدای عزوجل یاد کرد مثل زنان شایسته و زنان ناشایسته ضَرَبَ اللَّهُ و یاد کرد خدای
مَثَلًا لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ کَانَتَا تَحْتَ عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ
مثل آن کسانی که کافر شدند از زنان زن نوح نام وی والغه و زن لوط نام وی والهه بودند اندر زیر دو بنده از بندگان ما شایسته
فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ یُغْنِیَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَیْئًا وَقِیلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِینَ
پس خیانت کردند ایشان را اندر دین پس کفایت نکردند از ایشان از خدای هیچ چیز و گفتند ایشان را اندر شوید اندر دوزخ با آن کسانی که همی
شوند اندر دوزخ و بدین تخویف همی کند عایشه را و حفصه را ابن عباس گوید خیانت ایشان
نه زنا بود که هرگز زن هیچ پیغامبری زنا نکرده است و لکن آن بود که ایشان نه بر دین ایشان بود نه زن نوح
مردمان را گفتی که او دیوانه است و مردمان را بر سر وی مطلع کردی و چون کسی بوی ایمان آوردی
جبابره را از آن خبر دادی و زن لوط مردمان را از مهمانان وی خبر دادی
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتًا
و یاد کرد خدای مثل کسانی را که ایمان آورده بودند زن فرعون آسیه بنت مزاحم آنگه گفت ای بار خدایا بناکن
مرا خانه فِی الْجَنَّةِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ اندر بهشت و برهان مرا از فرعون
وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ و عمل وی یعنی دین وی و برهان مرا از قوم
کافران و ظالمان ابن عباس گوید که خدای عزوجل بدین آیت طمع کافران ببرید و گرد از آن که

طاعت دیگری وی را از آن سود دارد پس از آن که وی کافر و عاصی باشد مفسران گفتند چون
موسی علیه السلام غالب کرد جادوان را آسیه ایمان آورده بود و فرعون آن بدانست
بفرمود تا وی را اندر آفتاب افکندند و چهار دست و پای وی بمیخهای آهنین بر زمین فرو
دوختند و فرمود تا سنگی عظیم بیاوردند که بروی افکنند چون سنگ بیاوردند گفت یا رب
ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتًا فِی الْجَنَّةِ خدای عزوجل خانهٔ وی فرا وی بنمود اندر بهشت از مروارید کرده
و روح از تن وی بیرون برد پیش از آنکه سنگ بروی زدند تا وی را هیچ المی ننمود از عذاب
فرعون بزمان خدای عزوجل و یاد کرد مر مریم را وَمَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا
فَنَفَخْنَا فِیهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِکَلِمَاتِ رَبِّهَا مثل مریم دختر عمران آنکه نگاه داشت
تن خویش را از حرام اندر دمیدیم اندر گریبان پیراهن وی از روح ما یعنی آنکه فرموده بودیم جبرئیل را بدان و تصدیق کرد بکلمات خدای
خویش را یعنی عیسی وَکُتُبِهِ وَکَانَتْ مِنَ الْقَانِتِینَ
و کلام وی و کتابهای وی و از جمله آنکه روحانی بود و مطیع بودند خدای را
و ابو موسی الاشعری روایت کند از پیغامبر علیه السلام که وی گفت
لا کَمُلَ مِنَ الرِّجَالِ کَثِیرٌ وَلَمْ یَکْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا أَرْبَعٌ تمام صفت اند از کمال
بسیاری بودند و از زنان هیچ تمام کرد جز آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت عمران
و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد و فضل عایشه بر زنان چنانست که فضل
ثرید بر دیگر طعامها و اندرین خبر دلیل است بر آنکه عایشه فاضلترین زنانست زیرا
که پیغامبر علیه السلام آن زنانی را که کامل بودند یاد کرد آنگاه وی را بر جملهٔ زنان فضل نهاد
اندرین خبر جمع است میان جملهٔ اخبار که اندر باب ایشان آمده است و هرکه اندرین معنی تامل
کند وی را اندر تفضیل عایشه هیچ شبهت نماند و هرکه تامل کند اخبار را که عایشه رضی الله عنها

ای پیغمبر نبرد کن با کافران بکارزار و با منافقان بحجت و دلیل که جهاد
با کافران بسلاح است و جهاد با منافقان و مبتدعان بحجت گفتن و جهاد با شیطان
بصبر و جهاد با نفس بقهر است و جهاد با دنیا بزهد است و جهاد با تن تقهیر بعبادات
است و جهاد با مومنان بعدل و فضل است و جهاد با کسب کردن حلال کسب
بیغامبر علیه السلام گفت افضل الجهاد مجاهدة النفس کویند که
منافق حلال سوال جهاد التعذیب است بعد الکفار والمنافقین
...

روایت کرده است از پیغامبر علیه السلام و مناظره که صحابت با یکدیگر کرده اندر انکه با قول عایشه رجوع کرده و بران اتفاق کرده و از خبرها امین است از پیغامبر علیه السلام اندر اثبات علم و فقه وی یاد کرده است انجاکه گفت انّ عایشة لفقیهة و انجا که گفت امّة خویش را اطلبوا ثلث دینکم عند عایشة هرکه این براند و انصاف بدهد وبرا اندر تفضیل عایشه رضی الله عنها شبهتی نماند والله ولی العصمة

سورة تبارک الذی بیده الملک

این سورت مکی است و ابتدایش سی است اندر عدد کوفی و بصری و مدنی و سی و یک اندر عدد اسمعیل و کلماتش سیصد و سی است و حروفش هزار و سیصد و سیزده است ابن عباس گوید که پیغامبر علیه السلام گفت دوست دارم اندر دل هر کسی بود از مومنان سورة تبارک الذی بیده الملک و ابو هریره گوید که پیغامبر علیه السلام گفت سورتی است از قران که نیست آن مگر سی آیت شفاعت کند روز قیامت خداوند خویش را و ورا از دوزخ بیرون آرد و اندر بهشت برد و آن سورة تبارک است ابن مسعود گوید چون مرده را اندر گور نهند از سوی پای وی فراز آیند گوید شما را هیچ راهی نیست که وی سورة الملک بپای داشتی
آنگاه از سوی سر وی فراز آیند زبان وی گوید شما را از وی هیچ راه نیست که وی بمن سورة الملک
بعد
همی خواندی آنگاه گفت این سورت مانع است از عذاب گور و این سورت را اندر توریت سورة الملک خوانند و هرکه این سورت را بخواند اندر هر شبی همچنان باشد که همه قران را خوانده باشد

بسم الله الرحمن الرحیم تبارک الذی بیده الملک وهو علی کل شی
ارند
قدیر ثابت است بر دوام بقاء آن کسی که بفرمان وی است ملکت و وی بر همه چیزی که شاید توانستن توانا است الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا وهو العزیز الغفور آنکسی که بیافرید مرگ و زندگانی تا بیازماید شما را اندر میان زندگانی و مرگ تا کیست از شما که نیکو کارتر است و اوست عزیز کننده اولیاء خویش را و آمرزنده بندگان خویش را

موت را بر حیوة تقدیم اندرین آیت از بهر آنکه آن نزدیکتر است بقهر خلقان چنانکه نبات را بر بنین تقدیم کرد ~~اندرین آیت~~ انجاکه گفت یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور نه بر معنی تفضیل و گروهی گفتند از بهر آن موت را تقدیم کرد که اول چیزها که خدای عز و جل بیافرید اول موات انگاه اندران حیوة آفرید چون تراب و نطفه و انچه بدین ماند ابن عباس گوید خدای عز و جل موت را بیافرید بصورت کبشی سپید بر هیچ چیز نگذرد که بوی وی فرا آن چیز نرسد که نه آن چیز مرده گردد و حیوة را بیافرید بر صورت اسبی ماده ابلق آن اسب که جبرئیل انرا بپیغامبران آوردی تا بران نشستندی گام وی چندانکه چشمش بیفتیدی و بالای وی کمتر از بالاء استر و بزرگتر از بالاء خر و هیچ چیز بوی وی نیافت که نه وی زنده گردد و آنست که سامری از اثر قدم وی خاک برداشت و اندر جوف آن عجل افگند زنده شد و از پیغامبر علیه السلام آمده است که وی گفت ایکم احسن عملا ای اتمّ عقلا آنکسی که تمامتر باشد دانش وی بخدای تر باشد و بیم وی از خدا بیشتر باشد و زهد وی اندر دنیا زیادت تر باشد بنیکی [illegible] را برسید نزدیک عاقلترین خلق کیا باشد گفت آنکسی که اندر دنیا زاهدتر باشد الذی خلق سبع سموات طباقا ما تری آنکسی که آفرید هفت آسمان طبقها زبر یکدیگر نه بینی اندر خلق الرحمن من تفاوت فارجع البصر هل تری حداء آسمانرا هیچ تفاوت یعنی هیچ کوژی و گروهی گفتند هیچ ناقض و هیچ بران معنی که همه دلیلست بر توحید وی جل جلاله وباز گردان چشم را یعنی بنگر دیگر بار تا هیچ خلل و شکافی بینی من فطور ثم ارجع البصر اندر آسمانها انگه باز کرد از دیدار گرتین ینقلب دو بار تا باز گردد

إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ باز گردد بتو چشم ذلیل بمانده و کند شده و
منقطع شده وانچ خواست نایافته و ناامید نارسیده وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ
الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ و خود بیاراستیم اسمان
دنیارا بچراغها یعنی ستارکان درفشان و ساختیم انرا چیزها که انداخته شود بدیوان
انگاه که استراق السمع کنند وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ و باز نهاده ایم
ایشانرا اندر اخرت عذاب اتش سوزان و این دلیل است بر خلاف انک منجمان همی گویند
که هر یکی از کواکب سبع اندر فلکی دیگر باشند و اندر اسمانی دیگر کعب الاحبار گوید که اسمان
دنیا موجی است استاده و اسمان دوم مرمری است سپید و اسمان سیم اهنی است
و اسمان چهارم مسی است و اسمان پنجم سیم است و اسمان ششم زری است و اسمان
هفتم یاقوتی است سرخ و میان اسمان هفتم و میان ان هفت حجاب صحرای است از نور
و خداوندان حجابها فیطاطروس است وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ
و ان کسانی را که کافر شده اند بخداوند خویش عذاب دوزخ است
وَبِئْسَ الْمَصِيرُ إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقًا وَهِيَ تَفُورُ
و بد منزلا که انست چون اندر افکنند ایشانرا اندران شنوند انرا بانکی
تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ
خواهد که بشکافد از خشم گفته هر گاه اندر افکنند اندران دوزخ گروهی را از ایشان بپرسند
خازنان دوزخ ای نیامد شمارا رسولی قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ گویند اری خود امد
بما رسولی فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ
تکذیب کردیم و گفتیم فرو نفرستاده است خدای هیچیزی و نیستید شما مگر اندر ضلالتی بزرگ

وقالوا لو كنا

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ فَاعْتَرَفُوا
و گویند ایشان اندر دوزخ اگر ما همی شنیدیمی یا بخردیمی نبودیمی اندر اهل دوزخ پس اقرار دهند
و گفتند و بران کار کرده بودیم
بِذَنْبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ
بگناه خویش دوری بادا اهل دوزخ را از رحمت خدای خویش ان کسانی که بترسند از خداوند خویش انک
خدایرا نبینند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ایشانراست امرزش و روزی کرامت
وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
و پنهان نکنید قول خویش را یا بر دارید بران خود وی داناست باینچ اندر دلهاست ای ندانند کسی که افرید
وا و نیک کارها کنند بر پاکی و دانا ستر جیزها ابن عباس گوید که این اندر گروهی از مشرکان
فرود آمده است که پیغامبر را علیه السلام جیزها همی گفتندی و جبرئیل وی را بران خبر همی دادی
چون خواستی که دیگربار وی را چیزی گویند یک دیگر را گفتندی اواز فرود ارید تا خدای محمد این
بنشنود و اندرین ایت دلیل است بر که ستر و جهر ما همه خدای عز و جل همی افریند
نشاید که ازوی پوشیده ماند چیزی که الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير
بدید کرد که ستر و جهر وی همی افریند نشاید که ازوی پوشیده باشد و فضیل بن عیاض گوید که
مرد اندیشه شد و گفت اگر اینجا معصیت کنم که بیند با تنها بنشیند که همه بیند را فرا
گرفت الا يعلم من خلق وهو اللطيف الخبير هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ
ذَلُولًا فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ اوست که افریده است شمارا
زمین مسخر برویید اندر جایها یعنی زکوهها و بخورید از روزی حلال و باوی است
برانگیختن أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ ایمن شده اید از عذاب انک اندر اسمان است
مملکت وی و سلطنت وی و قدرت وی چنانک گفت وَفِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ

أن يخسف بكم الأرض كه بزمين فرو برد شما را پس آنگاه بيني فإذا هي
تمور أم أمنتم من في السماء پس آنگاه بيني كه بجنبد و اهل زمين را
بيجكوراند و يا ايمني از آن كسي كه اندر آسمان أن يرسل عليكم حاصبا
فستعلمون كيف نذير كه بفرستد بر شما بادي سخت سنگ آور چنانك بفرستادم
بر قوم لوط و اصحاب فيل پس بدانيد كه چون بود ترسانيدن من بعذاب و بدانك جهت
و تحيز بر خداي عز و جل محالست و خداوند تعالى را هيچ مكان نه و مكان بيافريد و وي
بر همان صفت كه بود هيچ اوصاف وي متغير نه و دست بر دارند كه دعا كنند از بهر آنك آسمان قبله
دعاست چنانك كعبه قبلهٔ نمازست و خداي عز و جل فرموده است كه دست از سوي آسمان برداريد كه
دعا كنيد تا بيزار گردند از بتاني كه ايشان را اندر زمين خداي همي خوانند و نيز از بهر آنك وحي
از سوي آسمان آيد و باران از آسمان آيد و آسمان معدن فرشتگانست و اعمال بندگان بر آسمان برند
و بهشت از زور آسمانست و از بهر اين چيزهاست كه خداي تعالى فرموده است كه دست از سوي
آسمان بر داريد كه اندر دعا كردن ولقد كذب الذين من قبلهم فكيف كان
نكير أولم يروا إلى الطير و حق تكذيب كردند آن كساني كه از پيش ايشان بودند
پس چون بود انكار من ايشان را بهلاك فراهم غان فوقهم صافات ويقبضن ما يمسكهن
زور ايشان باز زده پرهاي خويش بيجيده و با خويشتن كشيده پرهاي خويش از آنك بسط
كرده باشد كه دارد ايشان را اندر هوا اندر حال قبض و بسط تا اندر نيوفتند
إلا الرحمن إنه بكل شيء بصير أمن هذا الذي هو جند لكم ينصركم
مگر خداي عز و جل بهر چيزي بيناست و يا كيست اين و آن كسي كه او لشكر است شما را كه نصرت كند
من دون الرحمن إن الكافرون و دفع كند از شما رنج جز آسته باطل از دون خداي بجستند

كافران إلا في غرور أمن هذا الذي يرزقكم إن أمسك رزقه
مگر اندر غروري و يا كيست اين كس كه روزي دهد شما را اگر فرو دارد روزي وي
بل لجوا في عتو ونفور أفمن يمشي مكبا على وجهه أهدى
بل لجاج همي كنند اندر ستهيدن و نفرت گرفتن از حق آيا آن كسي كه همي رود افتاده بروي
راه يافته تر است أمن يمشي سويا على صراط مستقيم از آن كسي كه همي رود راست
بر صراط مستقيم قل هو الذي أنشأكم وجعل لكم السمع والأبصار
بگو اوست كه شما را آفريده است ابتدا او پديد است شما را سمع و بصرها
والأفئدة قليلا ما تشكرون قل هو الذي ذرأكم في الأرض وإليه تحشرون
و دلها اندكي بود كه شكر كنيد و شما بگوي اوست آن كس كه آفريده است شما را اندر زمين و بوي حشر كنند شما را
ويقولون متى هذا الوعد إن كنتم صادقين قل إنما العلم عند الله
و گويند كه بود اين وعده اگر شما راست گوي هستيد بگو كه علم بنزد خداي است
وإنما أنا نذير مبين فلما رأوه زلفة سيئت وجوه الذين كفروا
و حق من ترسانيده‌ام ظاهر چون ديدند آنرا يعني عذاب آخرت و گروهي گفتند روز بدر
نزديك آمد و عكس شد روي آن كساني كه كافر شده بودند وقيل هذا الذي كنتم
به تدعون و گويند اينست كه شما دعا همي خوانديد و تعجيل همي كرديد بتعجيل آن
قل أرأيتم إن أهلكني الله ومن معي أو رحمنا فمن
بگوي اي محمد اين كافران را كه هلاك كن تو بيني چه مي كنند اگر خداي مرا هلاك كند و آنرا كه با من است
و يا رحمت كند بر ما كه يجير الكافرين من عذاب أليم قل هو الرحمن
زنهار دهد كافرانرا از عذاب دردناك بگو اوست رحمن

آمَنّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ
ایمان آوردیم بوی و بروی توکل کردیم زود بدانید که کیست اندر ضلالتی ظاهر
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ
بگو ای بنگرید اگر گردد این آب شما یعنی بزیر شود و بزمین این جاه زمزم و چاه میمون
که خواهد که آرد شما را آب معین یعنی عذب ظاهر که بدلو بر توان کشید ابن عباس گوید
روان مورخ گوید که معین عذب بود بلغت قریش و چنین گفته اند که یکی از متطببان
این آیت بخواند نه بنزد یکوی گفت که آرد تمارا و اگر نیشه تو ز وکالنگ باز آرد یعنی
کندن زمین و بیرون آوردن کاریزها و این سخن بر سبیل استهزا گفت بر بین این دیگر
روز برخاست روشنایی هر دو چشمش باز استیده بود پس گفتند او را اکنون باز بیاور
این آب را بتوره و کلنگ
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ن
روایتی آمده است از ابن عباس که نون نام ماهی است که زمین
بر پشت وی است مقاتل گوید که نام وی بهموت است و کعب گوید لوثیا و گفته اند لیهوثا لو یتا
و کعب گوید که ابلیس بیامد و آن حوت را وسوسه کرد و گفت یا لوثیا آگر خواهی یک جنبش
بجنبی تا هر که بر آن پشت تو است از زمین و آسمان و خلائق همه از پشت خویش بیفکنی لوثیا
خواست که چنان کند خدای تعالی جنبنده فرستاد تا ببود در بینی وی برشد و اندر دماغ
وی نشست تا صوت فریاد خواند از وی بخدای عز و جل خدای تعالی جلاله وی را دستوری داد
تا بیرون آمد کعب گوید بآن خدای که جان من بفرمان وی است که آن دابه برابر وی گشته
است و در وی بیچ نگرد که هر که وی قصد آن کند که بالیس ویرا ... از جنبیدن
... قصد ما ... بیسند و گروهی گفتند نون اخر رحمن است ...
اونیز قصد ما ... کند وان انست که علی ... ابن عباس که حروف ... الرحمن ... الله ... ا ل ر ... حم ... مقطع است
سو ... ونون ... حروف

ضحاک گوید که نون دوات است که قلم باز یاد کرده است و جعفر صادق گوید نون نامی
است اندر بهشت و عطا گوید نون اول نام او است ناصر و نصیر محمد بن کعب گوید خدای
تعالی سوگند یاد همی کند بنصرت وی مؤمنان را چنانکه گفت وکان حقا علینا نصر المؤمنین
و گفته اند فاتحه سورت است و گفته اند مفتیح است که خدای تبارک و تعالی یاد کرده است
و معویه بن قرة گوید که نون لوحی است از نور و ابی بن کعب روایت کند باسناد از پیغمبر
علیه السلام وَالْقَلَمِ و قلم که لوح محفوظ بر آن نبشته است قلمی از نور
بالای آن چند انکه میان آسمان و زمین و گفته اند اول چیزی که خدای عز و جل بیافرید قلم بود آنگاه
بوی نظر کرد از هیبت بشکافت آنگاه ویرا گفت برو گفت چه روم گفت بانچه خواهد بود تا قیامت قلم
برفت بر لوح محفوظ بانچه ویرا فرموده بود و گفته اند بدین قلم خط و کتابت همی خواهد که خواهد
که خدای عز و جل منت نهاده است بر خلق بتعلیم از آنجا که گفت عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسانَ
ما لَمْ يَعْلَمْ وَما يَسْطُرُونَ و آنچه می نویسند جمله خلق و گروهی گفتند که فرشتگانرا
همی خواهد که اعمال بندگان همی نبیسند خداوند سبحانه و تعالی سوگند همی یاد کند بدین هر سه که مجنون
است چنانکه دشمنان وی گفتند چنانکه همی گویند ما أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ
نیستی تو بنعمت خدای تو دیوانه یعنی نعمت خدای تو است بر تو و رحمت وی است بر تو که
عصمت وی است بر تو که تو دیوانه نیستی و گفته اند ما انت نیستی تو دیوانه اندر این حال
که اینی بنعمت خدای بنبوت و رسالت وی وَإِنَّ لَكَ لَأَجْراً غَيْرَ مَمْنُونٍ وَإِنَّكَ
لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ و ترا است مزدی نه کاسته و نه بریده و تو بر خوی عظیم ای عایشه را
بپرسیدند که خوی پیغامبر علیه السلام چه بود گفت خوی وی قرآن بود یعنی هر چه اندر قرآن است
بر خویشتن نگاه داشتی از امر و نهی و آداب چون شروط عبادات و طاعات و معاملات

و انکه همی گوید خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین جنید گوید بزرگ خوی
محمد علیه السلام از بهر آن بود که ویرا جز از خدای هیچ همت نبود وگفته‌اند از آن بود که ظاهرش با خلق
بود و باطنش با حق چنانکه گفته‌اند با خلق باش بخلق و با حق باش بصدق وگفته‌اند که خلق ویرا
از بهر آن عظیم خواند که مکارم الاخلاق هیچ کس را تمام نبود مگر ویرا و بوهریره گوید که پیغامبر
علیه السلام گفت خدای عز و جل مرا بدان فرستاد تا مکارم الاخلاق تمام کنم و گفت خدای عز و جل
مرا تادیب کرد و نیکو تادیب کرد و بودردا رضی الله روایت کرد که پیغامبر علیه السلام
گفت هیچ چیز نیست اندر ترازو گرانتر که از خلق نیکو عایشه رضی الله عنها گوید که
پیغامبر علیه السلام گفت مؤمن بخوی نیکو در درجه آن کس باشد که روز روزه دارد
و شب نماز کند و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید که پیغامبر گفت خوی نیکو که
خوی نیک از بهشت است لا محاله و آن خوی بد بیم هر بد که خوی بد اندر دوزخ است لا محاله
فستبصر و یبصرون زود بینی یا محمد و ببینند آن کسان که ترا مجنون خوانند و بهی
کردند بأیکم المفتون ان ربک بان کی که مفتون است خود خدای تو او
هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین داناتر است بدان
کس که راه گم کرده است و وی داناتر است بدان کس که راه یاود فلا تطع المکذبین
ودوا لو تدهن فیدهنون وطاعت مدار مر آن کسانی را که تکذیب کنند
و ترا همی آبای خویش خوانند دوست داشتندی که تو با ایشان نرمی کنی اندر دین تا
ایشان نیز نرمی کنند ولا تطع کل حلاف مهین هماز مشاء بنمیم مناع
للخیر معتد اثیم وطاعت مدار مر هر آن کسی را که سوگند بسیار خورد بباطل و ضعیف و حقیر
بود و خوار کرد [illegible]
از خوار آن وی بود نیز دیگر وی [illegible]
دروغ گوید و [illegible]

عتل بعد ذلک

عتل بعد ذلک زنیم ظالم و فاجر بود و جافی و عسر و بدخوی که بود ازین
آن صفتها و بد حرامزاده ولی اصل بود و زنیم آن کس بود که هر کسی اندر وی دعوی همی کنند
و همی گوید که فرزند منست همچون زیادتی بود اندر قوم رسانیده و گروهی گفتند این آیت اندر ولید بن مغیره
است و گروهی گفتند این آیت اندر اسود بن یغوث است و گروهی گفتند اندر صفت اخنس بن شریق بن
شریق است و بوهریره گوید که پیغامبر علیه السلام گفت اندر بهشت نشود فرزند زنا نه زناده و نه فرزند
فرزند وی و نیز پیغامبر علیه السلام گفته است که روز قیامت اولاد زنا را حشر کنند اندر صورت خوکان
و کپیان و نیز پیغامبر علیه السلام گفت همواره امت من بخیر باشند تا آنگاه که زنا اندر میان ایشان
ظاهر کرد آنگه بال روز عقوبتی عام اندر ایشان رسد عکرمه گوید چون اولاد زنا بسیار شوند
باران که آید یعنی طاعت مدار ویرا ان کان ذا مال و بنین اذا تتلی علیه آیاتنا قال
بر آنکه آن خداوند مال و فرزندان بود چون بروی خوانند آیتهای ما گوید
اساطیر الاولین سنسمه علی الخرطوم [illegible]
افسانهای پیشینگان است زود نشانی کنیم بر بینی وی [illegible] ابن عباس
گوید معنیش آنست که بشکنیم ویرا بشمشیر تا آن نشانی باشد که وی بدان معروف کرده روز بدر و گفته‌اند
داغ کنیم بینی ویرا اندر دوزخ انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة اذ اقسموا
لیصرمنها مصبحین ولا یستثنون ما اختبار کردیم ایشانرا بقحط چنانکه اختبار کردیم
اصحاب بستانرا آنگه که سوگند یاد کردند که ببرند انرا بامدادان بگاه و استثنا نکردند
ابن عباس گوید آن بستانی بود بیمن بر دو فرسنگ صنعا بر راه تا صروان گروهی نشانده بودند
درختانرا از اهل نماز بودند و مرد بود صالح که آن بستان در دست وی بود او بمرد سه پسر میراث یافتند
از وی و هر آنگاهی که آن میوه ببریدندی بر افکندی بر درخت بماندی و چون بر زمین افتاده حرفی

که ازان بیرا کندی آن مساکین بودی و بهمانانکه کشت را درویدی کهچه کردندی ازخوشه کی بیفتادی
یا بر بار جا ماندی درویشان را بودی این پسران گفتند مالی ما اندکی است و عیال بسیار و آن احتمال نکند
تا اکنون هیچ کردی و ما آن نتوانیم کرد که پدر ما کردی ما را بامداد بگاه درو بباید کرد و خرما بباید
برید پیش از آنکه مردمان بیرون آیند و استثنا نکردند و نگفتند ان شاء الله آنگه هنوز شب بود و تاریک
برخاستند و قصد بستان کردند چون برفتند بستان خویش را دیدند سیاه شده و خشک گشته چنانک خدای
عز و جل همی گوید فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ
بگردید بر آن گردنده از عذاب خدای و آن آتش بود که از آسمان فرود آمد و ایشان چو خفته شب تاریک گشت
كَالصَّرِيمِ فَتَنَادَوْا مُصْبِحِينَ أَنِ اغْدُوا عَلَىٰ که بامداد گشته
و گفته اند زمین بر بود ابن عباس گوید هم چون خاکستر سیاه باشد بلغت خزیمه ندا همی کردند بامداد
حَرْثِكُمْ إِن كُنتُمْ صَارِمِينَ فَانطَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ أَن لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُم
بر کشت خویش اگر خواهید برید آنرا رفتند با یکدیگر و ایشان نهان با یکدیگر گفتند خود اندر نیاید امروز اندر آن بستان
چون امروز بر شما مِّسْكِينٌ وَغَدَوْا عَلَىٰ حَرْدٍ قَادِرِينَ فَلَمَّا گفته اند
مسکینی و بامداد کردند بر قوت قادر بودند ایشان را آنکه اعتقاد ایشان
رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُّونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ
بدیدند آنرا گفتند ما راه گم کرده ایم این بستان ما نیست
و استثنا نکردیم قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ قَالُوا سُبْحَانَ
گفت فاضل‌ترین و عادل‌ترین ایشان از نگفتیم شما را یعنی تسبیح نکنید و استغفار نکنید از فعال خویش گفتند پاکست
رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ
از ظلم که ما بودیم ظالم با نیخ کردیم روی بر یکدیگر نهادند و یکدیگر را ملامت همی کردند

قالو یا ویلنا

قَالُوا يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ
گفتند ای ویل بر ما باد که ما از حد عادت پدران بدر رفتیم
عَسَىٰ رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ
مگر خدای ما بدل بدهد ما را چیزی بهتر از آن که ما بخدای خویش راغبیم ابن مسعود گوید ایشان
توبه کردند و اخلاص آوردند خدای عز و جل ایشان را بستانی بدل داد از آن بهتر نام وی حیوان
آنکه اندر وی چون اشتری از بزرگی که بود و خالد الیمانی گوید که من اندران بستان خوشه انگور
دیدم چون مردی ایستاده که بر پا چیزی كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ چنان بود عذاب وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
و عذاب آخرة أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ بزرگتر اگر همی دانستندی إِنَّ
لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ خود متقیان را بود نزد خدای خویش بهشتهای نعیم
أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ
ای مسلمانان را کنیم چون مجرمان کنیم چه بود شما را چون حکم همی کنید کتابی است اندر آن همی خوانید
تَدْرُسُونَ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ
خود شما راست اندر آنچه شما را آرزو کند و یا شما راست عهدها تمام برسیده تا باید
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ سَلْهُمْ أَيُّهُم بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ
تا روز قیامت و خود شما راست اندر آن عهد آنچه حکم کنید بپرس از ایشان تا کیست از ایشان بدان
کفیل که حجت ایشان اقامت همی کند أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِن كَانُوا
صَادِقِينَ و یا ایشان راست گواهی یکی بیارید گواهان خویش را گواهی دهند ایشان را بر صدق
آیت ان اگر چنانست که ایشان راست همی گویند و گفته اند معنی شرکا اینجا ارباب است یعنی بیارید
خدایان خویش را يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ آن روز که باز پوشند از کار یعنی ابن عباس گوید سختی قیامت باشد

ساعتها

وَيُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ خَٰشِعَةً أَبْصَٰرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ
وخوانند ایشانرا بسجده نتوانند خاشع باشند چشمهاء ایشان فرو شده
بپوشد ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا۟ يُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ وَهُمْ سَٰلِمُونَ
از بیم واندوه وترسان همی درآید خوارئی وخوانده همی خوانندی ایشانرا اندر دنیا بسجده
وایشان تن درست تندرست بودندی بدان یعنی بانگ نماز وقامت شنیده ند وحی علی الفلاح
شنیدندی اواز ندا وندی ابی بن کعب گوید بخدای که این آیت فرو نیامدست مگر اندر
کسانی که از جماعت تخلف کردندی وبوهریره گوید که پیغامبر علیه السلام گفت روز
قیامت حق مظلومان از ظالمان ستانند وچون از آن بپردازند منادی ندا کند که هر کسی
خدایان خویش را فرا گیرید وانچه همی پرستید از دون خدای هیچ کس نماند که چیزی پرستیده
باشد که نه صورت آن چیز پیش اندر پیش بیند وخدای عز وجل فرشته را بصورت عیسی
بن مریم کند وبکی بصورت عزیر وجهودان از پس این در ایستند وترسایان از پس
آن تا آنکه آن معبودان ایشان بکوانند ایشانرا وببرند بدوزخ اینست که خدای عز وجل همی گوید
لَوْ كَانَ هَٰٓؤُلَآءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَٰلِدُونَ پس نماند مگر مؤمنان
ومنافقان اندر میان ایشان خدای عز وجل گوید ایشانرا شما نیز بالهه خویش گرید ایشان
گویند ما هیچ کس را نپرستیده ایم مگر خدایرا فیکشف لهم عن ساق ویتجلی لهم من عظمته
ما يعرفون انه ربهم کشف کند ایشانرا از چیزها که بدید آید ایشانرا ایچ بدان دیدار
وبر آیینه بی حد ونهایت وتحیر وجنب وبسجده اندر او فتند ومنافقان آن ساعت که
ایشانرا سجده کنند خواهند با ایشان سجده کنند برقفا افتند وپشت ایشان سخت گردد
بیچ سر تا بسجده نتوانند کردن وروئهاء ایشان سیاه گردد ومؤمنان سر از سجده

برداربد وروئهاء ایشان سپید تر از برف است که خدای عز وجل همی گوید یُدْعَوْنَ
إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ۝ ۲ آیه انکه خدای عز وجل گفت بر سبیل تهدید ایشان را
فَذَرْنِى وَمَن يُكَذِّبُ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُم بگذار مرا با آن کسی که
تکذیب کنند بدین قران یعنی فرا گیریم ایشانرا تا استدراج کنیم ایشانرا بعذاب وگفته اند
معنی استدراج آن بود که ایشانرا نعمت دهد وشکر ایشان فراموش کنند که ...
مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَأُمْلِى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِى مَتِينٌ
از انجا که ندانند ایشان ومهلت دهیم ایشانرا که کید من قوی ...
شوند مستحق عقوبتها نه بسیار شوند أَمْ تَسْـَٔلُهُمْ أَجْرًا فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ
أَمْ عِندَهُمُ ٱلْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ام همی خواهی از ایشان مزدی وایشان از غرامت گران
باراند یا نزدیک ایشانست غیب ایشان می نبیسند فَٱصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُن كَصَاحِبِ
ٱلْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ لَّوْلَآ صبر کن حکم خدایرا ومباش در اندوه چون خداوند
ماهی آنگه که ندا کرد خدای خویش را بخواند ووی پر اندوه اگر نه أَن تَدَٰرَكَهُۥ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ
لَنُبِذَ بِٱلْعَرَآءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ فَٱجْتَبَٰهُ رَبُّهُۥ اندر بودی که اندر وی رسید نعمتی از خدای وی
بیفگندندی وبرا دوی نکوهیده پس اختیار کرد وبرا خدای وی فَجَعَلَهُۥ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ
وکرد ویرا از جمله صالحان خواستند چون عاجز آمدند از مکابره ومناظره وی که مکر
ویرا چشم توانند که گروهی از قریش چشم بروی افکنند وهیچ گفتند هرگز ندیده ایم چون وی
وجه چشمهاء وی کلبی گوید مردی بود لذ عرب که وی دو روز یا سه روز هیچ نخوردی
آنگه گوشه خیمه بر داشتی تا گله اشتر وگوسفند بروی بگذشتی گفتی هرگز ندیده ام جز امروز
که چنین اشتر وگوسفند بود بدین نیکوئی تا بسیار از آن چهار پایان بیفگندی کافران

دیر الفتند بایدکه بیغامبر را بنی بچشم کنی و باوی بین همچنین کنی که با بن جهاد با یاران کردیه
بعی کنی وی ایشانرا اجابت کرد و گفت قرکان قوم ال بحسبونک حیدًا او اخاکرا انکر سید دو معود
انکه خدای عز وجل بیغامبر را ازان بلا نگاه داشت لَمَجْنُونٌ وَمَا هُوَ
وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ
ترا بچشمها خویش چون بشنیدند قرآن یعنی والله اعلم
دخواهند انکسانی که کافر شدند انداز که دی بکردانند بشنیدند و همی گویند که وی دیوانه است
جون بیه که گویند وی دیوانه است وگویند چون نیکو است حجتهای وی این سخن متناقض گفتار وی
است انکه خدای عز وجل ایشانرا رد کرد و گفت وی دیوانه نیست و این حجتها از خویشتن
نمی گوید وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ و نیست محمد و قران مگر یاد کردی
خلقانرا از خداوند سبحانه و تعالی و چشم رسانیدن اندر بنی اسرائیل معروف بودی که اشتری
فربه یا گاوی فربه بدیدی بالکدشتی چشم بروی افکندی خادم را گفتندی که زنبیل و سیم
برگیر و مر گوشت این حیوان بیار از [illegible] که بران چشم بد [illegible] خادم فرا رسیدی
وی را کشته بودندی تا وی از گوشت آن بخریدی و بیغامبر علیه السلام گوید العین حق یعنی موجود
است جنانکه گفت السحر حق نه بران معنی که کردن آن روا است ولیکن بران معنی که موجود است
و همی بیغامبر علیه السلام گفت که ان العین لتدخل الرجل القبر والجمل
القدر و حسن بصری گوید داروی چشم رسانیدن آنست که این آیت برخوانی تا چشم نرسد
و هم جنان چشم کردن عادت بود اندر میان گروهی از ایشان کسی بودی که از اعتقاد که روی
بجیالتی دیگو جنانکه یکی از ایشان قصد کرد اشتری را اندر اعرابی وی انرا بچشم کرد
اشتر بیفتاد حالی ان اعرابی برداشت [illegible] کرده است خطی بالقید بر راه آن اشتر
و چیزی بر عادت جوین برخواند و انکاه از دور بیستاد و تیر بزد و بر میان آن خط جون در میان خط

و٣٤٣ جز

فرو شد چشم آن برچشم کرا شتر [illegible] بچشم کرده بود بقدرت خدا بیفتاد
سُورَةُ الْحَاقَّةِ این سوره مکی است و آیتهایش پنجاه و دو است
اندر عدد کوفی و مدنی و پنجاه و یک اندر عدد بصری و کلماتش دویست و پنجاه و پنج است
و حروفش هزار و چهارصد و هشتاد است ابی بن کعب گوید که بیغامبر علیه السلام گفت هرکه برخواند
سورة الحاقة را خدای عز وجل و برا شمار آسان کند روز قیامت اولیش نامی است از نامهای قیامت
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَاقَّةُ نامی است از نامهای قیامت
و اندر حقیقت صفتی است از صفات آن و معنیش آنست که قیامت حق است مَا الْحَاقَّةُ
وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ و چیست قیامت و چه بیاگاهانید است ترا که چیست حق قیامت و سبیل
این سخن سبیل تهویل و تعظیم حال قیامت است انکه یاد کرد گروهی را که تکذیب کردند بران جنانکه
اهل مکه همی تکذیب کردند خدای تعالی ایشانرا هلاک کرد جنانکه گفت
كَذَّبَتْ ثَمُودُ وَعَادٌ بِالْقَارِعَةِ فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ
تکذیب کرد ثمود و عاد بقیامت و آن عذاب که بایشان فرو آمد انکه کفر ایشان رسید اما ثمود را هلاک
کردند بطغیان ایشان و قتاده گوید ان صیحه از حد باندازها درگذشته بود [illegible]
فَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ و ابن عباس گوید [illegible] بیغامبر علیه السلام گفت [illegible]
و اما عاد را هلاک کردند بباد سرد عاصی شده بر خازنان بیغامبر [illegible] باد را که بجنبید الا بکیالی و هرگز [illegible]
و هیچ بادی که نیاید الا بکیالی مگر روز عاد و روز نوح طاغی شده بر خازنان آب ایشانرا
بر وی هیچ سبیل نبود انکه برخواند انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة و باد روز عاد
عاصی شد بر خازنان باد و ایشانرا بدان هیچ سبیل نبود انکه برخواند بریح صرصر عاتیة
سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ مسلط کرد آنرا بر ایشان و تسخیر آن بود که چیزی را ببکار

داري و تو بران مقدر باشي سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا هفت شب
وهشت روز متتابع از پس هم دیگر و حضیر بن شمیل گوید از جو حسوما از بهر آن خواند اصل ایشان
را حسم کرد ببرید و عطیه گوید حسوم یعنی شوم بود که خیر از ایشان ببرید و آن هفت روز
آن بود که آن را ایام عجوز خوانند اندر آخر زمستان کروهی گفتند آن را از بهر آن ایام عجوز
خوانند که اندر آخر زمستان بود و کروهی گفتند پیرزنی از قوم عاد که اندر سنبی شد و از باد
بکریخت روز هشتم باد از پس وی در شد و وی را بکشت و آن روز عذاب منقطع شد و عرب هر روزی
را از روزهاء عجوز نامی کرده اند مخصوص فَإِذَا مَضَتْ أَيَّامُ شَهْلَتِنَا بِالصِّنِّ وَالصِّنَّبْرِ
وَالْوَبْرِ فَبِآمِرٍ وَأَخِيهِ مُؤْتَمِرٍ وَمُعَلِّلٍ وَمُطْفِئِ الْجَمْرِ ذَهَبَ الشِّتَاءُ مُوَلِّيًا
هَرَبًا وَأَتَتْكَ وَاقِدَةٌ مِنَ النَّجْرِ و این بیتها هفت روز را نام یاد کرده است
روز هشتم را مطفئ الجمر خوانند فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا پس بینی قوم را اندر آن روزها
صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ افکنده چنانک گویی ایشان تنهاء خرما اند
افکنده و جوف خالی شده فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ
وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ای بینی ایشان را هیچ بقاء و آورد فرعون و آنک از سوادی
بود از اتباع وی و قوم لوط بخطیة و معصیة
فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً
عاصی شدند رسول خداء خویش را فرا گرفت ایشان را فرا گرفتنی غالب
إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ ما چون آب تجاوز کرد از حد عادت خویش
حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ
برداشتیم شما را اندر کشتی یعنی پدران شما را تا بسازیم از شما عبرتی و نگاه دارد آن را گوش نگاه دارنده

فاذا نفخ

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً
و چون بدمند اندر صور دمیدنی یعنی نفخت اول و برداریند زمین را و کوهها را آن روز و بشکنند و بر
کوبند واحدة فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ
یکی باران روز که بوخیزد قیامت و بشکافد آسمان و آن روز سست بود
وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ
فرشتگان بر کنارها آن و برگیرند عرش خدای تو زور ایشان آن روز هشت فرشته
پیغامبر علیه السلام گوید حملة العرش چهار فرشته اند آن روز که خداء عز و جل ایشان را تقویت کند چهار
دیگر با هشت کردند و اندر خبر آمده است که هر فرشته را اندر ایشان چهار روی است
یکی روی چون روی مردم یکی چون روی شیر یکی روی چون روی گاو یکی روی چون روی نسر
يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ
آن روز که عرض کنند ایشان را پنهان نکرده از شما هیچ
وحدا ابود و عذر خواستن بود و اندر عرضه سیم نامهاء فرا پرند گروهی گیرد بر حق بدست راست
هیچ کیرند و برخی بدست چپ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ
اقْرَءُوا كِتَابِيَهْ إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَهْ فاما آن کسی که وی را دهند نامه وی بدست
راست وی گوید بیایید بخوانید نامه من دانستم بیقین که من فرا هم خواهیم رسید
با شمار خویش زید بن ثابت گوید که پیغامبر علیه السلام گفت اول کسی که وی را نامه بدست دهند
ازین امت عمر خطاب بود وی را شعاعی بود چون شعاعی آفتاب گفتند ابوبکر کجا بود گفت
هیهات هیهات فرشتگان وی را بیهشت برده باشند و عایشه گوید رضی الله عنها که
پیغامبر علیه السلام گفت با همه خلق روز قیامت سوال و شمار کنند مگر ابوبکر صدیق

و او اندر عیشی بود با رضا ایشان فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ اندر بهشت بود داشته
میوه‌ها آن نزدیک قایم و قاعد و مضطجع ایشان را دست فرا آن رسد یعنی
كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
گویند ایشان را بخورید و بیاشامید گوارنده باد شما را بانچ تقدیم کرده اید اندر
ایام دنیا اندر خبر آمده است که روز قیامت خداوند تعالی گوید یا اولیای من
شما خشک گشته از شراب ناخوردن و شکمها تان فراهم آمده از طعام ناخوردن و چشمهاتان
درافتیده از ناخفتن امروز اندر نعمت من بزیید کلوا واشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیه
وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ
و اما آنکه دهند ویرا کتابه وی بدست چپ
نامه وی فرا وی دهند و گویند نظر کن تا چه کرده فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي گوید کای کاشکی
من نبودمی که لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ مَا أَغْنَى
عَنِّي مَالِيَهْ نداوندی کتاب من و نداستمی که چیست شمار من کاشکی آن مرگ که اندر دنیا رسید دنیا قاضی
بودی بر ما از چیز آن بوخاستن نبودی کفایت نکرد هیچ چیز از مال من هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ
خُذُوهُ هلاک شد از من حجت من و مملکت من فرا گیرید و قوت من خدای تعالی گوید خازنان
دوزخ را فرا گیرید ویرا و اندر خبر آمده است که بیک تن از اهل دوزخ هزار زبانیه فراهم آید
و وی اندر دست ایشان پاره پاره کرده و ریزه ریزه شود تا بودی که بر دست یکی از ایشان
نماند هیچ ریزه جز بنی فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ
غل بر نهید ویرا آنگه اندر دوزخ فرو آرید ویرا آنگه اندر سلسله
ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ که بالای آن هفتاد ارش

هفتاد ارش باشد بذراع الملک که از زیر تن وی بر آرند و بینی وی بیرون کشند
بر دهن وی فرو کشند و بزیر تن وی بیرون کنند و گفته اند که سلسله هفتاد ارش باشد هر
ارشی هفتاد باع هر باعی چند آنکه میان کوفه و مکه و سفیان گوید هر ارشی از آن هفتاد ارش
باشد و حسن بصری گوید من ندانم چند است و ایزد که بکدام ارش باشد کعب الاحبار گوید که حلقه
آهن دنیا جمع کنی چند یک حلقه آن سلسلها نباشد و گفته اند که یک سلسله از آن
بر کوهی نهی بگدازد از آنکه گفته اند جمله اهل دوزخ اندر آن یک سلسله باشد و عمرو
بن العاص گوید که پیغامبر علیه السلام اشارت کرد فراسنگی چون جمجمه گفت اگر از آسمان
فرو افکنی شب را بر زمین رسد و میان آسمان و زمین پانصد ساله راه است و اگر این را از سر
آن سلسله فرو افکنی چهل خریف یعنی چهل شب روز تا آنکه سلسله برسد
إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ
که وی بود که ایمان نیاورده بخدای بزرگ و نیز بنفرمودی بر طعام دادن مسکین را
فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَاهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ
نیست ویرا امروز هیچ دوستی و گفته اند هیچ خویشی که ویرا سود دارد و نه هیچ طعام اهل دوزخ
از آن خورند لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ
نخورند از آن مگر گناه کاران سوگند یاد کنم بانچ شما همی ببینید و انچ شما همی نبینید
یعنی جمله ملکوت و گفته اند آنچ شما ببینید از آثار قدرت و انچ نبینید از اسرار قدرت
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ
آن قرآن خواندن یعنی رسولی است یعنی محمد علیه السلام
وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ و نیست آن قول شاعر اندکی بود ایمان شما بر آن

وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا
ونه قول کاهن اندکی پند از شما یاد نکنید و نپذیرید و آن فرو فرستیدنی است از خدای جهانیان و اگر محمد ما بر گرفتی برما
بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ
ازگفتارها برخی دست راست وی فرا گرفتیمی و وی را بینه لختیم انگه ببریدیمی از وی رگ دل و گفته اند رگ پشت گرده
فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ وَإِنَّا لَنَعْلَمُ
ونبود از شما هیچ کس از وی بازدارنده عقوبت ما و حق قرآن پندی است ترسکاران را و ما دانیم که
أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ
وان حق
شما مکذبان اند و قرآن حسرتی است بر کافران روز قیامت و آن انکه قرآن هو حقا بین که
یقینی است تسبیح کن بنام خدای بزرگ ان بزرگی که همه که همه چیزها در جنب بزرگی وی خرد است

سورة سَأَلَ سَائِلٌ

این سوره مکی است و اینها بی جهل و چهار ... خلاف و کلماتش دویست و شانزده است و حروفش هفتصد و پنجاه و هفت است ابی بن کعب گوید که
پیغامبر گفت علیه السلام هر که برخواند سأل سائل را خدای عز و جل دراید ثواب انکسانی که
ایشان امانت خویش را مراعاة کنند و آن کسانی را که بر نماز خویش محافظت باشند

بسم الله الرحمن الرحیم

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ
سوال کرد سایلی بسبب عذابی که خواهد بود که ان گرا خواهد بود کافران را
ایشان را بترسانید از عذابی و نکالی که خواهد بود مشرکان یکدیگر را گفتند بپرسید تا که را خواهد
بودن این ایک عذاب بپرسید از خدای عز و جل فرو فرستید سأل سائل بعذاب واقع انکه گفت کافران را
بود زید بن ثابت گوید سال وادی است اندر دوزخ و سال خواست از رفتن آن وادی

ذی المعارج

مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ از خدای خداوند معارج است ابن عباس گوید معنی معارج
آسمانهاست که فرشتگان بران همی شوند و گفته اند معارج فضایل صنعتها همی خواهد و گفته فضایل نعمتها همی خواهد
تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ
بر بالا شوند فرشتگان و جبرئیل جایی که فرمان وی بود اندر روزی که مقدار ان پنجاه
أَلْفَ سَنَةٍ هزار سال بود از سالهای دنیا فرشته بر شود و آن آن بود که از منتهای فرمان
وی تا بزیر زمین هفتم تا منتهای فرمان وی زور اسمان هفتم شود فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
چنانکه اندر جای دیگر همی گوید انست که فرمان از آسمان بزمین کرده و از زمین تا بآسمان شود اندر یک
روز مقدار الف سنة انکه میان آسمان و زمین پانصد ساله راه است و گفته اند این روز
قیامت همی خواهد و معنیش انست که اگر شما بشمرکان این روز جز از خدای تعالی کروی شمرد تخم
ازان اندر پنجاه هزار سال و گفته اند از بسیاری هول و صعبی که بر کافران باشد ایشان را آن
روز چنان آید چون پنجاه هزار سال و این روایت والبی است از ابن عباس و اما بر مومنان
چنان باشد که پیغامبر علیه السلام گفت او را بر مومنان سبک گردانند چنانک مقدار آنچه که
از نماز بپردازی اندر دنیا فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا
وَنَرَاهُ قَرِيبًا صبر کن صبر نیکو یعنی بی جزع ایشان را یعنی عذاب روی
همی بیفکنند از بهر انک همی چنی خواهد بود نزدیک است و ما همی بینیم او را نزدیک بود
يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ
آن روز آسمان ... چون درد زیت باشد و گفته اند چون مس گداخته
و باشند کوهها چون پشم صوف حسن جوهری گوید آن صعف پشم باشد و اول کوهها
متغیر گردد چون ریگی بود انگاه چون پشم صوف گردد نزده کرده کوناکون ... انگاه چون هبا منثور گردد

وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ حَمِيمًا و از حال خویشان نپرسند يُبَصَّرُونَهُمْ
و نپرسد خویشان خویشان را فرا ایشان نمایند ایشان را یعنی همه خلق جن و انس و خویش
و بیگانه یکدیگر را همی ببینند اندر قیامت ولکن نگویند با یکدیگر هر کسی بخویشتن مشغول باشند
يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِبَنِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَأَخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ
تمنا همی کند مجرم اگر فدا کندی از عذاب آن روز بپسران خویش و زن خویش و برادران خویش و عشیرت را
الَّتِي تُؤْوِيهِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ كَلَّا
که ویرا ماوی کنند و پیدا ایشان و بایشان کرده و هرچه اندر زمین کس است برهاند ویرا از عذاب نه حقا
إِنَّهَا لَظَى نَزَّاعَةً لِلشَّوَى تَدْعُو مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى
نرهاند ویرا از عذاب آنگاه ابتدا کرد و گفت و نیست حق اند بخود آنکسی را که پشت بر ایمان کرده باشد
و اعراض کرده از حق آن روز جا است که بکند دماغ را از سرهای ایشان و گفته اند شوی
اطراف مردم باشد که آتش ویرا بیج کند ابن عباس گوید کافران را و منافقان را بیج خواند
بزبانی فصیح آنگه که ایشان را برچینند چون مرغانی که دانه برچینند خلیل گوید معنی دعا آنست که
ممکن کرده از عذاب ایشان و ثعلب گوید اندر لغت دعا بمعنی اهلاک آمده است
وَجَمَعَ فَأَوْعَى وجمع کرد و آنرا امساک کرد اندر دعا خویش و حق خدا از آن بیرون نکرد
و عبدالله بن علیم گوید که سر کیسه ببستی و گفتی خدای گوید وجمع فاوعى إِنَّ
الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا آدمی را آفریده اند هلوع و تفسیر آنست که از پس این گوید
إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا
چون فرا وی رسد شر جزع کند و چون فرا ویرا رسد خیر شکر و منع آنرا از حق خدای
عز و جل اندر نعمت فراموش کند و اندر محنت با دعا بود ابن عباس گوید که هلوع آن بود که حریص بود

نه حلال بود

نه حلال بود و هالع اندر لغت سخت‌ترین حرص بود و بدترین جزع خدای عز و جل
مردمان بدین صفت که گفتیم آنگه از جمله ایشان مومنان را استثنا کرد و گفت
إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ
مگر آن کسانی که نماز کنان باشند آن کسانی که بر نماز خویش دایم باشند
یعنی که اندر نماز باشند و با جز آن و کرا التفات نکنند و نماز بشرط خویش بجای آرند
وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ
و آن کسانی که اندر اموال ایشان حقی بود معلوم سایل را و آنرا که محروم باشد هیچ چیز ندارد
و آن کسانی که تصدیق کنند بِيَوْمِ الدِّينِ وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ
إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ بروز قیامت و آن کسانی که ایشان از عذاب خدای
خویش ترسان باشند که عذاب خدای ایشان نیست از آن ایمنی دارند
وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ و آن کسانی که ایشان فرجهای خویش نگه دارند
إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ
مگر زنان خویش را و یا کنیزکان خویش را که بدان نه ملوم باشند
فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ مراعات کنند
هر که جوید جز از آن ایشان متعدیان باشند که از شرع بگذرند و آن کسانی که امانت خویش را و عهد خویش را
وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ
و آن کسانی که ایشان بگواهی خویش قایم اند نکنند و آن کسانی که ایشان بر نماز حافظ اند
أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ و بسوی تو
ایشان باشند اندر بهشتها گرامی بکرده چه بود آنکسانی را که کافر شده اند

مهطعين عن اليمين وعن الشمال عزين ايطمع كل امرئ منهم ان يدخل
و همی شتابند بتو و از دست راست و از دست چپ گروه گروه ابر طمع همی دارد هر مردی ایشان که درشود و اورا
جنة نعيم كلا انا خلقناهم مما يعلمون ایشانرا از آنچه دانند یعنی از آدم
اندر جنات نعیم نشود اندر بهشت آنگاه ابتدا کرد و گفت ما آفریده ایم همه برابر ایشان را اصل
فلا اقسم برب المشارق والمغارب سوگند یاد کنم بخدا مشرقها و مغربها انا لقادرون
بدرستی که ما قادریم على ان نبدل خيرا منهم براه که بدل کنیم بهتر از ایشان
وما نحن بمسبوقين فذرهم يخوضوا ويلعبوا و ما نباشیم مسبوق بگذار
ایشانرا اندر باطل تا خوض کنند و بازی کنند اندر دنیا
حتى يلاقوا يومهم الذي يوعدون يوم يخرجون
تا آنگاه که فراهم رسند اندر روز که ایشانرا وعده همی کنند
من الاجداث سراعا كانهم الى نصب يوفضون
از گورها شتابان باشند با جانب داعی گویا ایشان بچیزی برابر که شتابند
باشد و گروهی گفتند نصب علمی صیاد باشد چون صید اندر وی افتد وی بران دلم شتابد و اورا
اندراید برگیرد خاشعة ابصارهم ذلیل بود بصرهای ایشان
ترهقهم ذلة ذلك اليوم الذي كانوا يوعدون
بعذاب که بر ایشان اندر آید خواری آن بود آن روز که ایشانرا وعده همی کردند.

سورة نوح عليه السلام

این سوره مکی است و آیتهای وی بیست و هشت است اندر عدد کوفی و بیست و نه اندر عدد
بصری یا و سی اندر عدد مدنیان کلماتش دویست و بیست و چهار است و حروفش نهصد و پنجاه

ده است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند سورة نوح از آن
مؤمنان باشد که دعاء نوح اندر وی ها رسید او نشی

بسم الله الرحمن الرحيم

انا ارسلنا نوحا الى قومه ان انذر قومك من قبل
ما بفرستادیم نوح را بقوم وی که بترساند ایشانرا که بترسان قوم خویش را پیش از آنکه
ان يأتيهم عذاب اليم قال يا قوم اني لكم نذير مبين ان اعبدوا الله
باید ایشانرا عذاب دردنمای گفت یا قوم من شمارا نذیریم ظاهر که بپرستید خدایرا
واتقوه واطيعون و بترسید از وی و طاعت دارید مرا يغفر لكم تا بیامرزد شمارا
من ذنوبكم ويؤخركم الى اجل مسمى ان اجل الله اذا جاء
از گناهان شما و تاخیر کند شما تا اجلی معلوم که اجل خدا آنگه که بیاید
لا يؤخر لو كنتم تعلمون تاخیر نکنند اگر شما بدانید قال رب گفت رب
اني دعوت قومي ليلا ونهارا فلم يزدهم دعائي الا فرارا
من بخواندم قوم خویش را بشب و روز نه افزود ایشانرا دعاء من مگر گریختن
واني كلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم في اذانهم واستغشوا ثيابهم
و هرگه که بخواندم ایشانرا تا بیامرزی ایشانرا بنهادند انگشتهای خویش اندر گوشهای خویش و بروی خویش
بپوشیدند جامهای خویش تا دعوت من نشنوند
واصروا واستكبروا استكبارا ثم اني دعوتهم جهارا
و مصر گردند بر گناه و استکبار کنند استکبار کردنی آنگاه من بخواندم ایشانرا بآشکارا
ثم اني اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربكم
آنگاه من آشکارا کردم ایشانرا و بسر بگفتم ایشانرا سر گفتنی و گفتم آمرزش خواهید از خدای خویش

إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا

که وی بوده امرزکار تا فرو فرستد از شما اسمان بر شما باران ریزان شعبی گوید که عمر خطاب

بیرون شد باستسقا وهیچ چیز نگفت گفتند چرا هیچ نگفتی گفت زیرا که خداء عز وجل

باران خواستیم و بیز چیزها که بدان باران فرود ایند از اسمان انا که بر خواند واستغفروا ربکم

انه کان غفارا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ

أَنْهَارًا بر مدد دهد شمارا مالها و پسران و بیافریند شمارا بستانی و بیافریند شمارا

جویها و ازانا بود که قوم نوح را باران باز گرفتند وزنان ایشان عقیم گشتند چهل سال
تا با شما دهند

تا مالها ایشان و موانی ایشان همه هلاک شد خداء عز وجل ایشانرا وعده کرد که ایمان اورید تا مالها

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ
و از بیسته گرچون اوریده
چه بوده است شمارا که نمی ترسید از عظمت خداء وبی نشنسید عظمت وی وخداوندی ات شمارا حالی از پس حالی

خداء سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا

هفت اسمان مطبق از زور باکدیگر و بیافریده است ماه اندر اسمانها نوری وافریده است

اسمان دنیا افتاب را عبد الله بن عمر گوید که ماه وافتاب روی ایشان از سوی اسمان بود

روشنایی ایشان اندر اسمانها تابان بود و قفاء ایشان با سوی زمین بود

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا

وخدا بر رویانید شمارا از زمین رستنی انا که اعادت کند شمارا اندر زمین بود و بیرون

آرد شمارا بیرون آوردنی وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِتَسْلُكُوا

مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا وخدا کند شمارا زمین بساطی گستر اینده تا برو رید

ازان راههاء مختلف قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ گفت نوح ای خداء ایشان

عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا

عاصی گشتند انو مرا و متابعت کردند افزان کسی را که نیفزوده است مال وی و فرزند وی

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا و مکر ساخته اند مکری سخت بیش همتی ان

وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ و گفتند بگذارید هر خدایان خویش را

وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا ومگذارید ودرا ونه سواع را وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ

وَنَسْرًا ونه یغوث را ونه یعوق را ونه نسر را وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا

ومیفزا ظالمانرا مگر ضلالتی واین نامی بتانی است ابن عباس گوید که نوح علیه السلام

بنی ادم را نگاه میداشت بر کوهی از جمله زمین هند و کافرانرا منع کردی از انکه

طوفان کردندی کردی اندر شیطان ندا انرا گفت فخر میمی کنید فرزندان نوح بر شما و

فرزندان ادم از نسل اند و هیچ گونید ما هم پسران آدم و شما فرزندان وی نیستید وایشان

هیچ چیز ندارند مگر حسدی و من نیز شمارا صورتها بسازم تا شما نیز کرد آن هیچ کرده بودایشانرا

بر عبادت ان داشت بر نی نامها که یاد کردیم چون غرق طوفان افتاد آن بتانرا دفن کرده بود جائی

تا انگاه که شیطان ایشانرا باز بیرون کرد از زیر زمین مشرکان عرب ودرا فراز گرفتند

و همی پرستیدند و هر گروهی از عرب یکی ویکی را فراز گرفتند و همی پرستیدند و اقدی گوید که ود

بر صورت مردی بود و سواع بر صورت زنی و یغوث بر صورت شیر بود و یعوق بر صورت اسبی

و نسر بر صورت کرکس و محمد بن کعب گوید که ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر پنج

پسر بودند از جمله فرزندان آدم یکی از ایشان بمرد و ایشان سخت اندوهگین گشتند سبب

وی شیطان بیامد و گفت من صورتی کنم شمارا اندر قبله تا شما نشاره بدو تا چون فرادی اکر یاد کردی

با شما از شما و برا گفتند نخواهیم که اندر محراب ما چیزی بود که ما فرادی نکریم دل ما مشغول شود

گفت باجز مسجد صورت کنم گفتند آری ایشانرا بر صورتی که از روی و رصاص انکه دیگر بعض
صورت وی نیز بکنی تا هر پنج بمج ند و هر یکی را صورتی همی کرد چون روزگار بر آمد و حال
آن اندر گذشت دین بگذشت و رزی و ذبت را جمع کشتند و عبادت خدا را بگذاشتند
شیطان آمد وایشانرا گفت چرا است چیزی را همی پرستید گفتند کرامی کنیم گفت اکر خدایان شما
وخدایان پدران شما نیستی کا اندر نمازگاه صورتهاشان نکرده است مرا کر فتند اینرا و همی پرستیدند تا آنگاه که
خدای عز و جل نوح را بفرستید تا ایشانرا بعبادت خدای خواند گفت لا تذرن آلهتکم و گروهی از علما
گفتند اصل بت پرستیدن از جمشید خاست و جمشید پادشاهی بود بزرگ و برمایه و هیچ خلق نبود
نیکوتر از وی و از بهر آن ویرا جمشید خواندند که جم بزبان عبرانی روشنایی بود و شید آفتاب بود
و پادشاهی همه جهان از مشرق تا مغرب او داشت و هشتصد سال از پادشاهی وی بگذشت که هرگز
ویرا درد سری نبود و کس چیزی بسوی نکرد بس عجب آورد بخویشتن و گفت چون من کیست که من بدین نیکویی
و هشتصد سال مملکت این جهان براندم و هیچ کس بر من غالب نکرد همانا که من نه آدمیم پس چون این
اندیشه کرد ابلیس لعین بوی اندر راه یافت و خدای عز و جل هیچ نعمتی بر بنده نگرداند
تا وی حال بر خویشتن بنگرداند چنانکه ایزد سبحانه و تعالی گفت ان الله لا یغیر ما بقوم
حتی یغیروا ما بانفسهم پس ابلیس لعین روز وقت قیلوله بیامد و وی تنها بخانه اندر خفته
بود پرده فرو هشته حاجبان و خلیفتان بر در بودند ابلیس بر روزن خانه فرو آمد بشبه
آدمی و پیش وی بیستاد جمشید چون چشم باز کرد ویرا دید گفت که تو کیستی گفت بخوان در مجا
آمدی گفت من آدمی نیستم و من فرشته ام و مرا فرشتگان فرستاده اند از آسمان سوی تو
که ترا آگاه کنم تا که تو کیستی جمشید گفت من کیستم گفت تو خدای زمینی و خدای آسمانی
و از زمینی و این همه خلق را تو آفریدی و تو خود اکنون آمدی با آسمان بودی و اکنون فرشتگان آسمان

مرا فرستاده اند تا ترا آگاه کنم تا کار خویشتن بسازی تا من ترا باسمان برم جمشید گفت
چه دلیلست بر آنکه من خدایم گفت اول دلیل اینست که تو مرا همی اینجا بینی دیدن و هیچ آدمی
فرشته را نتواند دیدن و دیگر اینست که هشتصد سال از پادشاهی تو بگذشت هیچ خلق هرگز بر تو
ظفر نیافت و دیگر آنکه بجهان در از تو نیکوتر خلقی نیست جمشید گفت اکنون چه باید کرد گفت تو فرا
پا هر له همه خلق کسی باید کرد و باید گفت که من خدای تو اندیشمام مرا سجده کنید و مرا پرستید هر که سجده کند
نعم و الا ویرا بر آتش همی افکنم تا بسوزد جمشید دیگر روز آیینی بکرد بزرگ و همه خلق را گرد کرد و گفت
من خدای شمایم هر که مرا سجده کند خاموش بود و هر که نکرد او را بسوخت همه خلق بجز او آمدند
آمدند و ویرا همی پرستیدند پس پنج خلیفت نام زد کرد و هر خلیفتی را بر ناحیت پادشاهی کرد
واین همه جهان از مشرق تا مغرب بر آن پنج خلیفت بسپرد و پنج بت بتراشیدند راست بر مثال جمشید
از سیم واز زر و از مس و از روی و هر بتی را بخلیفتی داد از این پنج خلیفت و ایشانرا منشورها
بنبشت که این پنج بت بر مثال جمشیدست و جمشید خدای شماست هر که اینرا سجده کند والا
ویرا بسوزانند و نام این خلیفتان یکی ود و دیگر سواع و یکی یغوث و یکی یعوق
و یکی نسر پس این خلیفتان برفتند با طراف جهان و همه جهان بکردند که جمشید ایشانرا
فرموده بود و خلق جهان بیشتر آن بتانرا سجده کردند و همی پرستیدند و هر چند آن دولت بسیار
این جهان بر جمشید بماند و آن خلیفتان بمردند و گروهی از ایشان باز آمدند و نام این
پنج خلیفت بر این پنج بت بماند چنانکه یاد کردیم با خر قصه و بو همه از اطراف جهان
خلق بجای جمشید همی آمدندی و ویرا بخدایی همی داشتندی و آن خواسته که بجهان در بودی
ویرا قصب بیرون کردندی و بدین خلیفتان سپردندی تا بنزد وی آوردندی و همه بندگان
بنام وی آزاد کردندی و همه غربا بنام وی کشتندی و هر که طاعت داشتی برای او داشتی

و هر دو سال جماعتی بیم آمدی بر جمشید و ابلیس برو اندر راه یافت و جهان بپرورید
بعد فرموده آمدی و خلق گفتی کار زمین نیکو کن که ترا ایمان بریم و دل جمشید بدین حدیث غره
شد خلق از بلاء بستوه آمدند و از بالاء آن پنج بت و همه خواسته جهان در بنام او کرد و اندیش
و بسیار خلق بجهان اندر بسوختند تا جهان سرتاسر بت پرست گشتند و آن پنج بت را سجده همی
کردند و جمشید بدین کار خویش غره شد تا هزار سال پادشاهی وی تمام شد پس
پادشاهی از کوه مغرب بدید آمد او را بیوراسب گفتندی و سپاهی بسیار بیاورد با خویشتن
و بولایت جمشید اندر آمد خلایق جمشید را که معجب بود بگشت و بیامد و همه ولایت جمشید
بگرفت و جمشید از وی بگریخت و پنهان شد یک سال پس بیوراسب الملک او را بگرفت و اره
بر سر وی نهاد و بدو نیم در کشید و همه جهان از مشرق تا مغرب وی را سجده کرد تا خلیفتان
جمشید که ایشان را بجهان اندر افکنده بود چون ولایت از جمشید بگذشت خلیفتان او را که
آنجا که بودند بکشتند و برخی که دانستند که کار جمشید سپری شد بگریختند و برخی نیز کو قتل
و خلق ایشان را باز نیافت و بت پرستیدن بر خلق شریعت گشته بود و این پنج بت که خلیفتان
جمشید بودند در دست جمشید بماندند و مردمان نام خلیفتان بر بتان نهادند پس خداوند
تعالی نوح را پیغامبری بدین قوم بیوراسب فرستاد از پس جمشید که از پس جمشید همه
جهان او داشت چون نوح پیغامبر بمیان ایشان آمد و ایشان را بخدای خواند ایشان گفتند نوح
دیوانه است و یکدیگر را گفتند لا تذرن الهتکم الایه وقد اضلوا کثیرا و روی بدان بتها آوردند و
بت پرستیدن را همان کردند و چون مرد را کودکان بودندی بخاستی و جمله کودکان را بیاوردی و بر آن
نوح بر کشتی و نوح را با ایشان نمودی و گفتی که آن مرد دیوانه است و جادو و خلق را می فریباند
خویشتن را نگاه دارید تا شما را از راه نبرد و نوح هزار سال کم پنجاه سال بمیان ایشان اندر بود

هیچ کس بوی نگروید مگر تنی چند و آن روز که خداء عز و جل او را بفرمود تا کشتی سازد
هر که بدو گرویده بود با وی اندر کشتی نشستند چنانک یاد کردیم
مما خطایاهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا
و از خطاها که ایشان کردند ایشان را غرق کردند پس اندر دوزخ کردند ایشان را و نیافتند
غرق همی شدند از یک سوی و از یک سوی
ایشان را دون خداء هیچ یاوری ضحاک گوید خداء تعالی جان ایشان قضا کرده بود بر ایشان اندر دنیا که
همی سوختند و قال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا
گفت نوح بزبان سریانی یا رب مگذار بر زمین از این کافران دیاری
انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا کفارا
که تو اگر بگذاری ایشان را بی راه گردانند بندگان ترا و نزایند مگر فاجری و کافری یعنی
کسی که فجور کند مقاتل گوید که نوح این دعا از پس آن کرد که هرچ اندر اصلاب و ارحام ایشان بود
از مومنان همه بیرون آمده بودند و زنان ایشان عقیم گشته بودند و اصلاب مردان ایشان
خشک شده بود از پیش عذاب بچهل سال و گروهی گفتند بهفتاد سال و خداء عز و جل خبر داده
بود بر نوح علیه السلام که ایشان ایمان نیارند و نزایند مومن الا که نوح بر ایشان دعا
کرد خداء تعالی اجابت کرد و ایشان را هلاک گردانید و اندر میان ایشان هیچ کودک طفل نبود
آنگه که عذاب اندر ایشان رسید و تاکید این را آنک خداء عز و جل همی گوید و قوم نوح لما کذبوا
الرسل اغرقناهم و از اطفال تکذیب نباشد
رب اغفر لی ولوالدی ولمن دخل بیتی مومنا وللمومنین
یا رب بیامرز مرا و پدر و مادر مرا و آن کسانی را که اندر خانه من آیند یعنی اندر مسجد من و نیز
و مومنان و مومنات را امت محمد علیه السلام و مفزا ظالمان را مگر هلاکی
والمومنات ولا تزد الظالمین الا تبارا

سورة الجن

این سوره مکی است و آیتهاش بیست و هشت است و کلماتش
دویست و هشتاد است و پنج و حروفش هشصد و پنجاه و نه است و ابی بن کعب گوید که پیغامبر
علیه السلام گفت هرکه برخواند سورة الجن ویرا بدهند بعدد هر جنی و انسی و شیطانی که باور داشته
باشند محمد را علیه السلام و یا تکذیب کرده باشند ویرا ثواب آزاد کردن بنده‌ای

بسم الله الرحمن الرحیم

قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرانا عجبا یهدی الی الرشد
بگو وحی کرده آمد بمن که حال چنان بود که فرا نیوشیدند گروهی از جن گفتند ما شنیدیم قرآن عجب که راه نماید بر رشد
فامنا به ولن نشرک بربنا احدا وانه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة
و ایمان آوردیم بدان و شرک نیاریم بخداوند خویش هیچ کس را [illegible] و قصه آنکه او خود بزرگ است عظمت خداوند ما و نگرفته است هیچ
زن ولا ولدا وانه کان یقول سفیهنا علی الله شططا وانا ظننا ان لن
زن و نه هیچ فرزند و حق آنکه گفتی و گوید کسی که از ما سفیه بود یعنی ابلیس بر خدای گفتار از حق [illegible] و ما پنداشتیم که
تقول الانس والجن علی الله کذبا
نگویند انس و جن بر خدای دروغی [illegible]
وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن
و بوده مردانی از جمله انس پناه کردندی با مردانی از جن [illegible]
فزادوهم رهقا وانهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث الله احدا
بیفزودند ایشان را [illegible] و گمان ایشان اندر آمد و چنان پنداشتند که شما [illegible]
هیچ کس را وانا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا وشهبا وانا کنا
[illegible] از نگهبانان سخت یعنی جماعت فرشتگان و ستارگان و حقا بودیم

نقعد منها

نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهابا رصدا
ما که همی نشستیم بر آسمان نشستن جایها شنیدن را هر که بنیوشد اکنون یابد او خویشتن را ستاره‌ای رصد
وانا لا ندری اشر ارید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا وانا منا الصالحون
و ما ندانیم که شر خواسته‌اند بدان کسانی که اندر زمین‌اند یا خواسته است بر ایشان خداوند ایشان رشدی و حقا از ما صالحان‌اند
ومنا دون ذلک کنا طرائق قددا
و از ما دون آن هستند و ما بودیم انواع مختلف [illegible]
وانا ظننا ان لن نعجز الله فی الارض
و ما دانستیم بیقین که ما عاجز نتوانیم کرد خدای را اندر زمین
ولن نعجزه هربا وانا لما سمعنا الهدی امنا به فمن
اگر چیزی خواسته باشد بما و عاجز نکرده‌ایم ویرا از وی جستن [illegible]
یؤمن بربه فلا یخاف بخسا ولا رهقا
[illegible]
وانا منا المسلمون ومنا القاسطون فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا
و حقا از ما مسلمانان‌اند و از ما جابران‌اند هر که اسلام آورد ایشان قصد کرده باشند بهدایتی
واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا
و اما جابران بودند دوزخ را هیزم
وان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم فیه
اگر استقامت کردندی بر طریق ایمان دادیم ایشان را آبی بسیار یعنی نعمتی فراخ [illegible]
[illegible] بر مسلمانان [illegible] بسیار بر ایشان [illegible] ایشان را در آن [illegible]
کنیم ایشان را اندر آن تا امام خویش را بکشتند [illegible] مع الله احدا
ومن یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا وان المساجد لله فلا تدعوا
و هر که اعراض کند از یاد کرد خدای خویش فرو برد ویرا اندر عذاب دشخوار و حقا مسجدها خدای راست نخوانید با خدای کسی دیگر هیچ

یعنی مخالف باشیم سعید بن جبیر گوید که جنیان گفتند چگونه آییم اندر مسجدها و با تو نماز کنیم
دور باشیم ازین آیت فرود آمد که اندر مسجدها شرک میارید خنانک جهودان و ترسایان
آورده‌اند و حسن بصری گوید مساجد جمله زمین میخواهد که زمین همه مسجد است مسلمانان را و گروهی
گفتند هفت اندام بدین اعضا میخواهد که بدان سجده کنند جمع مسجد بفتح جیم و گروهی گفتند
معنی آنک همی گوید فلا تدعوا مع الله احدا آنست که اندر مسجد هیچ چیز مگوئید و تجارت مکنید
و از برای ملکی و شغلهای خویش را با مسجد مبرید و جز از عبادت خدای روی کرده هیچ چیز دیگر مکنید
اندر مسجدها وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا
و چون برخاست بنده خدای یعنی محمد علیه السلام همی خواند وی را و همی گفت لا اله الا الله خواستند پریان که بر یکدیگر
افتند از حرص بروی سعید بن جبیر گوید که این از قول گروهی جنیان است که با قوم خویش شدند
خبر دادند ایشان از حرص مسلمانان بر قرآن پیغامبر علیه السلام و گفتند این خبر است از
صفت جن و انس که خواستند که حال وی باطل کنند خدای تعالی الا آن بنمود نوره
قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا
رَشَدًا گفت پیغامبر من همی خوانم خدای خویش را و شریک نخوانم بدو بیکی نکو نتوانم که شما را هیچ زیان کنم
و نه هیچ هدایت فرستم قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا
بگو هرگز مرا فریاد نرسد از خدای هیچ کسی و نیابم از دون وی و هیچ پناهگاه و این
آن بود که کافران بیامدند و گفتند کاری عظیم آوردی و با همه خلق دشمنی همی کنی ازین باز گرد تا ما
ترا نگاه داریم و از بعد بالاها زنهار دهیم خدای عزوجل فرو فرستاد — بلا
إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ
هر که عاصی گردد خدای را و رسول وی را خود وی را بود آتش دوزخ
و بتوانم مگر تبلیغ از خدای هدایت و ضلالت بخدای است و از رسالتهای وی تو رسانم

خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ
جاودان اندران بمیشد تا چون ببینند آنچ وعده کنند ایشان را از عذاب اندوزخ که بدانند که کیست
نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا قُلْ إِنْ أَدْرِي [گفت ندانم] أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ قیامت
ناصر و بضعیف تر است و کمتر است عدد وی نزدیک است آنچ وعده همی کنند شما را از عذاب ر
أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ
و یاد کند اندر خدای من غایتی که مدت آن دراز باشد و دانا تر است بغیب یعنی بآنچ ازان چیزی که و ما نتوانیم مگر آن کسی که پسندیده باشد از رسولان که
مانده‌ایم و کس را مطلع نکند
وی را مطلع کرد اند یَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا پیش پیش وی که از رسل نگاه
باید خواهد که بداند از پیش و از پس وی از فرشتگان که وی را نگاه دارند و غیب بود بیرون شد
ایشان بران مطلع نکرد و نه و کاهنان خویش را نگوید مقاتل گوید هرگاه که خدای عزوجل رسولی را
بفرستادی ابلیس بصورت جبرئیل آمدی و چیزی که با وی سخن گوید خدای عزوجل چند فرشتگی
رسولی فرستیدی فرشتگان پیش و پس را بفرستادی تا وی را نگاه داشتندی و شیاطین را از وی
براندندی چون شیطانی اندر صورت فرشته بیامدی گفتندی این شیطان است از وی بپرهیز و
چون فرشته بیامدی گفتندی رسول خدای است — و بالله التوفیق
لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا
تا بداند رسول که تبلیغ کرده اند فرشتگان بوی رسالات خدای را و آنچ نزدیک ایشانست و دانسته است هر چیزی را ایشان و محیط گشته است
سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
بدانک این سورت مکی است مگر ازانجا که همی گوید إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ تا آخر دو آیت سورة و ابتدا دیگر بیست آیت
اندر عدد کوفی و مدنی و نوزده اندر عدد بصری و کلماتش دویست و هشتاد و پنج
است و حروفش هشتصد و سی و شش است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که

برخواند سورة المزمل دفع کند خداوند تعالی عسرت از وی اندر دنیا و آخرت آن کی
یا ایها المزمل ای آنک تو جامه اندر خود پیچیده عایشه را پرسیدند که آن جامه
چه بود گفت چادری بود بالای آن چهارده ارش نیمی بر من بود و نیمی بر پیغامبر علیه السلام وی
نماز همی کرد و آن خز بوده نه قز و نه ابریشم پشم و موی بود اندر یکدیگر بافته سدی گوید
معنیش اینست که همی گوید یا صفة برخیز و نماز کن و عکرمه گوید این مزمل است بفتح میم
و معنیش اینست ای آن کسی که بر تو نهاده اند و اندر تو پوشیده اند این کارها را و فرمانها را برخیز
و چنان گفته اند که و برا مزمل و مدثر آن وقت خواند که هیچ چیز از رسالات تبلیغ نکرده بود و برا فرمود که
نماز کن گفت قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه
برخیز شب مگر اندک اندازه نیمه آن و یا کاهان از آن اندکی تا مقدار سه یک
مخیر یکی میان این هر سه کیا کردیم و چون این آیت فرود آمد پیغامبر نماز همی کرد و اصحاب وی
هم چنان نماز همی کردندی چه هیچ یکی از ایشان ندانستی که سه یک یا نیمی یا دو بهر چند از شب گذشته بود
و همه شب نماز کردی از بیم آنک فرمانی ازوی در گذرد تا آنگاه که پایهای ایشان بیاماسید و گونهاء
ایشان متغیر گردید خدای عز و جل بر ایشان رحمت کرد و از ایشان تخفیف کرد و آن را منسوخ کرد و این
بآنک گفت علم ان سیکون منکم مرضی و میان آنک فرود آمد تا آن که بسوره سالی بر آمد چنین گفته
است ابن عباس و سعید بن جبیر ده سال و مقاتل گوید این بمکه بود پیش از آنک پنج نماز واجب بود
چون پنج نماز واجب شد این منسوخ کرد و عایشه رضی الله عنها گوید که پیغامبر علیه السلام
حصیری بجه فرو کردی تا وی بر آن نماز شب کردی چون بدانستند مردمان فراهم آمدند چون پیغامبر
علیه السلام آن دید ترسید که آنگه آن بر ایشان واجب کنند و ایشان ننجح همی کردند تا با آن بیرون شد
پیغامبر علیه السلام بیرون آمد و گفت آن چیز تکلف کنید که طاقت آن دارید که خدای را از ثواب

دادن ملال

دادن ملال نگیرد و لکن شما را از کار کردن ملال گیرد و بهترین کارها دایم ترین است
و اگر چه اندک بود خدای عز و جل فرو فرستاد یا ایها المزمل قم اللیل الا قلیلا و آن بر ایشان
واجب کرد تا بود که یکی از ایشان رسنی فرو آویختی و دست اندر آن زدی تا آن نماز بپای
همی داشتی چون خدای عز و جل آن رنج بر ایشان دید و آن جهد از ایشان اندر جستن رضای
وی آن از ایشان بر داشت و فرو فرستاد ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من
و تطوع کرد پس از آنک فریضه بود و برا فرمود که ایدر آن نماز قرآن خواند و گفت
و رتل القرآن ترتیلا
و مفصل بکن قرآن اندر حال خواندن
و تبیین کن خواندن چنانک اندر دنیا
انا سنلقی علیک قولا ثقیلا
و ما وحی کنیم بتو قرآن گران است
ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا
و خواب بر آید از ساعتها شب آن سخت تر باشد از روی موافقت دل و سمع و بصر و زبان و عمل و آگر و طأ خوانی معنی آن بود که سخت
تر بود بر مصلی آن برخاستن عایشه را پرسیدند که آن کسی که از اول شب قیام کند آن ناشئة
اللیل باشد گفت نه ناشئة اللیل آن بود که از پس خواب برخیزد و علی ابن الحسین نماز کردی میان
مغرب و عشا و گفتی اینست ناشئة اللیل ابن عباس گوید که نماز ایشان از اول شب بودی
و آن از بهر آن گفت او را اشد وطأ یعنی اولیتر که طاقت دارند از بهر آنک آن کسی که بخفت
نداند که از خواب اندر آید یا نه ان لک فی النهار سبحا طویلا و اذکر اسم ربک و تبتل
الیه تبتیلا و هم تر است اندر روز فراغتی دراز شدن و آمدن را و خفتن و تسبیح شدن بود

تر ترتیلا بکر حرف و آیات را بیان کن پیغامبر علیه السلام گفت خداوند قرآن را گویند روز قیامت بخوان و بر رو چنانک بخواندی در دنیا که منزلت تو آخر آیتی است که بخوانی
وی گفته است این آیت بزرگ است بر زبان سبک است و هر چه در ترازو و گفته اند معنی ثقیلا آن است که ثقیل است عمل کردن به احکام و گفته اند اندر وی حلال و حرام است و گفته اند ثقیل است بر منافقان
و گفته اند یک باب است و باب داشتن و گفته اند که رسول علیه السلام کس آمدی جبرئیل اندر شب سرما عرق روان شدی

وياد كن خداى خويش را بتعظيم و توحيد خالص شو ويرا خالص شدنى يعنى منقطع شو
باوى از اغيار دوى رب المشرق والمغرب لا اله الا هو فاتخذه وكيلا
اوست خداى مشرق و مغرب نيست هيچ خداى مگر وى بگير ويرا بوكيلى
واصبر على ما يقولون واهجرهم هجرا جميلا وذرنى والمكذبين بگذار مرا با آن كسانى كه تكذيب كنند
وصبر كن بر آنچه ميگويند و ببر از ايشان بريدنى نيكو و اين منسوخ است
اولى النعمة ومهلهم قليلا ان لدينا انكالا وجحيما وطعاما ذا غصة
خداوندان نعمت و مهلت ده ايشانرا اندكى و اين اندر [illegible] است وخوردنى گلوگير
ايشانرا بندهاى بزرگ يعنى اندر حضرت ما و آتشى بزرگ و طعامى كه اندر گلو آگنده شود
وعذابا اليما يوم ترجف الارض والجبال وكانت الجبال كثيبا مهيلا
وعذاب دردناك سخت آن روز كه بجنبد زمين وكوهها پاره كرده شوند و باشند كوهها ريگ ريزان
انا ارسلنا اليكم رسولا شاهدا عليكم كما ارسلنا الى فرعون رسولا
ما فرستاديم بر شما رسولى يعنى پيغامبرى گواه بر شما چنانكه فرستاديم بفرعون رسولى
فعصى فرعون الرسول فاخذناه اخذا وبيلا فكيف تتقون ان كفرتم
وعاصى شد فرعون رسول را فرا گرفتيم ويرا گرفتنى سخت و چون بپرهيزيد اگر كافر شويد
يوما يجعل الولدان شيبا [illegible]
بدان عذاب روزى كه كودكانرا پير [illegible]
اولاد مشركان را [illegible] السماء منفطر به كان وعده مفعولا ان هذه تذكرة
و آسمان بشكافد آن روز وعده وى [illegible] و اين آيتها [illegible] پندى است
فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا ان ربك يعلم انك [illegible]

وخفضا [illegible]

و خود خداى تو داند كه تقوم ادنى من ثلثى الليل ونصفه وثلثه وطائفة
تو بر خيزى نزديكتر از دو بهره شب و نيمه آن و سيك آن وگروهى
من الذين معك والله يقدر الليل والنهار علم ان لن تحصوه فتاب عليكم
از آنكه با تو اند [illegible] وخداى تقدير كند شب و روز را داند كه طاقت ندارند قيام شب
بر شما فاقرؤا ما تيسر من القرآن [illegible] علم ان سيكون
[illegible] منكم مرضى وآخرون يضربون فى الارض يبتغون
داند كه باشند از شما بيماران وگروهانى كه [illegible] اندر زمين [illegible]
من فضل الله وآخرون يقاتلون فى سبيل الله فاقرؤا ما تيسر منه واقيموا الصلوة
از فضل خداى و ديگرانى كه [illegible] جنگ كنند اندر راه خداى بر خوانيد آنچه آسان شود از آن و بپاى داريد نماز
وآتوا الزكوة واقرضوا الله قرضا حسنا وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه
و بدهيد زكوة و وام دهيد خداى را وامى نيكو و هرچه تقديم كنيد تنهاى خويش را از خير بيابيد آنرا
عند الله هو خيرا واعظم اجرا واستغفروا الله ان الله غفور رحيم
نزد خداى آن بهتر [illegible] و بزرگتر مزد [illegible] و آمرزش خواهيد از خداى
كه آن خداى آمرزگار است و رحيم وعلما گفتند اندرين كه ميگويد وآخرون
يضربون فى الارض يبتغون من فضل الله وآخرون يقاتلون فى سبيل الله
دليل است بر بزرگى آن كسى كه كسب كند از حلال وانرا نفقه كند بر عيال خويش كه
آنرا برابر كرده است با قتال اندر سبيل خداى ابن مسعود گويد هر كسى كه
چيزى بخرد از شهرهاى مسلمانان [illegible] صابر و محتسب بود
وانرا [illegible] بفروشد ويرا منزلت شهدا باشد

يا على [illegible] يا على
يا حسن يا حسين

سورة المدثر

این سوره مکی است و آیتهایش پنجاه است و شش است اندر عدد کوفی و بصری و مدنی
وکلماتش دویست و پنجاه و پنج است و حروفش هزار و ده است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام
گفت هر که برخواند یا ایها المدثر ویرا ده حسنه بدهند بعدد هر که تصدیق کرد محمد را علیه السلام
و تکذیب کرد ویرا

بسم الله الرحمن الرحیم

جابر بن عبد الله روایت کند از پیغامبر علیه السلام

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ
ای آنکه بپوشیده جامه برخیز بترسان خلق را و خدای خویش را بزرگ دار
گفت مجاور نشسته بودم اندر حرا چون از آن جوار بپرداختم از کوه فرو آمدم چون اندر میان وادی رسیدم
ندا کردند مرا از دست راست و از دست چپ و از پس و پیش بنگرستم هیچ کس را ندیدم آنگه بر آسمان نگرستم
فرشته را دیدم که بر کرسی نشسته میان آسمان و زمین بیم از آن در دل من شد آمدم نزدیک خدیجه
وگفتم مرا بپوشید بجامه و بر من ریزید آب سرد خدای عالم فرو فرستاد يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ
وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ و جامهٔ خویش پاک بکن ابن عباس گوید یعنی آنرا با میوش و تن
بدان غدر و معصیت کنی و گروهی گفتند ثیاب اینجا بمعنی دل است یعنی دل خویش پاک کن
از همه چیز جز از خدای است و گروهی گفتند ثیاب بمعنی اهل است یعنی ایشان را صیانت کن
از همه ناشاید و طاوس گوید معنیش آنست که جامهٔ خویش کوتاه بکن تا از کبر
راه کوتاه باشد و دور و گروهی گفتند خوی خویش نیکو بکن وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ
و عذاب را هجر کن یعنی آن چیز را که عذاب واجب کند و گروهی گفتند بتان را
هجر کن و گفته اند که دوستی دنیا از دل بیرون کن که دوستی دنیا سر همه خطاهاست
وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ و منت منه از بهر استکثار گروهی گفتند که
چیزی مده کسی را بدان که ترا بیشتر باز دهد و این پیغامبر را علیه السلام بود خاص

وگفته اند هست

وگفته اند منت منه بطاعتی که بجای آری که اینکار آن ایجاب کند و بیش و کم [illegible]
تا پیش تو اندک آید وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ و خدای را صبر کن با رنج تو و [illegible] امر و
نواهی و جنگ کردن با عرب و عجم فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ چون دردمند اندر صور
فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ذَرْنِي
آن روز روزی بود دشوار بر کافران نه آسان بگذار مرا
وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا
با آن کسی که آفریدم ویرا تنها اندر شکم مادر بی مال و فرزند و دادم ویرا مال [illegible] و این اندر
ولید بن المغیره فرود آمده است که ویرا اندر قوم وجیه خواندندی
و معنی ممدود بسیار است چنانک اندر افزون باشد چون تجارت و زرع و ضرع مجاهد گوید مال
ممدود صد هزار دینار بود قتاده گوید چهار هزار دینار بود سفیان ثوری گوید هزار
هزار دینار بود و گفته اند مال وی زمینی بود ابن عباس گوید نه هزار مثقال سیم
داشت مقاتل گوید ویرا بستانی بود بطایف میوه [illegible] اندر تابستان و زمستان
وَبَنِينَ شُهُودًا و فرزندانی حاضر با وی اندر مکه غایب نشدندی از وی سعید بن جبیر گوید
سیزده بودند و گفته اند ده و گفته اند ولید بن ولید و خالد بن ولید و عمارة
ولید و هشام بن ولید و قیس بن ولید از ایشان سه مسلمان گشتند خالد
و هشام و عمارة و گفته اند چون این آیت فرود آمد مال و نعمت وی اندر نقصان شد تا آنگاه که هلاک شد
وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَّا
و بسط کرده ام ویرا عیشی نیکو بسط کردنی [illegible] که بیفزایم ویرا اندر آن نعمت و افزایم
طمع وی [illegible] و گفت [illegible] إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا [illegible] آیات ما را معاند

سَأُرْهِقُهُ صَعُودًا و بتکلیف کنم ویرا سختی از عذاب و از پیغامبر علیه السلام خبر آمده
است که صعود کوهی است اندر دوزخ که یکی از اهل دوزخ هفتاد خریف بر هیچ گشته تا بر سر آن
رسد هرگه که دست بروی نهد دست بگدازد و هرگه که دست از آنجا برگیرد دستش بجای شود و چون
بر سر آن رسد بیفتد و بزیر آید إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ که وی اندیشه کرد و اندر
خویشتن تقدیر کرد و آن آن بود که چون خدای عزوجل فرو فرستید بر پیغامبر علیه السلام حم تنزیل الکتاب من
الله العزیز الحکیم تا آنجا که گفت والیه المصیر پیغامبر علیه السلام برخاست و اندر مسجد شد و آن بخواند
ولید بن المغیره بوی نزدیک بود و آن بشنید چون پیغامبر صلی الله علیه بدانست که وی بشنود دیگر
بار از آن اعادت کرد ولید بن مغیره رفت بمسجد بنی مخزوم و گفت بخدا که من اکنون شنیدم از محمد
سخنی که آن سخن جن است و نه سخن انس است و اندرو حلاوت و طراوتی است و آخر دوز سخنه
بالاتر باشد هیچ چیز از وی بالاتر نشود آنگه شد تا سرای خویش قریشیان گفتند ولید بن المغیره
صابی گشت و اکنون همه صابی گردند همه قریش صابی گردند و برادرزاده قریش خواندندی بوجهل
گفت من بس نیم و برا کفایت کنم و آمد بنزدیک ولید بن المغیره و بنشست اندوهگین ولید گفت ویرا چه
بوده است برادرزاده اندوهگین می باشی گفت چون اندوهگین نباشم که همه قریش میگویند که تو سخن محمد
نکوش کرده و بنزدیک ابن ابی کبشه یعنی محمد علیه السلام و ابن ابی قحافه همی شوی تا از فضل طعام
ایشان بیابی ولید خشم گرفت و گفت همه قریش ندانند که مال من از مال همگان بیشتر است
و فرزندان من از فرزندان همگان بیشتر است و محمد و اصحاب وی طعام کی سیر خورده اند تا از فضل
بود که بگیرم پس ولید برخاست با بوجهل و آمد با مجلس قوم خویش و گفت چه گویید محمد دیوانه
است هرگز دیده بود که وی دیوانه گشت گفتند نه گفت چه گویید وی کذاب است هرگز هیچ دروغی بروی
دیده گفتند نه که ویرا امین خواندندی از پیش پیغامبری از راستی که سخن وی بود گفتند چه گویید

وی کاهن

74

وی کاهن است چه گویید هرگز دیده کم وی کهانت کرد گفتند نه گفت شاعر است هرگز دیده کم وی شعر گفت
گفتند نه مردمان قریش گفتند ولید را پس چیست وی اندیشه کرد آنگه بنگریست و روی فراهم کشید
و گفت نیست مگر جادویی بینید که جدا میکند میان زن و شوهر و برادر و فرزند وی جادو کار است
و آنک پیغامبر گوید برسته از خدای عزوجل اندر حق وی فرو فرستاده اند فکر و قدر وی بیندیشید از کار
محمد و قرآن و تقدیر کرد اندر خویشتن تا چه تواند گفتن
فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ
لعنت باد بر وی چون تقدیر کرد و این طریق انکار و توبیخ است که گوید
وَبَسَرَ ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ فَقَالَ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ گشته
روی درهم کشید آنگه برگردید و استکبار کرد و گفت نیست این که محمد همی خواند مگر جادویی که از پیشینگان
إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ سَأُصْلِيهِ سَقَرَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ
نیست این مگر قول بشر فرو آورم ویرا اندر توش دوزخ
لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ نه گذارد از دوزخیان هیچ کس را نه از هلاک کند و نه گذارد ایشان
هیچ آنگاه که ایشان را اعادت کنند و هرگز دوزخ را هیچ ملال و فترت نباشد لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ
بگدازد روی سیاه کنند بشرت مردمان را یعنی گوشت ایشان را و گفته اند بدیدار آید ایشان را و لعنت اند
ظاهر کنند تا ازو ببینند عیان چنانکه گفت وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ
عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ و بر دوزخ بود نوزده زبانیه
یا نوزده نقیب یا نوزده فرشته هیچ خواهد و چون رواست که یک فرشته
خلق بالند چون ملک الموت که همه خلق را جان بر دارد چرا روا نباشد که نوزده فرشته موکل باشند
بر عذاب دوزخ از خلق و اندر خبر آمده است که پیغامبر علیه السلام گفت اندر صفت خازنان دوزخ

که جشم ایشان همچنان باشد چون برق و دهنها ایشان چنان باشد که تلغها و بزرگ
موی هیچ کسشند و یکی را از ایشان چندان قوت بود که جن و انس را بود و یکی از ایشان امتی
را فرا پیش گیرد و میراند و کوهی بر گردن وی بود ایشان را اندر دوزخ افکند و ان کوه بر ایشان افکند
ضحاک گوید چون این ایت فرو امد بو جهل مر دمان قریش را گفت همی شنوید که ابن ابی کبشه
جه همی گوید گوید خازنان دوزخ نوزده اند و شما شجاعان بیند ده تن از شما از یک تن عاجز
نباشد ابو الاسود حارث بن کلده الجمحی حاضر بود گفت من کفایت کنم هفده از ایشان ده را بر پشت
گیرم و هفت را بر شکم شما دو را کفایت کنید خدای عز و جل فرو فرستید
وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً
و نکردیم اصحاب دوزخ را یعنی خازنان ایرا مگر از جمله فرشتگان نه از جمله ادمیان
و مر فرشته را غلبه نتوانند کرد از شما وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا
و نکردیم شمار عدد ایشان مگر از بهر انک فتنه بود انکسانی را که کافر شده اند یعنی کروان [illegible] کنند
و با هم گویند ما شغل ایشان کفایت کنیم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
و بیقین بدانند انکسانی که ایشان را داده اند کتاب از پس انک نبشته است اندر توریة و انجیل که
ایشان نوزده اند وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا و بیفزاید ان کسانی که ایمان اورده اند
ایمان وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و اندر شک نیفتند انکسانی که داده اند ایشان را کتاب و مومنان را و تا گویند انکسانی که
اندر دل ایشان نفاقست چنین گفته اند بیشتری از مفسران و حسین بن الفضل گوید که این
سورة مکی است و اندر مکه منافقان نبوده اند البته و برین مرض نه جاهد نه نفاق
و همچنان بی راه کرده اند خدای
وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ و کافران چه خواسته است خدای بدین مثل

من یشا

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ
و نداند جنود خدای را مگر او
انرا که خواهد و راه نماید انرا که خواهد و بو اند مقاتل گوید این جواب بو جهل را از انک
گفت محمد را علیه السلام بیش از نوزده یار نیست وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ
و نیست ان یعنی دوزخ پندی مر دمان را ابن عباس گوید که پیغامبر علیه السلام غنیمتها [illegible]
قسمت همی کرد جبرئیل علیه السلام بنزدیک [illegible] بود فرشته [illegible] و گفت خدای [illegible]
پیغامبر علیه السلام بپرسید از جبرئیل علیه السلام که این که بود گفت این [illegible] بود و [illegible]
ولکن من فرشتگان خدای را دانم و میکائیل علیه السلام گفت با بسیار فرشتگان اسمان چندانست گفت دوازده
سبط هر سبطی عدد تراب كَلَّا وَالْقَمَرِ وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ
حقا سوگند همی یاد کند بماه و شب انگه که سیاه شود و صبح انگه که روشنی گیرد
إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ
که سقر یکی است از کارهای بزرگترین ترساننده است خلقان را انکسی را که خواهد از شما که فرا پیش
اید اندر طاعت و باز پس ماند اندر معصیت و این وعید است ایشان را چنانک فمن شاء
فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ إِلَّا أَصْحَابَ
الْيَمِينِ هر تنی که بان کسب کرده باشد گرو باشد نا شمار عمل خویش باشد مگر اصحاب یمین را که
با ایشان شمار نکنند و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید که اصحاب الیمین اطفال مسلمانان
باشند و گروهی گفتند جمله مسلمانان باشند که هرچند که با ایشان شمار کنند گرفتار نشوند
بر دوام و گفته اند علما باشند و گروهی گفته اند که ان کسانی باشند که اعتماد بر کسب عمل خویش
نکنند بل اعتماد بر فضل خدای کنند لاجرم هر بکسب مرهون نکنند و گفته اند اصحاب
الیمین ان گروهانی اند که مبارک باشند و خدای وند خویش را مخالفت نکنند

فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا
اندر بهشتها همی پرسند مجرمان چه آورده است شما را اندر دوزخ گفتند
لم نک من المصلین ولم نک نطعم المسکین وکنا نخوض
نبودیم از نمازکنان و طعام ندادیمی مسکین را و خوض همی کردیمی
مع الخائضین وکنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا
اندر باطل با آن کسانی که خوض همی کردند و تکذیب همی کردیم بروز قیامت تا بیامد ما را
الیقین فما تنفعهم شفاعة الشافعین
مر گفت خدای تعالی سود ندارد ایشان را شفاعت شفیعان
شفاعت از دوزخ بیرون آرند چنانک پیغامبر علیه گفت بود از اهل بهشت کسی بروز
قیامت ای بار خدای فلان کس مرا اندر دنیا شربتی آب داده است فرمان آید که برو
و او را از دوزخ بیرون آر و نیز پیغامبر علیه السلام گفت مرا بود از امت من کسی را
شفاعت اندر بهشت بیشتر از عدد بنی تمیم و ربیعه و مضر
فما لهم عن التذکرة معرضین کانهم حمر مستنفرة فرت
چه بوده است ایشان را از پند پذیرفتن معرضان اند چنانکه گوئی ایشان خران اند
من قسورة بل یرید کل امرئ از شیر بل همی خواهد هر مردی
منهم ان یؤتی صحفا منشرة
از ایشان که بدهند او را کتابهای بازکرده
کلا بل لا یخافون الآخرة نه چنانست که ایشان
همی خواهند بل نترسند از عذاب آخرة و نیز روا بود که کلا اینجا بمعنی حقا بود کلا هر جا که

باشد بر دو معنی کرده اما بمعنی لیس بود و اما بمعنی حقا
کلا انه تذکرة فمن شاء ذکره وما یذکرون
حقا که آن یعنی قرآن تذکرتی است هر که خواهد یاد کند آن را و یاد نکنند
الا ان یشاء الله هو اهل التقوی واهل المغفرة
مگر که خدای خواهد که وی اهل آنست که بپرهیزند از معصیت و سزاوار آنست
بیامرزد بندهٔ من و اگر نکند هم سزاوارم که بیامرزم وی را   سورة القیامة
این سوره مکی است و ابتدای وی چهل است اندر عدد کوفی و سی و نه اندر عدد بصری و مدنی و کلماتش
صد و نود و نه است و حروفش ششصد و پنجاه و دو است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام
گفت هر که بخواند سورة القیامة گواهی دهم و جبرئیل وی را روز قیامت که وی مؤمن است
و مؤمن بود بروز قیامت و روی وی درخشان باشد بر جهالة روی خلائق روز قیامت
بسم الله الرحمن الرحیم
لا اقسم بیوم القیامة ولا اقسم بالنفس اللوامة
لا صلت است و معنیش آنست که سوگند همی یاد کنم بروز قیامت و اهوال آن و سوگند
قول آن کسی را بود با شرک انکار همی کند آن چیزی را که تحقیق آن را بود چنانک گوید لا و الله
فعلت کذا و کذا و عکرمه گوید نفس اللوامة آن نفس است که ملامت همی کند
خویشتن را مطیع گوید چرا طاعت بیفزودم و عاصی همی گوید معصیت چرا کردم حسن بصری
گوید بر نفس مؤمن را همی خواهد که همواره با خویشتن عتاب همی کند که فلان سخن
چرا گفتی و فلان چیز چرا خوردی و فلان کار چرا کردی و چون کافر و فاجر که همی رود
بیشی ایر چنانک چنان همی داند و با خویشتن عتاب و حساب نکنند و مقاتل گوید بیی

نفسی بحاهی و بعضی منافق را بعضی خواهد کرد خویشتن را ملامت کند اندر قیامت و گوید یا حسرتا
علی ما فرطت فی جنب الله ایحسب الانسان الن نجمع عظامه ای هیچ پندارد
مردم کافر که ما جمع نکنیم استخوانهای وی هر چند پراکنده و ریزیده باشد و این اندر عدی بن
ربیعه فرود آمده است داماد اخنس پیغامبر علیه السلام گفت اللهم اکفنی جاری السوء
و این آن بود که عدی گفت یا محمد مرا خبر ده از قیامت و از حال آن پیغامبر علیه السلام وی را خبر داد
گفت اگر من این روز بینم ترا تصدیق کنم او خدا جمع کند استخوانها خدای عز و جل فرو فرستاد
این آیت و گفت بلی قادرین علی ان نسوی بنانه بلی قادریم بر آنکه راست بکنیم
انگشتهای وی اندر حال اعادت چنانکه است که هیچ کو بر ما قادریم بر بیشتر از آن که عدی هیچ گوید
و اندیشیم که توانیم که استخوانهای خردک اندر انگشتها باشد بیابیم یا کمی آوریم بر راستی بر آنکه
استخوانهای بزرگ بیابیم گرد آوریم اولیتر که قادر باشیم و گفته اند ما قدریم بر آنکه انگشتها
دست و پای راست کنیم مصمت کرده انیم یکی پاره چنانک خفاشتر باشد و حافر ستوران باشد
و کیلی ما انگشتهای وی برکنده اعزیز ترا قبض و بسط تواند کرد و خلقت وی بنیکو بیافریدیم
بر ابتدا چرا نتوانیم که اعادت کنیم بل یرید الانسان لیفجر امامه اندر پیش
بل هیچ خواهد که مردم بر معصیت باشد اندر باقی روزگار خویش و توبه نکند و گفته اند قیامت که
وی راست انکار کند یسئل ایان یوم القیامه فاذا برق البصر و خسف القمر
هیچ پرسند که کی باشد قیامت آنکه خدای عز و جل نشان پدید آرد که کی باشد و گفت متحیر گردد چشم و تاریک گردد ماه
وجمع الشمس والقمر جمع کنند آفتاب و مهتاب چنانکه یاد کرده ایم قصه ایشان و گفته اند ایشان را جمع کنند
آنکه که نور هر دو بشود یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر الی
گوید آدمی آن روز کجاست گریختن گاه حقا که نبود پناهگاه آن روز هیچ

ربک یومئذ المستقر ینبؤا الانسان یومئذ بما قدم واخر
با خدای تو بود آن روز قرارگاه همه خلایق خبر دهند مردم را آن روز با هرچه تقدیم کرده باشد
از طاعت و آنچه تضییع کرده باشد از عبادت و گفته اند با آن چیزی که باز پس گذاشته باشد
ورثه را از حلال و حرام و گفته اند بدان رسم بد که آورده باشد و بدان کار کرده باشند از پس وی
بل الانسان علی نفسه بصیره بل مردم بر تن خویش حجتی است و گواه چون گواه
گویها بمعنی مبالغت بود یعنی روز قیامت که جوارح وی بر وی گواهی دهند
ولو القی معاذیره و اگرچه بیار آرد روز قیامت عذرهای خویش که بر باید باکی جوالق
هیچ کتند و بدان که جبرئیل علیه السلام قران بر پیغامبر صلی الله علیه آورد اندی هنوز از آیت
نبرده هنوز بودی که وی ابتدا کردی و با وی بخواندی از بیم آنک نباید که فراموش کند
خدای تعالی فرو فرستاد ولا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیک وحیه و فرو فرستاد
سنقرئک فلا تنسی و فرو فرستاد لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه وقرآنه
مجنبان بدان زبان خویش را تا شتاب کنی بدان که بر ماست جمع کردن آن اندر دل تو و خواندن
آن از بهر تو تا آنگه که یاد گیری و بر تو آسان کنیم یاد گرفتن آن
فاذا قراناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه کلا بل تحبون
چون بر خوانیمها آن را متابعت کن خواندن آن را یعنی احکام که اندر وی است
العاجله وتذرون الآخره وجوه یومئذ ناضره الی ربها ناظره
دنیا را و هیچ بگذارند آخرت را و رویها بدان روز درفشان و بخدای خویش نگران خدای
عز و جل آن را روشن کرده اند باشد از شادی نگرستن بوی و همه مفسران

ثم ان علینا بیانه یعنی پس بر ماست بیان احکام ... و حلال و حرام ... دوزخ ...

از ابن عباس تا این وقت که رسید این آیت را روءیت تاویل کرده اند و اندر دعا دعا کنود اهل امت
از پیغامبر علیه السلام که وی گفت اسالک النظر الی وجهک والشوق الی لقائک
من غیر ضراء مضرة ولا فتنة مضلة ابن عمر گوید که پیغامبر علیه السلام گفت منزل کمترین
کسی از اهل بهشت آن بود که بنگرد فراخ زنان و ازواج و نعمت خویش چندانک هزار ساله
راه بود و گرامی ترین کسی از اهل بهشت آن بود که بخداوند تعالی بنگرد بامداد و شبانگاه آنگاه
بر پیغامبر علیه السلام برخواند وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و جابر گوید که پیغامبر
علیه السلام گفت خداوند تعالی تجلی کند مر مشتاقان تا ویرا ببینند و بسجود اندر افتند گوید
سر بردارید که این روز عبادت نیست و شاید که نظر اندرین آیت بمعنی انتظار بود
زیرا که هرجا که ذکر وجه بود والی بود آن نبود الا بمعنی رویت چنانک شاعر گوید
نظرت الی من حسن الله وجهه فیا نظرة کادت علی وامق تقضی و دیگر آنک
منتظر را عیش صافی نبود و نعمت بهشت همه موجود بود منتظر نبود و حمل این آیت بمعنی
انتظار خلاف نص پیغامبر بود علیه السلام اندر تفسیر این آیت چنانک یاد کردیم و عطیه
العوفی جمع کرده است میان هر دو آیت و گفته است ینظرون الی الله ولا تحیط بهم
ابصارهم فرا خدا نگرند و جز ایشان محیط نا کرده بود از عظمت خدا یعنی از بهر آنک ویرا نهایت
نیست و جبار عالم ایشانرا بیند و چشم وی محیط کرده بایشان یعنی از بهر آنک گفت لا تدرکه
الابصار وهو یدرک الابصار ووجوه یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة
و رویها آن روز سیاه و متغیر باشد فراهم کشیده داند که وی بجای هند کرده کاری که بشکند
ازان
وی شکسته شود یعنی ویرا اندر دوزخ خواهند کردن کلا اذا بلغت التراقی وقیل من راق

حقا چون نفس ایشان رسد زیر گلو گاه ایشان اندر وقت جان کندن و گویند هست کسی که
ویرا افسون کند و یا طبیبی که ویرا دارو کند ازان هیچ سود ندارد و گویند فرشتگان رحمت و فرشتگان
عذاب گرد وی ایستاده باشند خصومت همی کنند تا که برد روح وی ا لست که هیچ گوید و قیل
من راق وظن انه الفراق و بداند که آنست فراق یعنی آنک جان کندن باشد هیچ فراق
وازان بتر باشد اندر جهان تلاق انس گوید پیغامبر علیه السلام گفت بنده با سکرات مرگ هیچ کوشد و
مفاصل وی بر یکدیگر سلام همی کنند و یکدیگر را بدرود همی کنند و همی گویند یکدیگر را سلام بر تو باد که
جدا شدیم از یکدیگر تا روز قیامت والتفت الساق بالساق و بر پیچد ساق بر ساق
ابن عباس گوید رضی الله عنه آخر دنیا با اول آخرة پیوسته است و کار آخرت اندر پیوسته و فرشتگان
کفن جان وی از یکدیگر جدا همی کنند و از یک سوی همی برند و گفته اند ساق تن وی با ساق اندر کفن با هم رسد
و گفته اند این صفت حال سکرات مرگ است که هر دو پای بر یکدیگر همی پیچاند از سختی حال خویش
و گفته اند ساق اندر زبان عرب سختی باشد و اندر آن وقت ویرا سختیها بسیار فراهم رسیده
باشد چون مفارقت وطن و مفارقت دنیا و اندوه زن و فرزند و اندوه اینجا فرا پیش
علو وی بود و از گور و قیامت و رسیدن بهمه حق فی حکم بوستان خدای عز و جل است ایچ گوید
والتفت الساق بالساق الی ربک یومئذ المساق با خدای تو بود آن روز مساق
و فرشتگان روح ویرا ابخار سانند که وی خواهد اند خدای تعالی صفت بابو جهل یاد کرد و گفت
فلا صدق ولا صلی ولکن کذب وتولی ثم ذهب الی اهله یتمطی
نه رسول مارا تصدیق کرد و نه نماز کرد مارا و لکن تکذیب کرد و اعراض کرد و شد بانزدیک خویش و تبختر همی
کرد و تمطی آن باشد که بتبختر همی رود و پشت همی جنباند چنانک عادت بنی مخزوم بود و آن مذموم
است اندر شریعت و هی توصف و این بر سبیل وعید گفت ویرا اکالد و عیدی بر پی و عید نیز و گفت

أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ یعنی تو سزاوارتری بوی که وی
اولیتر است ترا این عذاب اولیتر آنکه بازگفت بیادت تاکید گفتند اولی ای لک الشر فاحذره
و گروهی گفتند مقلوب است از ویل و معنیش آنست که ویل بر تو باد اندر زندگانی و اندر مرگ و اندر
دوزخ و اندر قیامت چهار ویل و چون این آیت فرود آمد پیغامبر علیه السلام جامه بوجهل بگرفت اندر بطحا
و آنگه گفت می … بگفت یا محمد تو و خدای تو با من هیچ نتوانید کرد که من عزیزترین آن کسانم که
اندر میان این دو کوه بروند و نیز گفت اگر من بدانستم که محمد رسول خدای است سه غلامرا از فرشی
متابعت نکردمی و پیغامبر علیه السلام گفت هر امتی را فرعونی بود و فرعون این امت بوجهل است و بوجهل
روز بدر در لنگر دست با هلاک بود و گفت از پس ای وی خدای هیچ کس نپرستد و خدای تعالی پسران
عفرا را فرا کرد تا ویرا مجروح کردند و ابن مسعود فرا کرد تا ویرا تمام بکشت و سر وی ببرید که
سلطان را أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيٍّ
همی پندارد مردم که ویرا بگذارند مهمل بی آنکه ویرا … ای نبود نطفه منی
يُمْنَىٰ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً که آنرا بریزند آنگاه خون عالقه بود …
فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ …
بیافرید خداش خلق راست و بیافرید از آن دو صنف نر و ماده …
يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ زنده کند مردگانرا برای این عاریه گوید

سورة هل أتى على الإنسان

بسم الله الرحمن الرحيم هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ خود برآمد بر مردم یعنی آدم که ویرا کسی
نبود ویرا انسان خواندی و نه دانستند که نام وی چیست و از وی چه خواسته اند و او را زنده …
حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ وقتی از روزگار یعنی چهل سال که افکنده بود میان طایف و مکه پیش از آنکه روح … اندر روی
لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا نبد چیزی که ویرا یاد کنند … عمر خطاب این آیت شنید که کسی برخواندی گفت کاشکی همچنان بماندی و ابن مسعود گفت …

[illegible]

انا نطفه

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا
ما آفریدیم مردم را از نطفه یعنی از آب آمیخته اخلاط از آب مرد و زن آزموده کنیم وی را بامر و نهی
و آفریدیم ویرا سمیع و بصیر إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا
و راه نمودیم ویرا راه حق و باطل اما شاکر آفریدیم ویرا مومن و اما کافر ناسپاس آنکه …
عاقبت هر دو فریق از فرزندان وی و گفت …
إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ما … زنجیرها و غلها و آتشی سوزان
إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِن كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا … قتاده گوید
و همه مومنان شراب بهشت خورند اندر آن کاسی مزاج وی کافور بود یعنی مزاج … و بوی … سردی از کافور بیرون
از مشک مهر عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا يُوفُونَ بِالنَّذْرِ
آن چشمه که بهشت خورند بر آن چشمه یعنی از آن چشمه بندگان خدای بهشت گشایند از هر کجا که باشد از منازل خویش
و وفا کننده بنذر یعنی بواجبی که خدای بر ایشان واجب کرده باشد چون نماز و روزه و زکوة و حج و آنچه بدین ماند
و گفته اند چون نذر کنند بطاعتی بر آن وفا کنند وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ
مُسْتَطِيرًا وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ و ترسند از آن روز که شر آن ظاهر بود
دراز برکشد و طعام دهند هر چند دوست دارند آنرا و آرزومند باشند و گفته اند طعام دهند
بر دوستی خدای و گفته اند طعام دادند دوست دارند مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا مسکینانرا
و یتیمانرا و اسیرانرا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاءً وَلَا
شُكُورًا خود طعام میدهیم شمارا روی خدایرا یعنی موافقت فرمان خدای نخواهیم از شما جزا
و نه شکر کردن إِنَّا نَخَافُ مِن رَّبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا
ما ترسیم از عذاب خدای خویش عذاب روزی … یعنی … روی فراهم کشد از آن

ابن عباس گوید رضی الله عنه که کافران روز قیامت چنانکه روی فراهم کشیده باشد که عرق از ایشان
همی ریزد چون قطران فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ و نگاه دارد ایشان را خدای تعالی از بد آن روز که بطاعت خدای
شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقّٰهُمْ نَضْرَةً وَّسُرُوْرًا وَجَزٰهُمْ بِمَا صَبَرُوْا بدانچه صبر کرده بودند
شر آن روز و فرا ایشان دهد تازگی و شادی اندر دو دیدار ایشان و شادی و جزا دهد ایشان را
واز معصیت خدای پرهیز کرده باشند ضحاک گوید بر درویشی صبر کرده باشند با نعمت ایشان را داده باشند
جَنَّةً وَّحَرِيْرًا مُّتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا عَلَى الْاَرَاۤىِٕكِ لَا يَرَوْنَ فِيْهَا شَمْسًا وَّلَا زَمْهَرِيْرًا
اندر بهشت فرود آرد و حریر اندر پوشند تکیه کرده باشند اندر بهشت بر تختهای آراسته نه بینند اندران
بهشت آفتاب و نه سرما نه از سرما و گرما ایمن باشند مقاتل گوید که زمهریر چیزی باشد که چون
سر در رود در سرمای سرد از آسمان باره و گفته اند زمهریر بر ماه باشد بلغت طی مقاتل
گوید این آیتها اندر شان مردی از انصار فرو آمده است که اندر یک روز طعام داد مسکین را
و یتیم را و اسیر را و آن چنان بود که مسکینی آمد بنزدیک پیغامبر علیه السلام و گفت یا رسول الله
مارا طعام ده گفت هیچ چیز نیست بنزدیک من و لکن طلب کن پس آمد بنزدیک مردی از انصار
و وی شام همی خورد با زن خویش گفت بنزدیک پیغامبر علیه السلام شدم که مرا طعام ده گفت
بنزدیک من هیچ چیز نیست و لکن طلب کن انصاری زن خویش را گفت چه بینی که طعامش دهیم
پس یتیمی آمد بنزدیک پیغامبر علیه السلام گفت مرا طعام ده گفت نیست بنزدیک من و لکن طلب کن
آن یتیم آمد بنزدیک همان انصاری و زن را گفت وی را طعام ده و شر ایشان ده آنگاه اسیری
آمد بنزدیک پیغامبر علیه السلام و گفت مرا طعام ده گفت بنزدیک من هیچ چیز نیست و لکن طلب کن
آن اسیر آمد بنزدیک همان انصاری وی زن را گفت این را نیز طعام ده و این همه اندر یک ساعت بود خدای
عز و جل این آیت فرو فرستاد گروهی گفتند اندر علی بن ابی طالب فرو آمده است و آن چنانکه بود

حسن و حسین رضی الله عنهما بیمار شدند پیغامبر علیه السلام و ابو بکر صدیق رضی الله عنه
بعیادت ایشان شدند و جمله عرب بعیادت همی شدند علی را گفتند نذری کن تا ایزد تعالی شفا دهد
علی رضی الله عنه گفت اگر خدای عز و جل ایشان را شفا دهد نذر کردم سه روز روزه دارم شکر
آن را فاطمه نیز گفت همچنان بپذیرفتم خدای تعالی ایشان را شفا داد و هیچ چیز نبود اندر خانهٔ علی
رضی الله عنه پس بامداد برخاست و بجهود شمعون شد سه صاع جو بقرض بستد فاطمه برخاست و صاعی از آن آرد کرد
و بپخت از آن پنج قرص یکی را و یکی علی نماز شام بگزارد با پیغامبر علیه السلام اندر مسجد و
باخانه آمد طعام پیش وی آوردند مسکینی بر در بایستاد و گفت یا اهل بیت محمد مسکینی ام
از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید خدای تعالی شما را طعام دهاد از خوانهای آراسته
اندر بهشت ایشان آن طعام فرا وی دادند و آن شب گرسنه بخفتند و دیگر روز صاعی دیگر
بپختند چون علی از نماز شام باز آمد تا طعام خورند یتیمی آمد و گفت من از اولاد مهاجرانم
و پدرم شهادت یافته است روز عقبه مرا طعام دهید خدای تعالی شما را طعام دهاد و طعامها که
حاضر بود بوی دادند و آن شب نیز روزه نگشادند و گرسنه بخفتند سیم روز همان صاعی دیگر
بپختند چون علی رضی الله عنه نماز شام بگزارد باخانه آمد اسیری بر در خانه آمد و
طعام خواست آنچ حاضر بود فرا وی دادند و بخفتند سه شبانروز که هیچ چیز نخورده بودند
مگر آب چون روز چهارم بود علی رضی الله عنه بیامد و حسن را بدست راست گرفته و حسین را
بدست چپ گرفته و همی لرزیدند از گرسنگی پیغامبر علیه السلام گفت یا ابا الحسن این چه سختی است که
بر شما همی بینم و رفتند بنزدیک فاطمه رضی الله عنها وی را دیدند اندر محراب نشسته و چشمها
مغاک شده و شکم بپشت باز گرفته پیغامبر علیه السلام گفت واغوثا اهل بیت پیغامبر خدای
از گرسنگی همی میرند جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت یا محمد این فرا گیر گفت چه فرا گیرم

بروی خانه هل اتی علی الانسان تا آخر و گروهی گفتند ان الابرار یشربون تا آنجا که
تنزیلا و بدین هر دو قول این سورة مدنی است و عطا خلاف ... بن سویة
مجاهد و قتاده گویند این سوره همه مدنی است و حسن و عکرمه گویند یک آیت
ازین مکی است ولا تطع منهم آثما او کفورا و باقی همه مدنی است و گروهی گفتند که
نه همه مدنی است ودانیة علیهم ظلالها وذللت قطوفها تذلیلا
و نزدیک بود بایشان سایهای درختان او و ... رام کرده باشند و نزدیک تا ایشان از نیم
خورند میوهاء آن بر آن حال که باشد دست ایشان فرا از نیم رسد اندر حال قیام و قعود
ویطاف علیهم بآنیة من فضة واکواب کانت قواریرا قواریرا
و می گردانند بر ایشان جامی از سیم و آب دستانها که بود از آبگینه و آبگینها
من فضة از سیم یعنی گونه لون سیم باشد و صفا بی صفاء قارورة چنانکه آب از درون بیرون
بتوان دیدن قدروها تقدیرا و آنرا مقدر کرده باشند مقدر یکی یکی
بدان مقدار که هر یکی مقدار خوردنی باشد نه زیادت نه نقصان و گفته اند بر آن مقدار باشد که ایشان
آنرا تقدیر کنند اندر دل خویش ویسقون فیها کأسا کان مزاجها زنجبیلا
و دهند ایشان را اندران بهشت کاسی که مزاج از زنجبیل بود و چشمه است اندر بهشت طعم وی طعم زنجبیل بود
عینا فیها تسمی سلسبیلا
از چشمه که آنرا در بهشت خوانند سلسبیل
ازیرا آن خوانند که اندر منزلهاء ایشان همی از زیر عرش کشیده و شراب اهل بهشت سرد بود و چون
کافور و بوی مشک بود و طعم طعم زنجبیل ویطوف علیهم ولدان مخلدون اذا
رأیتهم حسبتهم و می گردند بر ایشان خادمانی مخلد جوان یعنی ایشان را بنداری که ایشان
مخلد

لؤلؤا منثورا

لؤلؤا منثورا واذا رأیت ثم رأیت نعیما وملکا کبیرا
مروارید اند پراکنده از صفا و روشنی و چون ببینی آنجا ببینی نعیم و ملکی بزرگ
باشد که هر کس هزار ساله راه ببیند اندر دیدار اندر مملکت خویش و اول و آخر آن همه ببیند و گفته اند
معنی ملکا کبیرا آنست که آن بود و گفته اند که فرشتگان بر ایشان سلام کنند و بزیارت ایشان همی شوند
عالیهم ثیاب سندس خضر واستبرق وحلوا اساور من فضة وسقاهم
از بالاء ایشان بود جامهای سندس سبز و استبرق و پیرایه کنند بر ایشان سوارها از سیم و دهد ایشان را
ربهم شرابا طهورا خداء ایشان را شراب طهور یعنی پاک بخلاف خمر دنیا پالیده و گفته اند
که معنیش آن باشد که شراب بهشت بوی نجس نکند بول بحرق بود و بیرون آید از اندامهاء ایشان
و بوی آن بوی مشک بود و گفته اند که مرد لن اهل بهشت چیزی ... که صدر از اهل دنیا
بیشتر از آن و چون پیسا ... باشد ... شرابی دهند طهور و گفته اند ... طهور
ایشانرا تطهیر کند از گناهان و از هر چه جز از دوستی خدا است
ان هذا کان لکم جزاء وکان سعیکم مشکورا انا
این بود شما را جزا و بود سعی شما مشکور
نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا فاصبر لحکم ربک ولا تطع منهم آثما او کفورا
فرو فرستادیم بر تو قرآن فرو فرستادنی صبر کن حکم خداء خویش را و طاعت مدار از ایشان بزهمندی را
و ناسپاسی را یعنی بوجهل و انکه خداء عز و جل ویرا ... که نماز کند بوجهل گفت اگر من ویرا ببینم که نماز کند
پای بر گلوش کردن و یا نهم عتبة بن ربیعه گفت اگر تو از بهر زنی همی کنی هیچ کس را نیست دختری
از دختران من نیکوتر من دختر خویش بتو دهم و کابین نخواهم تو ازین باز گرد و ولید بن المغیره گفت
اگر تو این از بهر مال همی کنی ازین باز گرد که من چندانی مال فرا تو دهم که تو خشنود گردی

وخدای عز وجل گفت ولا تطع منهم آثما او كفورا يعني عتبة بن ربيعه را و كفور وليد بن المغيرة را
اینجا یعنی و اوست واذكر اسم ربك بكرة واصيلا ومن الليل فاسجد له وسبحه
ليلا طويلا و یاد کن بنام خدای خویش بامداد و شبانگاه و از شب وی را سجده کن یعنی نماز کن و تسبیح
کن شب دراز یعنی نماز تطوع ان هؤلاء يحبون العاجلة ويذرون وراءهم يوما
ثقيلا خه دوست می دارند دنیا و می بگذارند باز پس ایشان یعنی از پیش ایشان چنانک گفت ومن
ورائهم برزخ یعنی من امامهم روزی دشخوار یعنی قیامت
نحن خلقناهم وشددنا اسرهم واذا شئنا بدلنا امثالهم تبديلا
ما آفریدیم ایشانرا و سخت کردیم ... و چون خواهیم بدل کنیم ایشانرا بدیگرهم و مثل ایشان بیاریم
ان هذه تذكرة فمن شاء اتخذ الى ربه سبيلا وما تشاؤن الا ان يشاء الله
خه این تذکره است هر که خواهد فرا گیرد فرا طاعت خدای راهی و نخواهید مگر آنک خدای خواهد
ان الله كان عليما حكيما خه خدای علیم است و حکیم و این دلیل است بر آنک خواست ما بخواست
خداوند باشد و خواست ما بمشیت وی باشد بر آن صفت که باشد و اگر معتزلیان و رافضیان
گویند که ما چیزها خواهیم که حق تعالی آن نخواهد که ما خواهیم و این کفر ایشان است
يدخل من يشاء في رحمته والظالمين اعد لهم عذابا اليما
فرو آورد آنرا که خواهد اندر رحمت وی و ظالمان را باشکر ساخته است عذابی دردناک

سورة والمرسلات این سورة مکی است و آیتها پنجاه است و کلماتش
صد و هشتاد و یک است و حروفش هشتصد و شانزده است و ابی بن کعب گوید که پیغامبر
علیه السلام گفت هر که برخواند سورة والمرسلات بنویسند که وی از مشرکان نیست ... و ابن مسعود
گوید که والمرسلات فرو آمد بر پیغامبر لیلة الجن و ما بر فتیم با او

بسم الله الرحمن الرحيم

والمرسلات عرفا

والمرسلات عرفا سوگند همی یاد کند بدان بادها که خدای تعالی آنرا برگماشته است از پی
یکدیگر چنانچون عرف است یعنی پس وی که از پی یکدیگر باشد و گفته اند عرفا ای کثیرا و مقاتل گوید که
این سوگند است که همی یاد کند بفرشتگان که ایشانرا فرستیده است بحق و بدین باشد و نهی
فالعاصفات عصفا والناشرات نشرا
و بدان بادها که همی جهد سخت جستنی و بدان بادها که جهد نرم
والناشرات آن فرشتگانرا همی خواهد که نامهای اعمال بنی آدم نشر کنند فالفارقات فرقا
و بدان فرشتگان که فرق همی کنند میان حق و باطل فرق کردنی و گفته اند بدین آیت قرآن همی خواهد که فرق کند
میان حلال و حرام و گفته اند ... میغها و باران همی خواهد فالملقيات ذكرا و بدان
فرشتگان که همی فرو آیند بوحی چنانک گفت يلقي الروح من امره عذرا او نذرا
اعذار و انذار معنی ما عذر باشد اندر عذاب که بکافران رسد تخوف باشد ایشانرا و بیم همه که
یاد کردیم سوگند همی یاد کند انما توعدون لواقع خه آنچه وعده همی کنند شمارا محمد ظاهر بود
یعنی قیامت ... فاذا النجوم طمست واذا السماء فرجت
آنگه که ستارگانرا نور بشود و آنگه که آسمانرا بشکافند
واذا الجبال نسفت واذا الرسل اقتت لاي يوم اجلت ليوم الفصل
و آنگه که کوهها را بر کنند از جای و آنگه که رسولان را جمع کنند در میعاد معلوم کدام روز را تاخیر کرده اند آن روز
وما ادراك ما يوم الفصل ويل يومئذ للمكذبين الم نهلك الاولين ثم نتبعهم
و چه دانا کرد ترا که چیست روز قیامت وای آن روز آنهایی را که تکذیب کنند ... هلاک کردیم ایشانرا ...
الآخرين كذلك نفعل بالمجرمين هلاک کنیم باز پسینانرا ... همچنان کنیم با مجرمان که یاد کردیم

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ

وای روز مکذبانرا ای نیافریدیم شمارا از آبی ضعیف

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ

و بنهادیم آنرا اندر قرارگاهی متمکن یعنی رحم مادر تا وقتی معلوم یعنی وقت ولادت و تقدیر کردیم و نیکو مقدری بودیم که ویرا اندر رحم جنوانی بر آشتیم تا قوت آن گوشت که ها بروی زند ویرا هیچ زیان ندارد

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ویل باد آن روز مکذبانرا أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ ای نیافریدیم زمینی

كِفَاتًا أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَاكُمْ مَاءً

تا و عما سوزندگانی بر پشت وی باشند و مرکان اندر شکم وی و بیافریدیم اندر وی کوهها بالند و خوردن کاه ساخته

فُرَاتًا ای شیرینا وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ انْطَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ ذِي

ثَلَاثِ شُعَبٍ خوش ویل باد آن روز مکذبانرا بروید بر آنچیز که شما بدان تکذیب همی کردید اندر دنیا بروید بسایه که

از آن سه شاخ باشد یعنی دخان دوزخ که بروی آید یعنی بر آید و سه شاخ بباشد و بر سر کافران

بیستد لَا ظَلِيلٍ وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ

نه سایه باشد محکم و نه سود دارد از زبانه آتش و دوزخ همی اندازد آن گرهها یکی چند کوشک عظیم و گفته اند

قصر چوبهای بزرگ پاره کرده كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

جانوچون اشتران زرد و سیاه از بهر آنک اندر خبر لغت است که شرر دوزخ سیاه باشد چون قیر

و جمالات بضم جیم رسنهاء کشتی بود ویل باد آن روز مکذبانرا هَذَا يَوْمُ و این روز است که

لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

سخن نگویند و نه دستوری دهند ایشانرا که سخن گویند و عذر خواهند ویل باد آن روز مکذبانرا

هذا

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُونِ

اینست روز فصل جمع کرده ایم شمارا و پیشینگانرا اگر شمارا کیدی هست با من کید کنید

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ

ویل باد آن روز مکذبانرا خدای ترسان اندر سایها باشند و چشمهاء و میوها از آنچ آرزو کنند ایشان

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

گویند بخورید و بیاشامید گوارنده باد شمارا بانچ همی کردید ما ایشان جزا دهیم نیکو کاران را

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

ویل باد آن روز مکذبانرا بخورید و منفعت یابید اندکی اندر دنیا که شما مجرمانید حقا مستحق عذاب و ویل باد آن روز مکذبانرا

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

و چون گویند ایشانرا رکوع کنید رکوع نکنند ویل باد آن روز مکذبانرا مقاتل گوید

این اندر ثقیف فرو آمده است که پیغامبر علیه السلام ایشانرا گفت نماز کنید گفتند سجده کردن

مارا عیبی بود پیغامبر علیه السلام گفت خیر نبود اندر دینی که اندر وی رکوع و سجود نبود ابن عباس

گوید و اذا قیل لهم ارکعوا یعنی روز قیامت ایشانرا گویند سجده کنید نتوانند

چنانک گفت يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ

و بکدام حدیث از پس ایمان آورند یعنی از پس قرآن چون بقرآن ایمان نیاوردند و بکدام

حدیث ایمان خواهند آوردن و بدانک ارباب معانی گفته اند که ویل یومئذ للمکذبین تکرار کی

تا مفید ابنست از بهر آنک هر یکی خلایق ان همی خواهد که بد یا کی بخواهد و انست که چیزی یاد

همی کند آنگاه همی گوید ویل باد مکذبانرا برین و مقید همی بکند تکذیب یک چیز مخصوص تا هر یکی را آن تکذیبی باشد

و هر کجا که آید دیگری بود باشد و تکرار سخن یا شیئی بود و همچنان گویند که اندر تکرار قبای الاء ربکما تکذبان

سورة عم این سوره مکی است و آیتها چهل آیت است بی خلاف و کلماتش صد و هفتاد
و یک است و حروفش هشتصد و شانزده است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که سوره
عم یتساءلون بر خواند خدای عز و جل روز قیامت وی را بچشاند شراب بسم الله الرحمن الرحیم
عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ از چه همی پرسند یکدیگر را و آن آن بود که مشرکان خلاف کردند یکدیگر را
اندر کار محمد و قرآن و قیامت آنگه جواب داد و گفت عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ همی پرسند یکدیگر را از
خبری عظیم یعنی قرآن چنانک گفت هو نبؤ عظیم و گفته اند از قیامت
الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ
آن آن بود که ایشان اندر آن مختلف اند و گروهی مصدق اند و گروهی مکذب حقا که بدانند پس حقا که بدانند
و این وعید است ایشان را آنگه براهین قدرت و وحدانیت پیدا کرد و گفت
أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلْنَا
ای نکردیم ایشان را زمین فراش و کوهها زمین را میخها که او را قرار دهد و بیافریدیم شما را اصناف و کردیم
اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّهَارَ مَعَاشًا وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا
روز را سبب معاش شما تا بروز تصرف کنید و بنا کردیم زبر شما هفت آسمان محکم و کردیم آفتاب را چراغی درخشان
وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا
و فرو فرستادیم از میغها که باران ازوی بیرون آید آبی ریزنده تا بیرون آریم بدان دانه و نبات
و بستانها بر یکدیگر پیچیده از بسیاری درخت متشابه شده و پس از آنک این حجتها یاد کرد
ایشان اندر آن خلاف همی کردند از کار قیامت یاد کرد و گفت
إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ
که حق بود روز قیامت بوقتی آن روز که بدمند اندر صور و بیایند

افواجا

أَفْوَاجًا وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ
گروه گروه هر گروهی بر صفت دیگر و بگشایند آسمان را و آن پاره پاره گردد و برانند کوهها را از روی زمین تا چون
سَرَابًا إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا لِلطَّاغِينَ مَآبًا
سرابی گردد و خود دوزخ طریق بود بهشت بدوزخ مجلس طاغیان را مرجع باشد
اندر وی لَابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا یعنی اندر آن حقبها یعنی مدتها دراز و اندر حقب
خلاف کرده اند گروهی گفتند که این نامیست زمانه را و این را حد معلوم نیست و گروهی گفتند که وی را
حدی معلوم است و هر کسی چیزی دیگر گفته اند چون شش ماه و یا سال و سیصد و شصت سال
مقاتل گوید هفده هزار سال و هر کی این مقدار گوید گوید منسوخ است بآنک همی گوید فذوقوا فلن نزيدكم
إلا عذابا و آن کسانی که مقدار نگویند احقاب مطلق همه مدتها را متناول باشد و گروهی گفتند این احقاب
زمان مقام ~~[illegible]~~ مدت مقام است اندر دوزخ ولکن همی گوید احقابی دیگر باشد اندر انواع
دیگر بر ایشان بگذرد اندر آن احقاب بچشند حمیم و غساق آنگه احقاب دیگر باشد اندر انواعی
دیگر از عذاب پس این توقیت بانواعی همی کرده نه بامدت ایشان اندر دوزخ
لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا
نچشند اندر آن دوزخ و باد اندر آن احقاب شرابی که ایشان را راحتی آرد
و گفته اند صدید اهل دوزخ و شهر بن حوشب گوید که غساق وادی است اندر دوزخ و اندر وی
سیصد و سی شعب اندر هر شعبی سیصد و سی خانه اندر هر خانه چهار گوشه اندر هر گوشه ماری که
خدای عز و جل داند بزرگی آن اندر سر هر ماری چیزی ای زهر که حد آن خدای عز و جل داند و گفته اند معنی برد
اندرین آیت خواب است یعنی ایشان را اندر دوزخ هیچ خواب نچشند و نه هیچ راحت یابند الا عذاب
بر عذاب و محنت بر محنت جَزَاءً وِفَاقًا جزا همی افتد اعمال ایشان را باشد بران معنی که کافر شدند

بخدا اکه حلالت و بر انهایت نه عقوبت باید بود زخ که موقف و بر انهایت نباشد
إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذَّابًا
ایشان نه بودند که بیم نترسیدندی از حساب و تکذیب کردند بحجتهاء ما تکذیب کردنی
وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا
و هر چیز را بشمردیم و ضبط کرده و نبشته و دانسته بحسب که بیفزاییم شما را مگر عذابی و خوف متقیان را بود
مفازی ابن عباس گوید مفاز نزهه جای بود یعنی ایشان را نزهه گاهی باشد اگال تفسیر
حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا وَكَأْسًا دِهَاقًا
بستانها و انگورها و کنیزکانی که بستانها دادند ایشان بر سینه ایشان برابر اندر یاران
یعنی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند اندران بهشت لغو
بو هریره گفته است اندر تفسیر وی دیار م بالفارسیه
جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَٰنِ
و تکذیب بکند بکر اجرا بود از خدا دل ایشان را گوید بی و گفته اند حسنات تغر ایشان خدا اعمال ها
و زمین و آنچ میان هر دو و رحمن است لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ نتوانند با وی هیچ کس
خِطَابًا يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ
سخن گویند و هیچ شفاعت کنند آن روز که بیستد روح و فرشتگان صفی یا گویند سخن
إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَقَالَ صَوَابًا الا آنکس که دستوری داده باشد
ابن عباس گوید جهودی پیغامبر را علیه السلام پرسید که روح چیست پیغامبر علیه السلام گفت لشکری
است از لشکرهای خدای فرشتگان نبینند و ایشان را دست و پای است و طعام خورند آنکه برخواند
يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و گفته اند ایشان لشکرها باشند و این روایت مجاهد است
از ابن عباس و ضحاک گوید و روایت کند از ابن عباس که وی گفت از دست راست عرش جبرائیل است از

سو بحر کاهی جبرئیل غسل کند اندران جوی تا نور وی بر نور بیفزاید و جمالش بجمال بیفزاید
الکه خویشتن را بیوشاند از هر قطره ای که از پر وی بچکد خدای عز و جل از آن فرشته
بیافریند هفتاد هزار از آن در بیت المعمور شوند هر روزی و هفتاد هزار اندر کعبه که هرگز
دیگر نیایند پس جبرئیل علیه السلام آن فرشتگان صف باشند و همه خلق دیگر صف و گفته اند بودن
ارواح مومنان بیرون آیند هر ما بین نخستین صف باشند و فرشتگان صف
ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا
اند روز حق است هر که خواهد فرا گیرد با خدای خویش مرجعی کردن ما بترسانیدیم از عذابی نزدیک
يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا
و گفته اند روز بدر و گفته اند روز قیامت آن روزی که ببیند مرد آنچ از پیش فرستاده باشد و گوید کافر
ای کاشکی من خاک بودمی و این آنست که خدای تعالی بهایم و جانوران را زنده باز کند و داد ایشان از
یکدیگر بستاند آنگه ایشان را خاک کرداند کافر گوید یا لیتنی کنت ترابا ای کاشکی من نیز همچنان که
یعنی کاشکی من نیز اندران جهان اندر صورت خوکی بودمی و روزی وی چون روز من بودی تا ما این
امروز خاک کرده شدمی و گفته اند حال مومنان جن سه بود جمله باشد که ایشان را خاک کرداند و عمر بن
عبد العزیز گوید که مومنان جن اندر ربض بهشت باشند بیرون بهشت و گفته اند بوی ابلیس یا بیچ هم
که روز قیامت چون عذاب بیند گوید یا لیتنی کنت ترابا گوید کاشکی من چون آدم بودمی که از خاک
بود و هرگز نیاوردمی بانش و بو هریره گوید چون کافر گوید کاشکی من خاک بودمی خاک وی را گوید
نو چون من کی باشی تو را چون که کرده است
سورة والنازعات
این سورة مکی است و ایها ایش چهل و شش است اندر عدد کوفی و مدنی و کلماتش صد و نود و
است و حروفش هفتصد و بیست و سه است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند

سورة والنازعات ورا بدهد بهر حرفی از آن ده حسنه و از وی محو کند ده سیئت و ویرا بر دارند
ده درجت و نباشد مقام وی اندر احوال قیامت مگر مقدار نماز فریضه آنگه فرمایند تا ویرا اندر بهشت
فرود آرند و ویرا بود بعدد هر شبی و روزی که زمین اندر آن چیزی [بیرون] از نبات آورده باشد حسنات
و درجات بایخ وی خواهد از خدای تعالی و آنچه خداوند داند بعلم خود بسم الله الرحمن الرحيم

والنازعات غرقا اندر ... کنند و گفته اند ... از رفعت ... و حق ... اندر ...
سوگند همی یاد کند بفرشتگان که ... بیرون آورند ... ارواح ... تمام ...
فرشتگان که بکشند جانهای بنی آدم و اغراق کنند اندر آن یعنی مبالغت کنند اندر کشیدن آن تا آنگه که
هیچ چیز از رنج وی نماند و گفته اند بدین فرشتگانی همی خواهد که روح کافران همی کشند و تن ایشان اندر
عرق غرق شده و گفته اند کافران در آن وقت از عظیم کرب وی چنان باشند چون کسی که ویرا غرق
کنند و مقاتل گوید مثل جان کافران از تن کافران بیرون کشند مثل پوستی باشد که ویرا بر پنج بکشی از گردن
سلو سفد و جان از تن کافران ببر کشند چنانکه گویی که اندر آب غرقه است والناشطات نشطا
و بدان ستارگانی که از افق بر آیند و بافق فرو شوند و اندر لغت گویند حمار ناشط همی کابی که از شهری بشهری
شد و ثور ناشط هم کابی که از جای بجای شوند و از ابن عباس آمده است که بدین ارواح مؤمنان
همی خواهد که نشاط همی کنند که از تن مؤمن بیرون آید تا برحمت و نعمت خدا رسد و از ابن عباس
رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت فرشتگان باشند که روح مؤمن فراز گیرند و از تن وی
بجو کشند و خلیل بن احمد گوید نشط و انتشاط آن بود که چیزی بجو کشی چنانکه بگشاید
والسابحات سبحا مجاهد گوید بدین فرشتگانی را همی خواهد که آیند از آسمان بزودی و گویند
فرس سابح اسب نیک رو را و گفته اند بدین ستارگانی را همی خواهد و ماه و آفتاب را چنانکه گفت
وکل فی فلک یسبحون و گفته اند بدین کشتیها همی خواهد که بر سر آب همی روند و کلبی گوید که بدین

والسا

فرشتگانی همی خواهد که روح مؤمن از وی فرا گیرند برفق مقدار یک شب آنگاه بگذارند تا وی بیاساید
آنگه تمام بکشند چون کسی که شناب کند یک بار آب فرو شود و یک بار بر آید فالسابقات سبقا
قتاده گوید بدین نجوم همی خواهد که از پس یکدیگر همی اندر روند و گفته اند بدین خیل همی خواهد که سابق
کنند اندر سبیل خدای و گفته اند بدین فرشتگان همی خواهد که جان مؤمنان همی شتابانند به بهشت و سابقت همی کنند
فالمدبرات امرا و آن فرشتگانی اند که تدبیر امر دنیا همی کنند و ایشان چهار اند جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و ملک الموت اما جبرئیل موکل است بر باد و اسرافیل موکل است بصور بامر خدای و میکائیل
موکل است بر باران و نبات و اما ملک الموت موکل است بقبض روحها یوم ترجف روزی که بجنبد
الراجفة تتبعها الرادفة راجفه یعنی نفخت اولی که زلزله اندر همه چیزها افتد
و از پس آن اندر آید آنچه از پس بر آید یعنی نفخت آخر و میان ایشان چهل سال بیاید یک بانگ
همه خلق بمیرند و بیک بانگ همه خلق زنده شوند بفرمان خدای عز و جل و گفته اند راجفه مرگ است
و رادفه قیامت و ابی بن کعب گوید که چون از شب چهار یکی بگذشتی پیغامبر علیه السلام برخاستی
و گفتی ایها الناس اذکروا الله جاءت الراجفة تتبعها الرادفة جاء الموت
بما فیه جاء الموت بما فیه قلوب یومئذ دلها از آن روز
واجفة ابصارها خاشعة لرزان بود و ترسان چشمهای خداوند آن دلها لرزان
خاشع و ذلیل باشد آنگه از مشرکان مکه خبر داد و گفت
یقولون ائنا لمردودون فی الحافرة یعنی ...
همی گویند منکرانه که ما را باز خواهند داد بحال ...
ءاذا کنا عظاما نخرة قالوا تلک اذا کرة خاسرة ...
ا و آنکه ها ... ای شی هم مجوف که باد اندر وی شود و بانگ اندر وی افتد ...
یعنی زیان کنند ...

فانما هي زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة بروی زمین
وان خود یک بانگ باشد که بدمند یعنی نفخت ثانی خود ایشان ابینی زنده برروی زمین است که
نزدیک بیت المقدس است که محشرگاه بود و قتاده گوید که نام دوزخ است ساهره
هل اتاك حديث موسى اذ ناداه ربه بالواد المقدس طوى اذهب
خود آمد بتو حدیث موسی انگه که ندا کرد وی را خداوند وی بوادی نام آن جایگاه مقدس طوی بشو
الى فرعون انه طغى بفرعون که وی منکر شده است و از حد درگذشته است
فقل هل لك الى ان تزكى واهديك الى ربك فتخشى
بگو تو را هست رغبت اندر آن که مسلمان باشی و از کفر باز گردی و راه نمایم ترا
گفت چون شوم و تو دانی که وی ایمان نخواهد آورد گفت تو آن کن که من فرمایم و من فرموده ایم ترا که
اندر آسمان دوم ده هزار فرشته اند که همی خواهند که عالم و ذریه من بوی باشند و از در دنیا و
فاراه الاية الكبرى فكذب وعصى ثم ادبر يسعى فحشر
بنمود وی را معجزت معین عصا و ید بیضا تکذیب کرد و عاصی شد پس برگشته بدوید و جمع کرد جادوان خویش را
فنادى فقال انا ربكم الاعلى و ندا کرد اندر میان ایشان گفت من خداوند شمایم مهین و
جز من خداوند دیگر نیست که من خداوند شمایم و خداوند شما پس خداوند تعالی وی را عقوبت کرد
فاخذه الله نكال الاخرة والاولى
فرا گرفت وی را خدای فرا گرفتنی که ان نکال آخرت و دنیا بود
و نکال آخرت آن کلمت بود که گفت انا ربکم الاعلى و میان این دو کلمت چهل سال بود
ان في ذلك لعبرة لمن يخشى ءانتم اشد خلقا ام السماء بناها رفع سمكها فسويها
خود اندر آن عبرتیست آن کسی را که بترسد شما سخت تر بودید به خلقت یا آسمان که او برنا کرده است بر داشته است

ازاهیم تا وقت نه واغطش ليلها واخرج ضحيها والارض بعد ذلك دحيها
و تاریک بیافرید است شب او را و بیرون آورده است چاشتگاه او را نور آفتاب یعنی روز
و زمین از پس آن اندر مقابله شب بگسترانید است ابن عباس گوید رضی الله عنه که خداوند تعالی زمین را
بیافرید و او را بسط نکرد و لکن آسمانها آفرید و از پس آن زمین بسط کرد
اخرج منها ماءها ومرعيها والجبال ارسيها متاعا لكم ولانعامكم
بیرون آورد از اندر زمین آب و آن چراگاه او را و کوهها را فرا گذاشت بر زمین تا بر آن ثابت شد تا برخورداری بود شما را و ستوران شما را
فاذا جاءت الطامة الكبرى چون بیاید داهیه بزرگ یعنی قیامت آنگه که اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ را
به دوزخ يوم يتذكر الانسان ما سعى وبرزت الجحيم لمن يرى فاما من طغى
آن روز که یاد دارد مردم آنچه کرده باشد اندر دنیا و بیرون آرند دوزخ کسی را که ببیند آن فاما آن کسی که طاغی گشته باشد
واثر الحيوة الدنيا فان الجحيم هي المأوى واما من خاف مقام ربه
و اختیار کرده باشد زندگانی دنیا را دوزخ منزل وی باشد و اما آن کسی که بترسد از مقام خداوند خویش
یعنی از آنجا که سر از گور بردارد و نگه کند اندر عرصات قیامت به خداوند عز و جل ونهى النفس عن
الهوى و نهی کند تن خویش از هوا او فان الجنة هي المأوى خود بهشت ماوی وی باشد
يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها فيم انت من ذكريها الى ربك منتهيها
و می پرسند ترا از قیامت که کی بود اثبات آن و پیدا شدن آن اندر چیستی تو اندر یاد کردن
آن بخداوند تو است آن منتهای علم یعنی تو اندر هیچ چیز نیستی از دانش آن عایشه
رضی الله عنها گوید که پیغامبر صلی الله علیه همواره قیامت یاد همی کردی و از آن همی ترسیدی
تا آنگاه که این آیت فرود آمد انما انت منذر من يخشيها و خود تو ترساننده آن کسی که
بترسد از آن یعنی قیامت كانهم يوم يرونها چنان باشند آن روز که ببینند آن که

لم يلبثوا الا عشية او ضحيها
نه ایستیدند اندر دنیا مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی یعنی آخر روز یا اول روز گوئی که درنگ نکرده بودند اندر گور

سورة عبس اين سوره مكی است و آیتهاش چهل و دو است اندر علاء کوفی و مدنی و چهل و یک است اندر عدد بصری و کلماتش صد و سی است و حروفش پانصد و سی

و روایت ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند سورة عبس روز قیامت آید و روی وی ضاحک و مستبشر

بسم الله الرحمن الرحيم

عبس وتولى ان جاءه الاعمى
روی فرا کشید و اعراض کرد از آنکه آمد نزدیک وی نابینا سبب آن بود که پیغامبر علیه السلام سخن گفت با عتبه و شیبه پسران ربیعه و با ابوجهل بن هشام و با امیه بن خلف الجمحی و ایشان را با سلام میخواند عبدالله بن شریح بن مالک که ورا ابن مکتوم خوانندی آمد و نداء همی کرد پیغامبر را علیه السلام که علمني مما علمك الله بیاموز مرا از آنچ خدای تعالی ترا بیاموخته است و ندانست که پیغامبر مشغول است بشغل آن گروه و وی این سخن اعادت که نا آنکه کراهیت پدید آمد اندر روی پیغامبر علیه السلام از آنکه سخن بروی بریده شد و اندیشید با خویشتن که این مهتران قریش گویند که اتباع وی همه کوران و بندگان و فرومایگان اند چون پیغامبر علیه السلام این بدید روی ترش کشید و از وی با عراض کرد و بر ایشان همی سخن گفت اقبال کرد خدای عز و جل این آیتها فرو فرستاد و از پس آن چون پیغامبر علیه السلام ورا دیدی بروی اقبال کردی و گفتی مرحبا بمن عاتبني ربي فيه و ورا گفتی هیچ حاجتی داری و ورا خلیفت کرد بر مدینه دو بار که بغزا شد و انس بن مالک گوید دیدم ورا روز قادسیه درعی پوشیده و رایتی سیاه بدست گرفته و ابن زید گوید که اگر رسول خدای چیزی از وحی پنهان کردی این پنهان کردی که عتاب است با وی

وما يدريك

وما يدريك لعله يزكى او يذكر فتنفعه الذكرى اما من استغنى
و چه بدانا کاهانیدست ترا که مگر وی پاک گردد از گناهان و یا پند پذیرد آما من استغنی اما آنکه توانگر باشد
فانت له تصدى وما عليك الا يزكى
تو تعرض وی کنی و گوش فرا سخن وی داری و چه بود بر تو اگر وی پاک نباشد
واما من جاءك يسعى وهو يخشى فانت عنه تلهى كلا انها تذكرة
و اما آنکسی که آمد بتو شتابان و وی همی ترسد تو از وی مشغول گردی یکه بکی حقا که تذکره است یعنی این سوره و گفته اند این آیتها و قرآن
فمن شاء ذكره في صحف مكرمة مرفوعة مطهرة
هر که خواهد یاد کند آن اندر صحیفهای گرامی یعنی لوح محفوظ و گفته اند کتابها پیغامبران چنانک گفت ان هذا لفي الصحف الاولى
بايدي سفرة كرام بررة
بدست رسولانی یعنی فرشتگانی که با کرامت باشند نزد خدای بار و مطیع و ورا مقاتل گوید که اندر شان عتبه بن ابی لهب فرو آمد
قتل الانسان ما اكفره من اي شيء خلقه من نطفة
لعنت باد بر این مردم چون کافر است بخدای و نعمتهای وی ورا از چه چیز آفریده است که ورا یاد نکند
خلقه فقدره ثم السبيل يسره ثم اماته فاقبره
از چه آفریده اند ورا از آب اندک آفریده است ورا مقدر بکرده است آنگه سبیل بر وی آسان کرد ابتداء است یعنی بیرون آمدن از شکم مادر آنگه بمیراند و ورا اندر گور کند و ورا تا سباع را فرادی راه نبود
ثم اذا شاء انشره كلا لما يقض ما امره
آنگه چون خواهد خدای زنده کند ورا از پس مرگ حقا که نیست چنانک کافران همی پندارند بنگزارده است آنچ ویرا فرموده آن و بر وی فریضه کرد ابتداء است و انکار همی کند قیامت

فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ابرجاکوید کرده است مرا طعام خویش تا خدای تعالی چه تدبیر و تقدیر کرده است تا خود بیرون فرا آید روزی مردم

و ابو قلابه گوید اندر توریه نبشته است که ای پسر آدم تا ان چیزیکه بدان بخل میکرد تا چه صفت گردیده است أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ما بریختیم ابدا ریختنی

یعنی باران ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَعِنَبًا یعنی انگور

و آنگاه بشکافتیم زمین را شکافتنی و برویانیدیم اندر زمین دانه که از ان قوت سازند

وَقَضْبًا وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا وَحَدَائِقَ غُلْبًا وَفَاكِهَةً غالب گشته باشند یعنی

واسفست و زیتون که از ان روغن و روشنای بود خرما و نخل و بوستانها که درختان

قوی و شاخ فراهم دیگر داده و میوه وَأَبًّا مَّتَاعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ

فَإِذَا جَاءَتِ و چیزها که ستوران آنرا چره کنند تا منفعتی بود شما را و چهارپایان شما را

چون بیاید الصَّاخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ

قیامت که بانگ آمود ان اندر گوشها افتد متتابع اندر روز که بگریزد مرد از برادر خویش و از مادر

و پدر خویش و از زن و فرزند خویش و هیچ کس با ایشان ننگرد از مشغولی که بتن خویش باشد

قتاده گوید یوم یفر المرء من اخیه هابیل از قابیل بگریزد وامه وابیه پیغامبر ما علیه

السلام از مادر بگریزد و ابراهیم از پدر بگریزد و لوط از زن خویش بگریزد و نوح از

پسر خویش بگریزد لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ

هر مردی را از ایشان ان روز کاری باشد که ویرا بسنده بود از شغل دیگر کس و رویهائی روز

مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ

در فشان بود روشن خندان بود و شادان یعنی وجوه مومنان ان روز و رویها بود اندر ان روز ابر گرد بر او کم جهودان تاریکی و اندوهی و کفته اند غبره

باشد که اندر هوا شود و قتره ان بود که اندر زیر ان بود تا آنگاه که بر زمین رسد

أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ انکسانیکه با ایشان چنین کنند کافران و فاجران باشند

سُورَةُ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

این سوره مکی است و آیتهایش بیست و نه است

بی خلاف و کلماتش صد و چهل است و حروفش پانصد و سی و سه است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام

گفت هر که سوره اذا الشمس برخواند خدای عز و جل ویرا از فضیحتی نگاه دارد آنگه که صحیفه وی

نشر کنند روز قیامت ابن عمر گوید که پیغمبر علیه السلام گفت هر که خواهد که روز قیامت بنگرد گو برخواند اذا الشمس کورت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ

چون آفتاب تاریک کرده و گفته اند تکویر ان بود که چیزی را با چیزی جمع کنند با ماه چون تکویر عامه پس معنی

اینست که آن وقت که آفتاب را جمع کنند با ماه وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ

و چون ستارگان فرو افتند یعنی از آسمان بعلل انکدر الطایر اذا سقط عن عشه ابن عباس

گوید انکدرت آن بود که متغیر گردد وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ

و چون کوهها را براندند تا هباء منبثا گردد و چون اشتران که نزدیک لقوه باشد از نهادن

ایشان و ان عزیزترین مال عرب باشد و معطل کرده اند وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ

و آنگه که وحوش را حشر کنند و آتش کرده اند چنانکه اندر سوره والطور یاد کردیم

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و چون تنها را جمع کنند با شکل خویش صالح را با صالح و فاجر را

با فاجر و گفته اند زوجت ان باشد که ایشان را سه قسمت بکنند چنانکه گفت وکنتم ازواجا ثلثه

وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ سر بریده شد که ایشان را هیچ گناهی نبود

و چون ان دختر را بکشتند اندر جاهلیت بپرسند از ان که ایشان را بچه گناه کشتند و بر اعمال ایشان

وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ و چون صحیفهها نشر کنند و چون آسمان را برکنند

ازجای خویش و اندر نوردند وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ وانکه که دوزخ بتابند قتاده
گوید تابش آن از خشم خدای بود و گناهان بنی آدم وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ
و چون بهشت نزدیک کرده آید عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ بداند هر تنی که چه آورده است از خیر
و شر و اندر سرای سود دوازده حصلت است شش اندر دنیا و شش اندر آخرت
فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ
وسوکند همی یاد کند بدان پنج ستاره سیاره که ... و پنهان شوند
و از بهر آن کنس خوانند و این پنج ستاره بهرام و زحل و عطارد و زهره و مشتری چنانک خدای
عزوجل سوکند همی یاد کند بستارکان مستقیم همی روند و باز پس همی آیند و بشب پدید آیند و بروز
پنهان شوند و گفته اند بدین آهوان همی خواهد که خدای عزوجل ایشان را بیابان بیابان داده است و در دشت
گماشته بی آنک ایشان را دایه و مرابی باشد روزی ایشان ساخته و تنها ایشان در پشت داشته
و نیز آیت را از محل مشکل ساخته وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ إِنَّهُ لَقَوْلُ
رَسُولٍ كَرِيمٍ ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ و سوکند همی یاد کند بشب تاریک و بدانک اندر آید و بصبح که نفس بزند یعنی بر آید
بدرستی که قرآن قول رسولی بزرگوار است ... خداوند عرش مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ
وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ مهتری است از فرشتگان عظیم طاعت دارند ویرا آنجا و بیشتگان
در آسمان امین یعنی جبرئیل علیه السلام بار شما یعنی محمد دیوانه نیست وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ
الْمُبِينِ و خود دید ویرا یعنی جبرئیل امین را برصورت وی بدان ناحیت ظاهر یعنی آنجا که آفتاب
بر آید بر بالای آسمان چنانک یاد کرده ایم وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ
شَيْطَانٍ رَجِيمٍ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ إِنْ هُوَ و نیست محمد بر وحی و خبر آسمان متهم و نه بخیل و نیست این
قرآن قول شیطان ملعون کجا شوید از حکم قرآن جواب جستید إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ و نیست آن مگر یاد کردی خلقان را

معلون

لمن شاء

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ از آنکه خواهد از شما که راست باشد و حق مرا متابعت کند
و چون این آیت فرو آمد بوجهل گفت کار بدست ماست اگر خواهیم مستقیم گردیم و اگر خواهیم نگردیم خدای عزوجل
فرو فرستاد وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و نخواهید مگر که
خواهد خدای خلقان حسن بصری گوید هیچ از عرب اسلام نخواست تا خدای نخواست
وهب بن منبه گوید خدای عزوجل نود و اند کتاب بر پیغامبران فرو فرستاده است از آن کتابها
هشتاد و چند برخوانده ام اندر جمله آن کتابها چنان یافتم که هر که گوید بمن چیزی است و بایگوید که
چیزی بی از من است کافر شود
سُورَةُ إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ
این سوره مکی است و اینها یش نوزده است بی خلاف و کلمات هشتاد است و حروف سیصد
است و نوزده ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند این سوره را خدای
عزوجل ویرا بدهد بعدد هر گوری نیکوی و بعدد هر قطره باران نیکوی تا صلاح آرد کار وی
روز قیامت بسم الله الرحمن الرحیم
إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ
آنکه که آسمان بشکافد و آنکه ستارگان فرو ریزند و آنکه که دریاها گشاییده اندر یکدیگر
تا یکی دریا گردد و شور و خوش با یکدیگر بیامیزند حسن گوید معنی آن بود که آب دریا گشاید تا
نیست شود کلبی گوید یعنی پر کنند از آن دریا وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ
و چون گورها بشورانند زیر و زبر تا مردگان از گورها بیرون آیند و گنجها که اندر زمین بود
بروی زمین افتد و آن نشان قیامت باشد عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ يَا أَيُّهَا
الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ بداند هر تنی آنچه تقدیم کرده باشد از صدقات
و آنچه تاخیر کرده باشد از ترکات ای انسان چه غره کرد ترا بخدای کریم تو پیغامبر علیه السلام

این آیت برخواند گفت جهل و نادانی وی را غره کرد فضیل بن عیاض گوید اگر مرا گه خدای
عز و جل بوی فرو گذاشته بود وی را غره کرد و سری گوید رفق خدا با وی وی را غره کرد و گفته اند
حلم خدا او را غره کرد و گفته اند کرم و مهر خدا او را غره کرد ابن مسعود گفت هیچ کس نیست که
نه خدای تعالی با وی سخن گوید اندر قیامت گوید یا ابن آدم چه غره کرد ترا یا ابن آدم چه کردی اندر آنچ
دانستی یا ابن آدم چه جواب دادی رسولان مرا
الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ
آنکه بیافرید ترا و راست بکرد خلقت ترا و معتدل کرد قامت ترا
خواستی ازان صورتها که میان تو و آدم است و یا خواستی اندر صورتی چیزی از ستوران
یا چیزی از وحوش چون سگ و خوک و آنچ بدین ماند
كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالدِّينِ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ
و نه چنانست که شما همی اندیشید بل تکذیب همی کنید بقیامت و حفظ بر شما
كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ
با کرامت اند نزد خدای همی دانند آنچ شما همی کنید هر آینه ابرار اندر بهشت باشند و هر آینه فاجران اندر جحیم باشند
يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ
فرود آرند ایشان را اندر آن تا بیابند تو شان آن روز قیامت و نباشند ایشان از آنجا غایب و چه آگاه کند ترا که چیست
ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا
پس چه آگاه کند ترا که چیست روز قیامت آن روز که نتواند تنی که تنی را هیچ چیزی سود دارد
وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ
و فرمان آن روز خدای را باشد

این سورت مکی است و آیتهاش سی و شش است و کلماتش صد و ... است
و حروفش چهار صد و ... است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند سورت
ویل للمطففین خدای عز و جل وی را از رحیق مختوم بدهد روز قیامت بسم الله الرحمن الرحیم
وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ
ویل بر آن کسی باد که نقصان اندر کیل و وزن کنند آن کسانی که چون فرا ستانند از مردمان بکیل تمام
تمام فرا ستانند و علی اینجا بمعنی من است وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ
و چون کیل کنند ایشان را یا وزن کنند نقصان کنند ابن عباس گوید که پیغامبر علیه السلام
در مدینه آمد و عادت ایشان آن بود که اندر کیل و وزن تخلیط کردندی خدای عز و جل این سورت
فرو فرستاد ازان توبه کردند و قرظی گوید که پیغامبر بازار شد و اینجا بر قومی بنیسان ... گوید
که ایدون مردی بود نام وی ابو جهینه و دو صاع داشتی یکی فرا ستدی و بدیگر فرا دادی
خداوند عز و جل این آیت اندر شأن وی فرستاد ابن عباس گوید که پیغامبر علیه السلام گفت
پنج چیز به پنج بود هیچ گروه نقض عهد نکنند که نه دشمنان ایشان را بر ایشان مسلط کنند
و هیچ گروه زکوة منع نکنند که نه باران از ایشان باز دارند و اصمعی گوید که حاجت بیع بیعه
اعرابی که مروت وی اندر سرهنگها مکیال بود و اندر زوال اندر او
أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ
اندیشه نکنند ایشان که ایشان را برخواهند انگیخت روز بزرگ را
يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ
آن روز که برخیزد هر مردم خدای خلقان را حقا که کتاب
آن جماعت را قبول نکنند پس بحجین بود و اندر وی فرود آرند و آن درختی است سیاه اندر زیر هفتم

زمین براند نبشته نام هر شیطانی وهب گوید که سلطان ابلیس تا انجا بود و کلبی گوید
سنگی است سبز اندر هفتم زمین بو هریره گوید پیغامبر علیه السلام گفت الفلق
جب فی جهنم مغطی چاهی است اندر دوزخ سرپوشیده و سجین چاهی است اندر دوزخ سر
گشاده وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانا کاهاید ترا که چیست سجین یعنی که
چیست آن کتاب که اندر سجین است انگه بیان آن بکفت و گفت
كِتَابٌ مَرْقُومٌ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ
کتابی نبشته مهر کرده تا آنکه که اینرا جزا دهند برایشان باد و ندوز مکذبانرا آن کسانی که تکذیب کنند بروز قیامت
وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ
و تکذیب نکنند بدان مگر کسی که ظالم باشد و فاجر چون برخوانند بروی حجتهاء ما گویند اینرا
أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
افسانه پیشینگان است حقا که غلبه گرفته است بر دلهاء ایشان آنچ کسب همی کردند از جرم توبه
کند آن از دل وی زدوده شود و چون یکباره شوند بار دیگر ... آنگه دل وی سیاه شود
كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ حقا که ایشان از خداوند خویش آن روز محجوب باشند یعنی
از رویت و نعمت و رحمت وی و یحیی ابن الفضل گوید اندر دنیا محجوب گشتند از توحید و معرفت وی
اندر آخرت محجوب کردند از دیدار و رحمت وی و شافعی ادریس بدین آیت گفت بر کروهی خشم گرفت
ایشانرا محجوب کرد اندر دو السیتم که آن کروه که از ایشان خشنود کردیده است ایشان ویرا ببینند
و نیز گفت بخدا که اگر محمد بن ادریس بیقین بدانستی که وی خداوند خویش را نبیند اندر معاد اندر
دنیا ویرا نپرستیدی ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ
آنگه ایشان اندر آتش باشند که پس ایشانرا گویند اینست آنک تکذیب همی کردید

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ
حقا که کتاب مطیعان در علیین بود
لوحی است از زبرجد سبز اویخته زیر عرش و اعمال مطیعان اندران نبشته کعب گوید
علیین پایه عرش است ... مقاتل گوید ساق عرش است ابن عباس گوید بهشت
ضحاک گوید سدرة المنتهی اهل معانی گفتند ... از بهر آن گفتند که علو باشد اندر پی
علو و رفعتی از پس رفعتی وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ كِتَابٌ مَرْقُومٌ يَشْهَدُهُ
الْمُقَرَّبُونَ و چه دانا کاهاید است ترا که چیست علیون یعنی کتابهاء ایشان نامه
کتابی است مرقوم حاضر آیند ابن مقربان إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ خود مطیعان اندر نعمت باشند
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ
بر تختها ایشان نگرند فرا آن کرامتها که خدا ایشانرا داده باشد
نَضْرَةَ النَّعِيمِ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ
دوستاي نعمت ... ایشانرا از خمر ابی صافی و گفته اند
و این از بهر آن مشک خوانند که آخر طعم وی بوی مشک بود وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ
الْمُتَنَافِسُونَ وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ و اندران رغبت کنا ...
و منازعت کنند و مزاج آن از تسنیم بود و از شراب ... اهل بهشت بود از بالا ...
... ابن مسعود گوید آن خاص بود مقربانرا ... گوید
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ
چشمه است که همی خورند ازان مقربان وصده آن کسانی که مجرم بودند از مهتران قریش بوجهل و ولید المغیره ازان کسانی که ایمان آورده بودند چون عمار و بلال و صهیب

ان الابرار لفی نعیم علی الارائک ینظرون بدرستی که نیکان و نیکبختان در نعمتهاء بهشت باشند بر تختها ... می نگرند ... در روایت ... بهشتی ... منتظر عرش ... خدای تعالی ...

وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمُ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ
وچون بگذشتندی بایشان فرا یکدیگر بچشم اشارت همی کردند وچون بازگردید باهل خویش بازگردند شادکامان
وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَضَالُّونَ وچون بدیدند ایشانرا گویند گمراهانند
وَمَا أُرْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ فَالْيَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ
ونگماشته اند ایشانرا برایشان بنگهبانی پس امروز آنکسانی که ایمان آورده اند از کفار
همی خندند چنانک بوشیان همی خندیدند اندر دنیا وآن آن بود که در بهشت بگشایند کافرانرا کوبند
اندر بهشت شوید چون نزدیک آن رسند در ببندند وموءمنان برایشان همی خندند
عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
بر تختها از در یاقوت نشسته همی نگرند فرا ایشان که ایشانرا چون عذاب کنند اجزا داده
اند کفار را بانچ همی کردند

سورة انشقت

این سوره مکی است و این پنج بیست وپنج است بی خلاف وکلمات صد وهشت است وحروفش
چهارصد وسی وسه است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هرکه برخواند سوره
انشقت خدا وی را از آن نگاه دارد که کتاب وی از پس پشت وی دهند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ
آنگه که آسمان بشکافد وبشنوند فرمان خداء خویش وطاعت دارد وسزاوارست وی راکه
طاعت دارد وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ آنگه که زمین را بکشند همچنان که پای ادیم بکشند
واندر پهنای وی اندر افزایند تا همه اندر بطن وی است از گنجها بیرون افکند
وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وبیرون افکنند مردمان وخالی کرده وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ

ولبشنو

وبشنوند فرمان خداء خویش وطاعت دارد وی را وسزاوارست که طاعت
دارند وی را وجواب آن چنان بود که یاد کردیم گوید يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای تو که مردمی
إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ تو خود رنج برگرفته فرا فرمان خدا
رنج برگرفتی پس فرارسی فرا آن وببینی جزا آن فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ
فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا اما آنکسی که دهند کتاب وی بدست راست وی
زود بود که با وی شمار کنند شمار کردنی آسان وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا وباز گردد باهل
خویش شادان عائشه رضی الله عنها گوید شنیدم از پیغامبر علیه السلام که گفت هرکه با وی
شمار کنند وی را عذاب کنند گفتند یا رسول الله چرا همی گوید فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ
يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا گفت یعنی هرکه با وی شمار استقصا کنند وَأَمَّا مَنْ کسی که
أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا واما آنکسی که کتاب
وی از پس پشت وی دهند زود بود که همی خواند بر خویشتن ویل وثبور هلاک
وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا إِنَّهُ ظَنَّ
وبیاود تو شی آتش سوزان که وی اندر اهل خویش اندر دنیا شادمان بودی وبعی از خو
رستی وخود وی پنداشت أَنْ لَنْ يَحُورَ بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا فَلَا أُ
قْسِمُ بِالشَّفَقِ که بازنیاید با ما بلی بازآید وخداء وی بحال وی بصیر بود وسوگند یاد
کنم بشفق وآن آن سرخی بود که از پس آفتاب فرو شدن پدید آید چنین گوید ابن عباس رضی الله عنه
وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ
وبشب وبانچ لبث اندر آید از چیزها وبماه آنگه راست شود وتمام کرده وحق بر نشنید
شما حالی از پس حالی یعنی اندر مواقفت قیامت گفتند یکبار معرفت ویکبار جهل ویکبار

موت و پای بار صیبن فما لهم لا یؤمنون و اذا قرئ علیهم القرآن لا یسجدون
خود مرکوده است ایشان را که ایمان نیارند و چون خوانده بر ایشان قران سجده نکنند یعنی
تضرع نکنند و مذلت فرا ننمایند مقاتل گوید نماز نکنند و گفته اند بو بن عیسی سجده همی کرد که
پیغامبر علیه السلام سجده کرده است درین سورت بل الذین کفروا یکذبون
والله اعلم بما یوعون بل آن کسانی که کافر شده اند تکذیب کنند محمد را والله داناتر است
بانچه پنهان همی کنند اندر دلهای خویش و بانچه جمع همی کنند از کارهای نیک و بد
فبشرهم بعذاب الیم الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون
بشارت ده ایشان را بعذاب دردناک مگر آن کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته میکنند ایشان را
است مزد بی نا کاسته و نابریده

سورة البروج

این سورة مکی است و آیتها بیست و دو است و کلمات صد و نه است و حروف چهار
صد و پنجاه و هشت است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند
السماء ذات البروج خدای عز و جل وی را اجر دهد بعدد هر جمعه و عرفه که بوده است و باشد ثواب حج
و عمره و جمعه

بسم الله الرحمن الرحیم

والسماء ذات البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود
سوگند همی یاد کند بآسمان که اندر وی بروج است و بدان روز موعود یعنی قیامت و شاهد
و مشهود پیغامبر علیه السلام گفت شاهد روز جمعه بود و مشهود عرفه ایدون گفت که هیچ
روز نبود فاضلتر از روز جمعه که اندر وی ساعتی است که دعاء هیچ بنده بدان ساعت
موافق نیفتد که نه آن مستجاب باشد ابن عباس گوید شاهد محمد است و مشهود روز
قیامت بینی که محمد را علیه السلام گفت فجئنا بک علی هؤلاء شهیدا و چنانکه همی گوید

انا ارسلناک شاهدا و قیامت را گفت وذلک یوم مشهود و بو درداء گفت که
پیغامبر علیه السلام گفت صلوات بسیار دهید بر من روز آدینه که این روزی است
مشهود و حاضر کردند فرشتگان آن روز و هیچ کس بر من صلوات نه دهد که نه عرضه کنند
بر من صلوات وی تا آنگه که بپرداز گفت من گفتم یا رسول الله و پس مرگ نیز گفت
خدای حرام کرده است بر زمین اجساد انبیا و نبی خدا زنده باشند و وی را روزی
همی دهند و گفته اند مشهود یوم نحر باشد مجاهد گوید شاهد آدم است و مشهود قیامت و ابلی
گوید از ابن عباس که وی گفت شاهد خدای است و مشهود روز قیامت عکرمه گوید شاهد
مردم است و مشهود قیامت و گفته اند شاهد فرشته است و مشهود بر مردم گواهی دهد
چنانکه گفت کل نفس معها سائق و شهید و مشهود قیامت و گفته اند شاهد عیسی است
و مشهود امت وی چنانکه گفت و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم و گفته اند شاهد
محمد و مشهود امت وی و حسن ابن الفضل گوید شاهد این امت و مشهود دیگر امتان
چنانکه گفت لتکونوا شهداء علی الناس و گفته اند شاهد خدای است و مشهود بزرگان وی
چنانکه گفت ای شیء اکبر شهادة قل الله شهیدا و گفته اند شاهد اعضاء مردم است
چنانکه گفت یوم تشهد علیهم السنتهم و گفته اند شاهد حجر الاسود است و مشهود حجاج
و گفته اند شاهد یوم الاثنین و مشهود یوم جمعه قتل اصحاب الاخدود
لعنت کرده اند اصحاب اخدود را و آن آن بود که صهیب روایت کند از پیغامبر علیه
السلام گفت ملکی بود اندر روزگار پیشین و وی را جادوی بود چون پیر شد ملک را
گفت من پیر شدم غلامی را نزدیک من فرست تا وی را جادوی بیاموزم ملک غلامی را
بنزدیک وی فرستاد تا وی را جادوی بیاموزد و بر راه آن غلام راهبی بود آن غلام را

بان راهب خوش آمد و بنزدیک وی بنشستی و سخن وی بشنیدی که سخن وی دوست
داشتی چون بنزدیک ساحر شدی ویرا بزدی وچون باخانه خویش آمدی پدر ویرا بزدندی
آن غلام گله کرد فرا ان راهب گفت ویرا ان راهب که اگر بترسی از ساحر بگو مرا
در سرای باز داشتند وچون از مردمان سرای بترسی بگو که مرا ساحر باز داشت پس روزی این
غلام بیامد ماری بزرگ اندر راه ایستاده بود و مردمان را نمی گذاشت که برفتندی این غلام
گفت من امروز بیازمایم تا کار راهب نزد یک خدای پسندیده است و این راهب فاضلتر است
یا این ساحر سنگی برداشت وگفت یارب اگر کار این راهب دوستتر است نزدیک تو از کار این
جادو این مار را هلاک کردان تا مردمان بگذرند وسنگ بزد وان مار را بکشت
ومردمان بگذشتند وغلام امد وراهب را خبر کرد ازان راهب گفت ای پسر تو امروز فاضلتری
از من که کار تو بدانجا رسید که من همی بینم لکن ترا مبتلا باکنند اگر بچیزی مبتلا شوی نگر
بر من دلالت نکنی وغلام چنان شد که اکمه وابرص را بدعا همی درست کرد و هر که بیماری
وعلتی داشتی چون وی دعا کردی شفا یافتی ملک را ندیمی بود نابینا شده هدیهای بسیار
بنزدیک وی آورده بود وگفت این تراست اگر مرا درست کنی غلام گفت من هیچ کسرا شفا ندهم
شفا خدای عزوجل دهد اگر ایمان آوری دعا کنم تا خدای ترا شفا دهد وی ایمان آورد و خدای
عزوجل اورا شفا داد آمد بنزدیک ملک وگفت خدای من وخدای تو یکی است ملک ویرا بگرفت
وعذاب همی کرد تا انگاه که ویرا دلالت کرد بران غلام آن غلام را بیاوردند ملک گفت ای پسر
کار و سحر تو تا بدینجا رسید که تو اکمه وابرص را درست کنی گفت من هیچ کسرا شفا ندهم شفا خدای
دهد ویرا نیز فرا گرفت وعذاب همی کرد تا ان وقت که وی نیز دلالت کرد بران راهب راهب را
نیز بیاوردند گفت از دین خویش باز گرد گفت باز نگردم گفت اره بیاورید بیاوردند و بر سر این راهب

نهادند

نهادند و بدو نیم کردند وغلام را بیاوردند وگفت باز گرد از دین خویش امتناع کرد ویرا
فرا گروهی داد از اصحاب خویش وگفت ویرا بفلان کوه بربید اگر از دین خویش باز گردد و
الا ویرا از انجا بیفگنید ویرا ببردند بران کوه وی گفت اللهم اکفنیهم بما شئت
کوه بلرزید و ایشان همه از انجا بیفتیدند و وی باز نزدیک ملک امد وگفت چه کردی یاران
گفت خدای مرا از شغل ایشان کفایت کرد ویرا فرا گروهی دیگر داد وگفت ویرا اندر کشتی
نشانید و اندر میان دریا برید اگر از دین خویش باز گردد والا غرق کنید ویرا ببردند
وی گفت اللهم اکفنیهم بما شئت کشتی بگردید و ایشان غرقه شدند وی باز نزدیک
ملک امد گفت چه کردی ایشان گفت خدای مرا از شغل ایشان کفایت کرد انگه گفت ملک را
تو مرا نتوانی کشت تا انکه این نکنی که من ترا فرمایم گفت آن چیست گفت مردمان را جمع کنی
ومرا بر درخت کنی و تیری از کنانه من بگیری و بگوئی بسم الله رب الغلام انگه آن تیر بمن اندازی
امیر چنان کرد تیر بر صدغ وی افتاد وغلام دست بران نهاد و بمرد مردمان گفتند امنا برب
العالمین ملک را گفتند امروز آنچه تو ازان همی ترسیدی رسید مردمان ایمان آوردند ملک بفرمود
تا کویها بکندند و اتش بسیار بران کویها نهادند وگفت هر که از دین غلام باز نیاید ویرا درین کو
اندازیم چنان همی کردند تا زنی امد و کودکی را داشت بترسید که خویشتن را اندران اتش
افگند کودک بسخن آمد وگفت یا مادر دل قوی دار وصبر کن که تو بر حقی وی خویشتن را
اندران اتش افگند صحاک گوید که بیشتر اندر مهد سخن گفتند شاهد یوسف وپسر ماشطه
دختر فرعون وعیسی و یحیی وصاحب جریج وصاحب الاخدود واسعید بن
المسیب گوید بنزدیک عمر خطاب بودیم که بنزدیک وی امد کسی که ان غلام را یافتیم
دست بر صدغ نهاده وهر چند که دست از صدغ وی همی باز کشیم باز جای همی شد عمر خطاب گفت

ایشان که وی را یافتند این دفن کنید و علی بن ابی طالب رضی الله عنه گوید که پیغامبر علیه السلام
گفت که اصحاب الاخدود حبشی بودند که بر خواندند ولقد ارسلنا رسلاً من قبلک
منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک و گفته اصحاب الاخدود
بهد ادع الیمن بودند و گفته اند از نصاری نجران بودند و گفته اند از نبط بودند و گفته
اند بودند اصحاب الاخدود بخت نصر را بیعی همه گروهی را از مسلمانان بسوخت
و اخدود کویی باشد اندر زمین النار ذات الوقود اذ هم علیها قعود وهم
علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود اند آتش سوزان آنگه کایشان نشسته بودند بر کنار
آن آتش و ایشان نظر همی کنند با مؤمنان گواه اند و حاضر اند
وما نقموا منهم الا ان یؤمنوا بالله العزیز الحمید الذی له ملک السموات
وهیچ عیب ندانستند بر ایشان و نه هیچ گناه مگر آنک ایمان همی آوردند بخدای عزیز و حمید آن خدای که وی راست ملکت آسمانها
والارض والله علی کل شیء شهید ان الذین فتنوا المؤمنین
و زمین و خدای بر همه چیز گواه است حقا آن کسانی که عذاب همی کردند مؤمنان را
والمؤمنات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم ولهم عذاب الحریق
و مؤمنات را آنگه توبه نکردند ایشان را است عذاب دوزخ و ایشان راست عذاب آتش سوزان و گفته اند هم آن آتش بر ایشان مسلط
ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم جنات تجری من تحتها
حقا آن کسانی که ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو ایشان را بود بهشتها که همی رود
من تحتها الانهار ذلک الفوز الکبیر ان بطش ربک لشدید انه هو یبدئ
از زیر آن جویهای روان آنست رستگاری بزرگ حقا که گرفتن خدای تو سخت است که عذاب را وی
ابتدا کند و اعادت یعنی اندرین جهان کافران را عذاب کند و اندر آن جهان

عذاب بر ایشان اعادت کند چنین گفته است ابن عباس رضی الله عنه
وهو الغفور الودود ذو العرش المجید فعال لما یرید
و او آمرزگار است دوست دارد اولیا را خداوند عرش بزرگوار است کننده آن چیز که
خواهد هل اتاک حدیث الجنود فرعون وثمود بل الذین
آمد بتو حدیث گروهانی که ایشان را هلاک کردیم آنگه ایشان را فرعون و ثمود می‌بینی بلکه
وگفت بل آنکسانی که کفروا فی تکذیب والله من ورائهم محیط بل هو
کافر شدند از قوم محمد علیه السلام اندر تکذیب اند و مستوجب تعذیب اند و خدای از پس
ایشان یعنی عالم است بایشان و قادر است بر ایشان قرآن مجید بل این قرآن
است شریف و کریم نه چنانکه کافران گفتند و عبد العزیز بن یحیی گوید مجید یعنی غیر مخلوق
و بر آن که مجید اندر لغت آن بود که شرف آن تمام بود و این دلیل است بر آن که نشاید که قرآن
اندر وی باشد که اندر وی از نقص خالی بود و شرف آن تمام نباشد فی لوح محفوظ
در لوح نگاه داشته از تغییر و تبدیل ابن عباس گوید اندر صدر لوح محفوظ نبشته
لا اله الا الله وحده و دینه الاسلام و محمد عبده و رسوله فمن آمن بالله
عز وجل و صدق وعده و اتبع رسله ادخل الجنة مقاتل گوید که لوح محفوظ از
دست راست عرش است و گفته اند اندر پیش اسرافیل است علیه السلام سورة الطارق
این سورة مکی است و آیتها هفده است اندر عدد کوفی و شانزده
اندر علاء مدنی و کلماتش شصت و یک است و حروفش دویست و بیست ابی بن کعب
گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که سورة الطارق برخواند خدای عز وجل وی را ده حسنه بدهد بعدد
هر ستاره که در آسمان است
بسم الله الرحمن الرحیم

اما لوح محفوظ از زبرجد سبز است و دو دنبال آن از یاقوت سرخ است بالای آن چندانکه از زمین تا هفتم آسمان و عرض آن پانصد ساله راه در آنجا نبشته خط نبشته دو خط [illegible] احوال دنیا از آن وقت باز که خدای دنیا را بیافریده است تا روز قیامت و چهار خط [illegible] اهوال و احوال قیامت است تا آن وقت که اهل بهشت در بهشت شوند و فرود آیند و اهل دوزخ را در دوزخ فرود آیند و اسرافیل بر آن مطلع است و بدست فرشتگان [illegible] احوال ارزاق و آجال و اعمال [illegible]

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ النَّجْمُ الثَّاقِبُ
سوگند باسمان و بدان ستاره که بشب بر آید و بروز نا پدید شود هر چه بشب از اطارق خوانند
و هر بیگاه هاینز تر اگه حیت طارق ستاره است درفشان و گفته اند بدین ثریا می خواهد و گفته
اند زحل می خواهد و گفته اند که ابن عباس گوید طارق ستاره است اندر هفتم آسمان و این آیت
اندر بو طالب فرو آمد وان آن بود که آمد نزدیک پیغامبر علیه السلام و وی را نانی و شیر آورده وی
نشسته بود پیغامبر علیه السلام ان می خورد ستاره فرو آمد پر از آب گشت آنگه پر از آتش
گشت بو طالب بترسید گفت چیست این پیغامبر علیه السلام گفت این ستاره ایست که از آسمان
بینداخته اند و این آیتی است از آیتها خدا او عز و جل بو طالب عجب بماند خدای عز و جل فرو
فرستاد وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ جواب سوگند آنست که همی گوید إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ
نیست هیچ تن که بر آن حافظی است و لَمَّا مشدد بمعنی الا بود اندر لغت هذیل یعنی فرشتگان که
حال وی و رزق وی بروی نگاه می دارند پیغامبر علیه السلام گوید موکل کرده است
خدای عز و جل بر مردم مومن صد و شصت فرشته که هر بلا از مومن دفع می کنند و وی را
نگاه می دارند از بلاها فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ
بنگرد آدمی که تا چه آفریده اند وی را آفریده اند وی را از آب ریخته دافق
يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ
که بیرون آید از میان صلب پدران و میان مادران
إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ
و خدای بر اعادت وی قادر است و گفته اند آن روز که پس از آن
که گوید که کردم و لوکه نکرده با سرآن سر آنست میان وی و میان خدای عز و جل قادر است بر آنک

و برا عام کرد اند و سه جای پسانید چون دست و دو پای شستن و غسل جنابت کردن و نماز
و روزه و آنچ بدین ماند چنانک پیغامبر علیه السلام گفت سه چیز است که هر که بر آن محافظت کند
وی ولی خدا باشد بحقیقة و هر که اندر آن خیانت کند دشمن خدا باشد بحقیقت
و آن نماز است و روزه و غسل جنابت فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ وَالسَّمَاءِ
ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ و نیست کافران را هیچ قوة و نه هیچ یاری که
وی را از عذاب نگاه دارد و باسمان که همی باز آرد باران بسبب روزی خلقان و بزمینی که
بشکافد بنباتها را گونا گون إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ
كَيْدًا که این قرآن قولی است حق فاصل میان حق و باطل و نیست آن بهزل و هزل کافران
مکه مکر کنند و کید یعنی ایشان همی خواهند بتو کاری وَأَكِيدُ كَيْدًا فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ
أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا و من همی خواهم با ایشان کاری مهلت ده کافران را
مهلت دادنی اندک یعنی تا روز بدر

سُورَةُ الْأَعْلَى

این سوره مکی است و اینهایش نوزده است بی خلاف و کلماتش هفتاد و هشت است
و حروفش دویست و هفتاد و یک است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که بر
خواند سوره الاعلی خدای عز و جل وی را بدهد ده مزد بعدد هر حرفی که خدای عز و جل فرو
فرستاده است بر ابراهیم و موسی و محمد علیه السلام علی بن ابی طالب گوید که پیغامبر
این سوره دوست داشتی و اول کسی که گفت سبحان ربی الاعلی میکائیل بود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى
همی گوید بگو سبحان ربی الاعلی و گفته اند تنزیه کن خدای خویش را خدای بزرگ تر را
آن خدای که وی را نهایت نیست و گفته اند تنزیه کن نام بود را خدای را یعنی وی را نام مبر

بچیزی که نشاید و وی‌را نام مبرکننده تو حاشا و معظم و محترم باشی و بدین معنی اسم بمعنی
تسمیه باشد و اسم بر سه گونه بود یکی آن بود که نفس مسمی بود چنانکه گویی موجود و ذات
و عین و قدیم و یکی آن بود که غیر مسمی بود چنانکه گویی متحرک و ابیض و اسود و عالم اند
صفت کسی از مخلوقات و یکی آن بود که نشاید گویی اسم مسمی است و نشاید گویی غیر
مسمی است چنانکه گویی از صفت خدای عز و جل حی و عالم و قادر و سمیع و بصیر و متکلم
و هر چه اما تسمیه نه اسم بود نه مسمی بلکه با قول آنکس کرده کیا و کس بود کند چنانکه پیغامبر
علیه السلام گفت ان لله تسعة و تسعين اسما یعنی تسمیه و ابن عباس رضی الله
عنه گوید معنی سبح اسم ربک آنست که آغاز کن بنام خدای خویش الذی خلق فسوی
والذی قدر فهدی والذی اخرج المرعی آنکه بیافرید و راست کرد
خلقت را و آنکه تقدیر کرد و راه نمود و آنکه بیرون آورد فجعله غثاء احوی
سنقرئک فلا تنسی الا ما شاء الله بیاموزیم ترا تا فراموش نکنی الا آنچه خواسته باشد
آنکه از آخشک کرد آنید و بران سیاه و بیاموزیم ترا
خدای که فراموش کنی و آن آن بود که منسوخ کرد آنید و ابن کیسان مردی بود مهتر بزرگ
اندر مجلس جنید نشسته بود جنید وی را پرسید ازین آیت وی جواب داد فلا تنسی العمل
نه فراموش نکنی کار کردن بدان و گفته اند این آن بود که جبرئیل قرآن فرو آوردی پیش از آنکه
از این بپرداختی پیغامبر علیه السلام با خویشتن همی خواندی از بیم آنکه فراموش نکند و این که
همی گوید الا ما شاء الله معنیش آنست که اگر خواهیم فراموش کنیم و خود نخواهست و فراموش
نکرد و گفته اند سنقرئک معنیش آنست که نقرءه علیک و گفته اند آنست که جبرئیل را فرا
کنیم تا تو را قرآن بر کند و گفته اند تو همی خوانی و ما همی شنویم و برتو آنگاه همی دارم

انه یعلم الجهر و ما یخفی بدرستی که وی داند آنچه ظاهر بود از قول و فعل و آنچه
پنهان بود یعنی آنکه تو با خویشتن همی خوانی پیش از آنکه جبرئیل بپردازد
ونیسرک للیسری فذکر ان نفعت الذکری
و ما آسان بکنیم بر تو وحی تا آن بر تو آسان بود و بر آن کار کنی و گفته اند
سیذکر من یخشی و یتجنبها الاشقی الذی یصلی النار الکبری
پند بپذیرد آن کس که ترسد از آن و دور شود پند کان شقی آنکه بجای آهد با قی تو شی آتش بزرگ
ثم لا یموت فیها و لا یحیی قد افلح من تزکی و ذکر اسم ربه فصلی
آنکه بنشیند اندران دوزخ و نه زیر زندگان که وی را سود دارد خود فلان کرد آن کسی که
بازگشت از کفر و عمل نیکو کرد و گفته اند زکوة بداد و یاد کرد نام خدای خویش آنکه نماز کرد
بوسعید خدری گوید قد افلح من تزکی بود که صدقه فطره بدهد و آنکه بنماز شود
و اندر راه تکبیر کند و این لفظ تکبیر دیگران گفته اند و این تاویل از پیغامبر علیه السلام
روایت کرده اند و بر وجهی دیگر گفته اند صلوة اینجا بمعنی دعاء است
بل تؤثرون الحیوة الدنیا بلکه شما اختیار همی کنید زندگانی دنیا
والاخرة خیر و ابقی ان هذا لفی الصحف الاولی صحف ابراهیم و موسی
و آخرة بهتر و باقی تر یاد کرده اند که اندر سورة و حقو این در کتابها پیشین صحف ابراهیم و موسی است
کلبی گوید از اینجا که همی گوید قد افلح من تزکی تا آخر سوره و گفته اند این که همی گوید والاخرة
خیر و ابقی ضحاک گوید این سوره اندر کتابهاء پیشینگان است و از آن چیزها که از ابراهیم
نقل کرده اند اینست که گفته اند اندر کتاب وی است ینبغی للعاقل ان یکون حافظا للسانه
عارفا بزمانه مقبلا علی شانه و بوذر گوید که پیغامبر را علیه السلام گفتم که

پیغامبران چند اند گفت صد هزار و بیست و چهار هزار گفتم یا رسول الله چه بودند رسولان از ایشان گفت سیصد و سیزده و باقی انبیا بودند گفتم آدم نبی بود گفت آری خدای عزوجل با وی سخن گفت

و وی را بید خویش بیافرید گفتم یا با ذر چهار پیغامبر عرب بودند هود و صالح و شعیب

و پیغامبر تو گفتم یا رسول الله چند کتاب فرو فرستاده است گفت صد و چهار از آنجا ده

صحیفه بر آدم آمد و پنجاه بر شیث و سی صحیفه بر اخنوخ یعنی ادریس و او

آن کسی بود که بقلم چیزی نبشت و بر ابراهیم ده صحیفه و توریة و انجیل

و زبور و فرقان

سورة الغاشیة

این سوره مکی است و ابیاتهاش بیست و شش است بی خلاف و کلماتش نود است و حروفش

سیصد و هشتاد و یک است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که بر خواند سورة

الغاشیة با وی خدای عزوجل شمار آسان کند روز قیامت

بسم الله الرحمن الرحیم هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ

ای محمد آمد است بتو خبر قیامت که بر همه چیزی اندر آید و گفته اند الغاشیة

دوزخ بود که بر اهل دوزخ اندر آید همچنانک گفت وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ

و رویها باشد آن روز ذلیل کار همی کنند اندر دوزخ و رنج همی کشند و آن آن بود که ایشان کار ناکرده باشند

اندر دنیا بفرمان خدای ایشان را اندر آن جهان تکالیف کنند تا معالجت سلاسل و اغلال همی

کنند و بر آن کوه آتشین که صعود کرده ایم همی شوند و همی آیند عکرمه گوید عاملة باشند اندر

دنیا بمعاصی ناصبه باشند اندر دوزخ زید بن اسلم گوید که این رنج همی خواهد که رنج

همی کشند بی موافقت فرمان خدای و ایشان را بر آن هیچ ثوابی نباشد

تصلی نارا

تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ

همی سوزند با آتشی گرم ابن مسعود گوید اندر آن افتند چنانک اشتران اندر وحل افتند و شراب دهند وی را از چشمه

گرم که طبخ آن بغایت رسیده باشد و آن وقت که خدای عزوجل بیافرید آسمانها و زمینها

لَّيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِن ضَرِيعٍ

نیست ایشان را آنجا طعامی مگر از ضریع و ضریع نباتی بود که بروید بر زمین بر وی بادیه اندر شوره زمین بعرب نام و نیز گویند نامش شبرق بود چون خشک شود

آن را ضریع خوانند هیچ چهارپای گرد آن نتوانند گردیدن و گفته اند که ضریع درختی است

از دوزخ از آتش پیغامبر علیه السلام گفت ضریع چیزی باشد اندر دوزخ چون شوک تلخ تر

از صبر و گنده تر از جیفه و گفته اند و بر اهل ضریع از بهر آن خواندند که تضرع کنند بخدا از آن

چون این آیت فرود آمد مشرکان گفتند اشتر ما فربه شود از ضریع خدای عزوجل فرو فرستید

لَّا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِن جُوعٍ

فربه نکند و نه سود دارد از گرسنگی ... ایشان نه بیند و بد کردند اندرین جهان و بد کردار ایشان گشته سیرد رویهای ایشان اندر آن جهان و اعمال زشت بد کردند خدای ... بدیشان اندر آن جهان

و مؤمنان اعمال نیکی کردند اندرین جهان خدای نیکی یاد کرد رویهای ایشان نیکو کرد اندر آن جهان

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمَةٌ لِّسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ

و رویها آن روز اندر نعمت باشند و این نعمت بریشان پیدا شده و سبب آن سعی که

در دنیا کرده باشند خشنود باشند اندر آن جهان اندر بهشت بلند

لَّا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ

نشنوند اندر آن بهشت هیچ کلمه باطل و سوگند دروغ اندر آن بهشت چشمه بود روان اندر آن

بهشت تختها بود برداشته وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ

وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ کشمرا این گفته اند بر الکوب و او آن بود نهاده و بالشها بود

مجالسها

بر یک صف نهاده بر یکدیگر و بساطها گستردهٔ اینجا و گفته اند براگنده اندر مجالسها
ابن عباس گوید زرابی طنفسها بود و بساطها گسترده اینجا و چون خدای عز و جل
صفت بهشت یاد کرد کافران از آن تعجب کردند و بدان تکذیب کردند خدای عز و جل عجایب
صنع خویش ایشان را یاد کرد و گفت اَفَلَا يَنْظُرُونَ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ
وَاِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ای ننگرند فرا اشتر که چون آفریده اندو یا فرا
آسمان تا چون برداشته اند و اندر فیل حسن بصری را گفتند که فیل اعجب است عرب
بعید عهد بودند بفیل و هر کسی از ایشان اندر فیل را ندیده بودند و اشتر علیشی ایشان بودی
از بهر آن فیل را یاد نکرد و نیز گفت اشتر از فیل عجب تر است از بهر آنکه فیل چیزی است
بزرگ نه بر نشینند و نه گوشتش بخورند و اشتر نفیس ترین مال عرب است و از عجایب
وی آنست که بار گران بر پشت وی نهند و وی نشسته نیرو بر گرفتن کند و بر پای خیزد چنین گفته اند
که بیش از آن که خدای عز و جل اشتر آفرید حکیمی را از حکما گفتند که ما اندر کتابها می یابیم که چهارپایی
خواهد بود که سیصد من بار بر پشت وی نهند و وی خفته بر پای خیزد گفت از دراز کردن وی باشد
و از عجایب وی آنست که آن کسی که وی را راند اندر پیش وی باشد و با بزرگی جسم وی و غلظت وی
اندر طبع وی باشد که چون نای حدی شنود نشاط آرد و رقص کند و جمال و از هیچ نخورد و مست شود
و بران صبر کند و اگر ده روز اندر سفر آب نیابد صبر کند و با عظیمی قوت وی کودکی را مسخر کرده
تا آنجا که اندر حکایت آورده اند که موشی مهار اشتری را بکشید و وی از پس وی همی شد تا بسوراخی
چون موش بسوراخ فرو شد آن مهار بکشید اشتر بنشست و دهن فرا نزدیک سوراخ آورد موش
برو ... ذلک ان خدای که بدان قوت وی را مسخر کودکی و موشی کرده اند قتاده گوید چون خدای
عز و جل صفت تختهای بهشت یاد کرد که برداشته باشند گفتند ما بر آن تختها چون بر شویم خدای عز و جل گفت

افلا ینظر

اَفَلَا يَنْظُرُونَ اِلَى الْاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ای نبینند اشتر را بدانکه بزرگی که
چون بر پشت او خسپند و گفته اند ابل اینجا بمعنی سحاب است و این اصلی نیافته اند
اندر لغت و اندر قول ائمهٔ مفسران وَاِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ وَاِلَى الْاَرْضِ
كَيْفَ سُطِحَتْ و فرا کوهها تا چون برپای کرده اند و فرا زمین تا چون
گسترانیده اند فَذَكِّرْ اِنَّمَا اَنْتَ مُذَكِّرٌ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ اِلَّا
پند ده که تو خود پند دهنده نیستی تو بر ایشان مسلط که ایشان را اکراه کنی بر ایمان
گفته اند این منسوخ شد بآیهٔ القتال اِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ مگر آن کسی که اعراض کند
و کافر شود و گفته اند او را استثنا کرد از آن که همی گوید لست علیهم بمصیطر و گفته اند الا بمعنی
لکن است و معنیش آنست که تو بر ایشان مسلط نه او لیکن بر آنکه کافر شود
فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ
عذاب کند وی را خدای عذاب مهین آن عذاب که ایشان را در دنیا کرده بود بقتال و تخویف
اسیری خود با ماست همچو ایشان ... بر ماست حساب ایشان والله اعلم

سورة الفجر   این سوره مکی است و آیتهایش سی است اندر عدد کوفی
و سی و نه اندر عدد بصری و سی و دو اندر عدد مدنی و کلماتش صد و سی و هفت
و حروفش پانصد و نود و نه است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که بر خواند
سورة الفجر اندر لیال عشر وی را بیامرزند و هر که وی را هر روز برخواند نوری بود وی را روز قیامت
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ   وَالْفَجْرِ خداوند عز و جل سوگند
همی یاد کند بابتدای روز قتاده گوید ابتدای روز محرم که همه سال از آن باز گشاید و گفته اند
بامداد روز ذی الحجه است که لیال عشر از پس این یاد کرد و گفته اند فجر اینجا آن بود که آب

اروی منفجر گردد یعنی پاک بدان و چشمها

وَلَيَالٍ عَشْرٍ و بدان شبها ده یعنی از اول ... وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ
و گفته اند شفع خلق بود و وتر خدا چنانک خدای عز و جل گفت وخلقناکم ازواجا
و گفته اند شفع روز نحر و وتر روز عرفه و گفته اند برین نماز بیع ظاهر بر رکعتی شفع و برخ
وتر و گفته اند شفع و وتر اوقات است و آن دو روز باشد از ایام التشریق یازدهم
و دوازدهم روز باجی الحج و وتر ثانی دیگر روز و گفته اند برین شفع و وتر اعداد
بی خواهد که جمله اعداد از آن مرکب است و حسین ابن الفضل گوید شفع درجات بهشت است که
آن هشت است و وتر درکات دوزخ است که آن هفت است و گفته اند شفع افعال بنده بود
و گفته اند شفع آن صفات مخالف آن بود چون عجز و قدرت و علم و جهل و عز و ذل هر دو
ضد بر ایشان روا باشد و صفات خدا عز و جل وتر بود قوتی بی ضعیف علم بی جهل
عز بی ذل و گفته اند شفع عبادتها بود که وجوب از وی مکرر کرده چون نماز و روزه و وتر
عبادتی بود شریف وجوب آن با اصل مکرر نکرده چون حج

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ
و شب که بوقت ... اندر آید این هست اندران که یاد کردیم سوگند خداوندان خرد را ابر بینی که چون کرد
فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ
کرد خدای تو بقوم عاد ارم که از عمادها بود انک نیافرید بود چنان اندر شهرها
سعید ابن المسیب گوید ارم ذات العماد دمشق است و قرظی گوید اسکندریه قتاده
گوید آن قبیله است از عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح مقاتل گوید ملک اندر
ایشان بودی و جای ایشان مهره بودی که اشتر مهاری بدان باز خوانند و درست آنست که

نام قبیله است چنانک یاد کردیم و گروهی گفتند ایشان را ذات العماد از بهر آن خوانند که
ایشان دراز بودند و قوی بودند تا بودی که یکی از ایشان سنگی برگرفتی بر مقدار
قبیله بر ایشان افکندی و ایشان را هلاک کردی کلبی گوید یکی از ایشان چهار صد ارش
بودی و گروهی گفتند او ایشان را ذات العماد از بهر آن خوانند که ایشان خیمها داشتندی
و گفته اند ایشان را ذات العماد از بهر آن خوانند گفتند که هر یکی از ایشان بنا کردی عظیم
اندر عمادهای بزرگ وهب بن منبه گوید بروایت از عبدالله بن قلابه که وی را
اشترانی بودند همی بخستند دطلب ایشان اندر صحرای عدن بی گردید بشهری اندران
بیابان حصاری عظیم داشت گفت که مگر اینجا کسی باشد که از حال اشتران چیزی بپرسد
بیرون هیچ کس ندید از ستور فرود آمد و وی را ببست و شمشیر باکشید و روی بدان
حصار نهاد چون از در حصار در شد در دید و شهری مرصع بیاقوت سرخ و سپید چون آن دید
مدهوش گشت و عجب فرو ماند یک دروازه بازگشاد شهر را دید که هرگز چنان کس ندیده
باشد و نبود مگر بهشت و کوشکها بسیار دید بنا کرده از سیم و زر و لؤلؤ و یاقوت
و درهای آن هم چون درهای شهر از یاقوت سرخ و سپید برابر یکدیگر و فرش آن همه
مروارید و مشک و زعفران بر یکدیگر مهیا کرده و چون آن دید و هیچ کس ندید بترسید
و نگاه بهار آن شهر فرو نگریست درختها دید بسیار و آب روان و کارگاهها از سیم بنا ساخته که
مگر آن بهشت است که خدای تعالی آن را صفت کرده است اندر کتاب خویش از آن مروارید مقداری
برداشت و مقداری از مشک و زعفران برگرفت و نتوانست از آن یاقوت و زبرجد چیزی
برگرفتن که سخت کرده بودند اندران دیگرها انچ خواست برگرفت و آمد یمن چیزی از آن
داشت بفروخت حدیث وی بشنید معاویه ... گشت کس فرستاد و کعب الاحبار را بخواند

وگفت یا ابا اسحق اندر دنیا هیچ شهری هست از زر و سیم گفت هست لم تر ذات العماد
که خدای عز و جل ازو صفت کرده است اندر کتاب کریم خویش و شداد بن عاد ازو بنا کرده
و ازو صفت که خدای عز و جل همی گوید لم یخلق مثلها فی البلاد معاویه وی را گفت قصه آن
مرا بگوی گفت عاد پیشین نه عاد قوم هود عاد ذو الاوتاد را دو پسر بود شدید و شداد
عاد بمرد ایشان بماندند و شهرهای جهان بگرفتند بقهر شدید بمرد شداد تنها بماند ملک
زمین همه وی را گشت نهادند و مولع بود بکتاب خواندن چون صفت بهشت دید اندر کتابها
گفت من یکی چنین بکنم از سختی طغیان و عصیان خویش آنکه لم تر ذات العماد بنا کرد و صد
قهرمان قبل کرد تا بنا همی فرمودند با هر قهرمانی هزار یار و بجمله ملوک زمین که ایشان
اندر طاعت وی بودند نامه کرد اندر شهرها ایشان بود از جواهر همه جمع کردند دو بهشت
ملک زیر دست وی بود آن قهرمانان همی گردیدند و جاها همی جستند تا جای یابند که
از آن موافق بود بسر جاها موافق یافتند آمدند و گفتند آن را بپرداختیم فرمود تا گرد اگرد آن
حصاری سازند و آنکه گرد اگرد حصار هزار کوشک بنا کنند چنانک اندر هر کوشکی وزیری
بنشستند آنگاه آن قهرمانان بازگشتند و آن چنانک فرموده بکردند و فرمود که تا هزار وزیر بساختند
و بدان شهر شدند و بدان کوشکها بنشستند و بیست سال اندر آن بود تا ساز آن بساختند
وقت با ایشان چون بنزدیک آن رسید چنانک میان وی و آن شهر یک شبانروز راه مانده بود خدای
عز و جل بانگی بفرستید از آسمان و ایشان را همه هلاک کرد و هیچ کس نماند مگر ... از مسلمانان
اندر روزگار تو ای ملک احمر و اشقر کوتاه بالا بر ابروی وی و بر گردن وی
خالی باشد بطلب اشتران شود اندر آن صحرا و آنجا بنزدیک معاویه نشسته بود روی
فرا وی کرد و گفت بخدای که این آن مرد است معاویه در وی تعجب بماند ... وحقیقی کرد

و محمد بن

اسمعیل

و محمد بن اسمعیل بن ابراهیم البخاری رحمة الله علیه بدان اسناد که وی راست از جعفر
بن محمد الصادق از پدرش حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم روایت میکند که شداد
بن عاد صاحب الذلال و الذیل و المیال و الحلة معنی شداد است که خداوند گفت کوان بخدا
وند میال و سرمدان و این چنان بود که روزی شداد بصحرا بیرون شد تنها بصید چون از شهر
دور ماند بر بالای کوهی رفت چون نگریست از دور قصری دید اسپید تازان کرد و بدان قصر رفت قصر
دید عجایب چنانک حیران ماند دری دید بر آن قصر از آهن پولاد ساخته چون دست بر در نهاد
درگشوده شد چون در رفت هفت در بند دید میکشود و میرفت تا رسید بدر خزانه در آن خزینه را
بگشاد و در رفت صندوقی دید از آهن نهاده و قفلی بر وی محکم دست بر آن قفل نهاد بجنبانید
گشاده شد شش صندوق دید در میان آن همه بیک کلید بعضی از زر و از سیم جمله را بگشاد
در هفتم صندوق میال و سرمدانی دید برگرفت و بیرون آورد با خود در فکر ماند که چه تواند
بود و این اندیشه میکرد که ایزد سبحانه و تعالی مرا دو چشم داده است یکی را بکار دارم که ظاهر
بود گفت یا چیزی باشد چشم کور کند و یا روشن کند میال در سرمدان افکند و برکشید و در یک چشم
کرد و ساعتی توقف کرد چون چشم باز کرد نیک گنج همه روی زمین بر وی گشاده شد و در چشم دیگر
کشید تمامت گنج روی زمین بدید از آنجا بزیر آمد و دعوی خدای آغاز کرد تا حق سبحانه و تعالی
و تقدس داود را پیغمبری فرستاد که برو و بگوی مر شداد را که هزار سال عمرت داده ایم
تا هزار گنج نهادی و هزار لشکر راه نیت کردی و هزار دختر بزنی خواستی این مملکت و این
نعمت از آن ما بود که ترا دادیم بگوی که خدا یکیست تا بهم چندان نعمت که در دنیا داده ایم نعمت
باقی بدهیم و ببین مملکت باتو در آخرت حساب نکنیم و این شداد ملکی بود که از مشرق و مغرب تا
همه جهان در حکم او بود و ملک جالوت که بر دست داود کشته شد یکی بود از سپه سالاران

وی با عقصد هزار سوار و نسب وی شداد بن عاد بن ادم بن سام بن نوح علیه السلام بود
خدای تعالی گفت و قسم یاد کرد که بسم الله الرحمن الرحیم والفجر ولیال عشر والشفع والوتر واللیل
اذا یسر هل فی ذلک قسم لذی حجر الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد
یعنی بدان صبح روز که بدمد و بدان ده شب که در وی معنی است و بدان ده ذی الحجه قوله تعالی
~~دمیان ... که در بنی درخت بعث کردند بری قصها کنیاد کردیم~~ خبر بکنم ترا یا محمد از شداد
که چه کرد در دنیا انجا و کرد هیچ کس نکرد و اینچ او برآورد هیچ کس برنیاورد داود علیه
السلام نیز ذیکل شد که رفت و او را بخدا خواند و دعوت کرد و گفت بگو لا اله الا الله
تا خدای تعالی بهم چنین ملکی که ترا داده است در دنیا بهم چنین در عقبی بدهد و بدین ملک که
هست یا تو بقیامت شمار کنند ازان کبر که در بروی بود گفت ازو او مرا بهشت وعده میکنی
فی بلاد قریبی من خود یک بهشت برآرم تا بدانی که مرا به بهشت خدای تو حاجت نیست و فشتن
کاه شداد چار بود که اترا ساهره خوانند و از روم و ترک و هندوستان و زنگ [illegible]
و فرنگ و حبشه و نوبه و سقلاب خراج بوی آوردندی و تختگاه وی بدمشق بود الله
تعالی دمشق را در قرآن یاد کرده است قوله تعالی واوینا هما الی ربوة ذات قرار و معین
شداد بن عاد بدمشق آمد و قصه ما انزا بخی الله و گفت مرا زمینی طلب کنی که خاک وی [illegible] جنگل
بود و هامون بود تا من انجا بوستانی کنم بر ان صفت که بهشت است و ان کافر ملعون لقب
او ابلیس خوانده بود ولیکن مرد بدبخت بود و بدبخت را هیچ حیلتی نیست دیعنی یافتند
جهلت [illegible] فرسنگ در جهل فرسنگ [illegible] زمین عرب زمینی خشک و هوای خوش بیامدند و گفتند ای ملک
ما زمینی یافتیم چنانک شایسته [illegible] تا هزار [illegible] بعد مازمینی
مرد استاد و ایر [illegible] و مزدور [illegible] انکه ایشان خواهند سیصد هزار ادمی جمع کرد چنانک

درصنعتها

درصنعتها چند استاد بودند انکه بعضی بود که ان زمین را بکشتند ایشان فرمان شداد
بجای آوردند و جهل گز فرو بردند تا جبوا لی که باب رسید بود برآوردند بران آب [illegible] را
تابوتها و میلها را ساختند تا بر مثال چشمهای بر روی زمین برامدند تا انجا که آب روان
بود چون بناها بروی زمین رسید بفرمود تا درخشتها را بکشادند و هرچه اورا از زر و سیم
و جواهر بود باز استران کردند و بعمرا انجا جمع کردند انکه بفرمود تا خشتها از زر و سیم
بردند و دیوان برآوردند یک خشت از زر و یک خشت از سیم درخبر آورده انکه
هر دو دیوار چهار هزار [illegible] زر و سیم انجا که بکار بردند تا مدت سیصد سال [illegible]
کار دید کردند تا برآوردند بوستانی بران صفت انکه هزار کوشک [illegible] نیز [illegible] بنا کردند
همه از زر و سیم انکه در میان ان [illegible] بستان سرایها کردند و اندران سرا صفه بنا کردند
انکه اندران صفه چهار صد ستون از زمرد سبز بر پای کردند قوله تعالی
ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد خدای تعالی میگوید که هرگز در جهان
کس نساخت [illegible] شداد ساخت انکه بفرمود تا درختان کردند نیمه از زر و نیمه از سیم
و برگهای درختان از زبرجد سبز بارای درختان مروارید آبدار انکه در میان هر درخت
یک درخت میوه دار بنشاندند تا ان زینت باشد و این زینت را بود انکه نافهای مشک
و زعفران و عنبر بهم امیختند و بجای خاک بریختند انکه جوی آب زلال دران بوستان
روان کردند و یکی شیر و یکی انگبین و یکی می و جنان تعبیه کردند که هرگز متغیر نشود
چون این بوستان تمام کردند بالای دیوار سیصد گز بود خشتی از زر و خشتی از سیم انکه
کنگرها کردند از زر و سیم بر سران مرغان کردند از هر جنسی انکه بفرمود تا از بیرون
دیوار چهار هزار میدان ساختند و درختان میوه دار دران میدانها بکشتند

و در میان آن میدان خوانها چند بنهادند و در پیش آن خوانها صد هزار رکابه زرین و در هر
یکی طعامی از لون دیگر و هر یکی برنگی دیگر و بوی دیگر و طعم دیگر چون این بوستان بعزت سیصد سال
تمام شد این چندین نعمت بکار برده و خزینها تهی کرده که بپرداخت رفته بود چون تمام شد خبر بوی
کردند که این تو و صدی تمام شد از سامره بوجاهت و بدیدن بوستان آمد از او مهمانی
و از دمشق بدمشق آمد آنکه بر صد ناهید در روز زمین دختران دوشیزه بود کام الفهم
با صد هزار غلام درم خرید از دمشق بیرون آمد و وقت چون بدر بوستان رسید این جمله جمهاد
قسمت کرد و هر قسمی را بگفت که بیک میدان اندر شوید و هر چه تماشایی باید بجویید و تماشا
کنید تا من تنها درین بوستان روم غلامان جمله و زیراق لشکر تمام بمیدانها فرو شدند تا
تماشا کنند تا آنکه خود شداد با یک غلام خاص بدر بوستان آمد اسب بدست اندر کشتان
نهاد اندام وی بلرزید سخت سخی شخصی عظیم دید در پیش وی استاده شداد گفت من انت
قال انا ملک الموت گفت تو کیستی گفت من آن فریشتهام که جان همه خلق بر گیرم گفت مرا
چندان امان ده تا این بهشت را که کردهام یکی بنگرم ملک گفت فرمان نیست تا پایی در رکاب یکی
در زمین جان وی بر داشت بامر خدا تعالی و آن غلامان و دختران و خرد و بزرگ همه که بوده اند
اندر آن میدان دست بطعام خواستند برد که صاعقه بر آمد همه را جایگاه جان بدادند
که از ایشان اثری نماند مگر حدیث حق تعالی آن بهشت را از پیش چشم خلق ناپدید کرد هیچ
نتوانستند دیدن مگر عبدالله بن قلابه در خبر آمده است که خدا عز و جل روزی عزرائیل را
گفت که ای عزرائیل گفت لبیک و سعدیک گفت از تو چیزی خواهم پرسید گفت بار خدایا تو
داناتری گفت درین همه هزار عالم که تو جان جمله جانداران را و بر بنده چندین موکل کردهام
در جان ستدن تو را بر هیچ کس رحمت آمده است عزرائیل گفت بار خدایا تو داناتری بوده کس مرا
رحمت آمد گفت بر که و که گفت بار خدایا بفلان روز در فلان دریا کشتی همی اشکست و مردمان

هلاک شدند

هلاک شدند و تخته ای زن حامله بر کناره ساحل افتاد و فرزندی از وی جدا شد آب آن فرزند را
گهی بر زمین میزد و گهی بدریا میبرد فرمان رسید مرا که جان آن زن را قبض کن برفتم و قبض کردم مرا
رحمت آمد گفتم ای عجبا این فرزند در چنین حالتی افتاده و مادرش اینجا بجان بدادن دوم
آن روز که شداد را با چندین هزار لشکر و حشم و خدم که بدر آن بوستان رسید و پای از رکاب بار
کرده و یکی در رکاب که فرمان تو رسید که جان وی بر دار من قصد جان وی کردم و او در من بنالید
و زاری کرد که چندانم امان ده که این بهشت را به بینم اما فرمان نداده مرا بر وی رحمت آمد ندا
شنید از حق تعالی که ای عزرائیل بعزت من و جلال و عظمت و کبریای من که آن کودک که تو بر وی رحمت
کردی در فلان روز من وی را بپروردم در رحمت و ناز و شداد عاد که بر وی رحمت کردی آن طفل بود که
بوی عنایت او را برسانیدم که دعوی خدایی کرد و با ما بیرون آمد تا دانی که کار من بکار مخلوقات نماند
مخلوقات دوستان را خلعت دهند و دشمن را عقوبت من که جبار عالمیانم دشمن را خلعت دهم و نعمت
دهم و دوستان را محنت و محنت دهم تا بدانی که مرا نه از دوست منفعت است و نه از دشمن مضرت
و شعبی روایت کند از دعفل الشیبانی از علما رحمهم که چون شداد بن عاد هلاک شد وی را پسری
بود نام وی مرثد بن شداد که پدر وی را خلیفت کرده بود بحضرموت بر مملکت خویش فرمود تا پدر
وی را اندر صبر و کافور گرفتند و وی را بحضرموت آوردند و وی را گوری بکندند اندر بیابان و تختی
از زر بنهاد اندر آن گور و همچنان که از [illegible] زر کرده بودند بر آن تخت افکندند
و لوحی زرین بنزدیک سر وی بنهادند و بفرمود تا بر آن لوح بنبشتند بخط [illegible] این ابیات وانرا
مسند خوانند بزبان اعتبروا بی ایها المغرور بالعمر المدید انا شداد بن عاد صاحب
الحصن العمید واخو القوة والباسا والملک الحشید وبقصل المالک والقدرة فیه والعدید
فاتی هود وکنا فی ضلال قبل هود فدعانا لو قبلناه الی امر الرشید فعصیناه الی الامر الرشید

وقصبا، ونادي الا اهل من مجيب فاتتنا صحة نفر من الافق البعيد فتوافينا
كزرع وسط بيدا حصيد وثمود الذين جابوا الصخر بالواد
وثمود آن اوروند سنگ را بوادي القرى وازانجا ها ساختند چنانك ميگويد
وتنحتون من الجبال بيوتا واهل سير گفتند اول كسي كه كوه و سنگ بتراشيد ايشان بودند
دو هزار هزار و هفتصد هزار منزل ساختند از سنگ
اوتاد آن بود وفرعون ذي الاوتاد وفرعون خداوند اوتاد
محمد بن كعب گويد اوتاد بناها محكم بود ضحاك مجاهد گويد اوتاد ميخها بود كه مردم را عذاب
كردي چون بر كسي خشم گرفتي وعطا دوانيت كند از ابن عباس كه وي گويد فرعون را ذو
الاوتاد از بهر آن خوانند كه وي را خازني بود نام وي حزبيل و وي مومن بود و صد سال ايمان
خويش پنهان همي داشت وانكه [illegible] بود از اصحاب يوسف عليه السلام ديده بود و
زن وي ماشطه دختر فرعون بود روزي دختر فرعون پيش وي نشسته بود و وي پيشاني همي كرد
شانه از دست وي بيفتاد گفت بروي اندر ايدان كسي كه كافر شود بخدا دختر فرعون گفت اي خداي
ديگر است جز از پدر من گفت آري خداي من و خداي تو و خداي پدر تو يكيست و وي را انباز
نه دختر برخاست همي گريست بنزديك پدر شد گفت چرا همي گريي گفت زن خازن تو همي گويد كه خداي
تو و خداي وي و خداي آسمان و زمين يكي است و وي را انباز نه وي را كي پرستيد وازوي
بپرسيد گفت راست همي گويد وي را گفت كافر شو بخداي خويش و اقرار ده كه من خداي توام
گفت من اين نكنم بفرمود تا وي را بكشيدند ميان آن ميخها و مارها و كژدمها بروي بگماشت
و گفتند كافر شو بخداي و الا ترا اندرين عذاب همي دارم دو ماه گفت بخدا او كو ماه اندرين عذاب
همي داري هفتاد ماه كه كافر نشوم و وي را دو دختر بود دختري مهين را بياوردند و كالو وي بر نهي

كه چون فرعون كسي خشم گرفتي بفرمودي تا او را بهفت ميخ در زمين دوختند يكي بر اين دست و يكي بر آن دست و يكي بر سر اين پاي و يكي بر سر آن پاي و يكي بعورت و يكي بر سينه و يكي بر پيشاني و گفتند ميخها آن دارها بودي كه بزدي خلق را بر دار كردي و بگذاشتي و گفتند ميخهاي وي آن دارها بودي كه پيش منظر وي بزدندي و بر آن دار بازها كردندي و وي نظاره مي كردي

وي نهاد

وي نهاد و وي را بكشت و گفت بر گرد از خداي و اگرنه دختر كهين را نيز بكشم همچنين آن
دختر كه طفل بود بشير وي او را هلاك شد از بهر وي آنگه گفت اي ملعون هر كه برد وي دشمني
است بكشي بر دهن من كه من از خداي خويش برنگردم و توبه كافر نشوم دختر كهين را بياوردند و كارد
بر گلوي وي نهادند تا بكشند جزع اندر وي فرا ديد آمد خداي عز وجل زبان آن دختر كه بگشاد
تا با وي سخن گفت كه اي مادر صبر كن و جزع مكن كه خداي عز وجل جاي ترا بنا كرده است اندر
بهشت صبر كن كه تو از اينجا برحمت خداي رسي و بكشت وي پس وي را بكشتند بر سينه مادر
واز پس آن مادر نيز بجهد خداي عز وجل وي را اندر بهشت فرستاد پس فرعون كس فرستيد
بطلب شوهر وي حزبيل وي را نيافتند پس نشان دادند كه وي اندر فلان كوه است دو مرد را
بطلب وي فرستيد وي را ديدند كه اندر كوه نماز همي كرد و سه صف از پس وي از دد و دام
نماز همي كردند چون آن دو مرد آن ديدند بازگرديدند حزبيل گفت اي بار خدايا تو داني كه ايمان
پنهان داشتم صد سال كه هيچ كس بر آن مطلع نگرديد اين دو تن كه ايمان من پنهان خواهند داشت
و بر من نگاه خواهند داشت بر اين حديث راه نماي و آنچ خواهند ايشان را اندر دنيا بده
و هر كه حال من اظهار خواهد كرد زود عقوبتي اندر وي رسان و عاقبت وي دوزخ كن
آن دو مرد شدند بنزديك فرعون و يكي از ايشان عبرت گرفت و ايمان آورد و آن ديگر كه
قصه وي باز گفت چنانك ديده بود فرعون گفت با تو هيچ كس ديگر بود گفت آري گفت كه بود
گفت فلان وي را بخواندند گفت اين چيست كه وي همي گويد گفت من از اين هيچ چيز نديدم فرعون وي را
عطا جزيل بداد و آن ديگر را كه راز وي گفته بود بر درخت كرد و فرعون زني داشت همه
نام وي آسيه بنت مزاحم چون آن ديد كه فرعون با ماشطه بكرد از پيش كه ما را نشايد كه صبر كنيم
بدين كه فرعون همي كند و من مسلمانم دو ديگر او آن همي انديشيد فرعون اندر آمد و بنزديك وي بنشست

گفت ای فرعون تو بترین خلقی و بایدت توبه کردن از مشاطه را بکشتن گفت که بیزاری که
نی ای فرعون دیگر هیچ ولیکن بیم جانا که وی گفت مرا هیچ جیزی دیگر هیچ نداد ولیکن بتحقیق
دانم که خدای من و خدای تو و خدای آسمان و زمین یکی است وی را هیچ انباز نیست و نامش الله است
و فرعون جامه وی بدرید و وی را بسیار بزد و کس فرستاد و بنزد و مادر وی را بخواند و گفت
نبینید که این دیوانگی که مشاطه را بود بدین نیز بدید آمد ای گفت اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم پدر وی گفت نه تو بهترین زنانی و شوهر تو خدای عالم است گفت نعوذ بالله من ذلک
نه اگر اینچ نمی بی گوید حق است وی را بکو بیند تا هیچ بنه بساز جنانک آفتاب را بیش از بود
و ماه تاب از پس آن بود کشیده کان کرد اگر دان باشند فرعون مادر وی را گفت شما ببرید و بکو لید
و وی را بکشید نه میان ازمیخها تا عذاب کنند خدای عز وجل از بهشت دریه بگشاد تا همچ فرعون
بیجه کرد بیرون آسان شد جنانک یاد کردیم و گفته اند او تاد عبادتی است از شان ملک وی
و عظمت وی و هیبت وی الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ
آن کسانی که طاغی شدند و از حد طاعت بیرون شدند اندر آن شهرها و بسیار بکردند اندر شهرها فساد
فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ
پس بریخت بر ایشان خدای تو تازیانه عذاب یعنی هر دو دنیا از لون دیگر عذاب خود خدای تو
بیم بیند و بیچ شوه و گفته اند مرجع خلق و بازگشت ایشان بحکم و فرمان وی است ابن عباس گوید
بر سر دوزخ هفت جای بدارند بنده را در اول مقام وی را از شهادت ان لا اله الا الله بپرسند
اگر درست جواب دهد وی را بگذارند تا دیگر مقام شود وی را از نماز بپرسند اگر جواب تمام دهد وی را
بگذارند تا مقام سیم شود وی را از زکوة بپرسند اگر جواب تمام دهد بگذارند تا مقام
چهارم شود وی را از روزه بپرسند اگر جواب تمام دهد بگذارند تا مقام پنجم وی را بپرسند

از حج

از حج اگر جواب تمام دهد بگذارند تا بمقام ششم شود اینجا وی را بپرسند از مظالم
برادران اگر جواب دهد بگذارند تا بمقام هفتم شود در مقام وی را بپرسند از احسان
و شفقت در حق مستحقان و نگاه داشت جیران و اگر وی را مظالم باشد گویند نیکی بیاور
وی را تطوعی باشد اعمال وی بدان تمام بکنند جون از این همه بیرون آرند ببهشت روند مقاتل گوید
و شکان خدای بر صراط باشند با ایشان بتها بشمار آهنین نگذارند که کافران بر صراط گذر
کنند اینست که همی گوید ان ربک لبالمرصاد فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ
فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي فاما مردم که خدای وی را آزموده کند بفراخی نعمت
و وی را گرامی کند و وی را اندر نعمت بدارد گوید خدای أَكْرَمَنِ مرا گرامی کرده است
وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ كَلَّا
شادی کند شکر کند و اما اگر وی را آزموده کند بدرویشی و تنگ کند بر وی روزی گوید خدای من
مرا خوار کرد بدرویشی شکر نکند تا بنگ وی را دل باشند از تن درستی و عافیت جنانکه من وی را
مبتلا بکرده ام از کرامت که کرامت و اهانت من به آن باشد مگر آنرا که گرامی کنم بطاعت کنم و آنرا که خوار
کنم بمعصیت کنم آنگاه گفت بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ
الْمِسْكِينِ بل آنرا که خوار کنم بآن کنم که اکرام نکنند یتیم را و یکدیگر را فرو لیه بطعام
مسکین را وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا و می خورید میراث خوردن
سخت یعنی برخ خویش و برخ دیگران نیز همه بخورید و آن ان بود که ایشان زنان را میراث
نداد ندی و گفته اند آن بود که هر چه بیشی آید بخورد و ننگرد که حلال است یا حرام
وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا و دوست میدارید مال را دوستی بسیار آنکه خبر داد که
ایشان پشیمانی خورند یا بخ کرده باشند آنکه سود شان ندارد پشیمانی خوردن

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا حقا كه آنگه که بکوبند زمین را کوفتنی
و بکوبانند زمین را کوه‌هایش تا هیچ بنیاد و بنا بر آن شکسته شود
وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ و آید فرمان خدای تو و گفته‌اند بیرون آید قدرت خدای تو و اما
آمدن بمعنی انتقال روا نیست بر خدای عز و جل و فرشتگان صَفًّا صَفًّا صف صف باشند
وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و بیارند آن روز دوزخ را ابو سعید خدری گوید که چون فرو آمد
وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ لون پیغامبر علیه السلام بگردید و متغیر شد چنانکه اندر روی وی بدانستند
و سخت آمد وی را گروهی از اصحاب وی آمدند بنزدیک علی رضی الله عنه و گفتند امروز
چیزی دیدیم از پیغامبر علیه السلام که هرگز از وی ندیده بودیم علی از پس پیغامبر اندر آمد و وی را اندر
بر گرفت و گفت بأبي أنت وأمي یا رسول الله چیزی تو افتاده است که تو را از آن متغیر گشتی گفت
جبرئیل علیه السلام و این آیت آورد كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا وَجِيءَ
يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ پس علی گفت یا رسول الله چون آرند دوزخ گفت هفتاد هزار فرشته آرند که
هفتاد هزار زمام از ایشان بکشند و نگاه دارند که اگر وی را بگذارند همه اهل جمع را
بسوزد آنگه من وی را تعرض کنم گوید ترا با من چه کار یا محمد خدای عز و جل گوشت و پوست تو بر من
حرام کرده است هیچ کس نماند که نگوید نفسی نفسی و محمد گوید امتی امتی خدای
و فرشتگان گویند همه مردمان همی گویند نفسی نفسی و محمد گوید امتی امتی
يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ
آن روز یاد کند مردم و چه سود بود وی را آن روز یاد کردن گوید کاشکی از پیش بفرستادمی
لِحَيَاتِي فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ
حیوة آخرت را از حیوة دنیا آن روز عذاب نکند چون عذاب خدای هیچ کس و بند نکند چون بند وی هیچ کس ای آن تنی آرام گرفته بیاد خدای

خدای و تصدیق کرده بوعده و وعید وی که همه حق بود و همه راستی است ای حواص نفس
و گفته‌اند مطمئنه آن بود که راضی بود بقضاء خدای و گفته‌اند آنکه کتاب وی بدست راست
داده باشند و ایمن گشته باشد و گفته‌اند آنکه نظر کرده باشد بر خدای تعالی و ساکن گشته
و گفته‌اند آنکه آرام گرفته باشد بیاد کرد خدای چنانکه گفت أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ
ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً بازگرد با خدای خوش و از خدا خشنود و
خدای از وی خشنود و این اندر آن وقت باشد که از دنیا بیرون شود و چون روز قیامت
بود گویند وی را فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي اندر شو اندر جمله بندگان
من و اندر شو اندر بهشت و عبد الله بن عمرو بن العاص گوید چون بنده مؤمن را اجل
در رسد دو فرشته بیایند و خدای وی را از بهشت تحفه فرستد وی را گویند بیرون
آی أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ بیرون آی بروح و ریحان و خدای از تو خشنود از تن وی
بیرون آید و بوی مشک از وی همی آید و فرشتگان از کناره آسمان نظاره همی کنند و همی گویند
از زمین بوی جان خوش همی آید و هیچ در از درهای آسمان نبگذرند که نه اندر آن بگشایند و هیچ
فرشته از فرشتگان نماند که نه بروی صلوات دهند آنگه فرشتگان آسمان سجده کنند
خدای را و گویند یا رب این بنده توست فلان ترا همی پرستید و شرک نیاورد گوید بفرمایید تا بجای
کنند جان مؤمن سجده کند میکائیل را بخوانند گوید بنزدیک جانهای مؤمنان شو و محافظت این
کن که تا روز قیامت کر از تو باز خواهم آنگه بفرماید تا گور وی بر وی فراخ کنند چنانکه هفتاد ارش
بالا و پهنا و وی را بود و اگر با وی چیزی از قرآن بود وی را آن روز کفایت باشد و اگر قرآن
نداند وی را نوری دهند اندر گور همچنانکه اندر قیامت و مثل وی همچون مثل عروسی باشد که بخسبد
هیچ کس وی را بیدار نکند الا دوستترین کسی که وی را باشد و چون اجل کافر و مشرک و منافق

وگفته‌اند آنکه آرام گرفته باشد بیاد کرد خدای

و فاجر و ظالم اندر رسول خدا و خداوند تعالی و موحشه ر بفرستد تا گویند ایتها النفس الخبیثة
بیرون آی ای ارتن خبیث بعذاب الیم خدای تو چو تو عصیان است و اندر خبر آمد است که
مردی این آیت برخواند بنزدیک پیغامبر علیه السلام گفت ابو بکر صدیق گفت ما احسن هذا چون چون ما احسن هذا
نیکو است این پیغامبر علیه السلام گفت فرشته ای را ترا این برخواند سعید بن جبیر گوید ابن
عباس بمرد ما دیدیم مرغی را دیدیم که هرگز چنان ندیده بودیم که از جنازه اندر آمد و برویی نعش
وی اندر شد که هرگز ندیدیم و کرا ای بیرون آمد چون او را اندر گور نهادند بانگی کسی شنودند که
این آیت برخواند یا ایتها النفس المطمئنة و ندیدیم که برخواند و گروهی گفتند این آیت
که هیچ گوید ارجعی انگاه باشد که مومنان را انگیزاند خداوند تعالی ارواح را فرماید تا کالبدها
شو تو خوش چون گوید ارجعی الی ربک یعنی الی ثواب ربک

سورة البلد

این سوره مکی است و اندر وی بیست آیت است و هشتاد و دو کلمات و سیصد و
دو حرف و بیست و چهار و یک است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که برخواند لا اقسم
بهذا البلد خدای عز و جل وی را ایمنی کرداند از خشم خویش روز قیامت و بخشایش دستگیر وی باشد

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم بهذا البلد و انت حل بهذا البلد

سوگند یاد می کنم بدین شهر یعنی مکه اندر وقت که تو حلال بودی اندر وی
روز فتح مکه پیغامبر علیه السلام ابن اخطل را بکشت و وی از استاره کعبه اندر آویخته بود و
چندین تن دیگر چنانک را و کلیم و جریر بکرد کشتن از کسی که اندر سرای بو سفیان شود و گفت من دخل
دار ابی سفیان فهو امن و پیغامبر علیه السلام گفت خدای عز و جل حرام بکرد این مکه را آن روز که
بیافرید آسمانها و زمینها و آن حرام است تا آنکه قیامت برخیزد و هیچ کس را از پیش من حلال نبوده است
و آن حرام است تا آنکه که قیامت برخیزد

وهیچ کس

وهیچ کس را از پس من حلال نباشد و مرا حلال بود هرگز مگر ساعتی از روزی

و والد و ما ولد

و بحق پدر و فرزند و گفته

لقد خلقنا الانسان فی کبد خداوند بیافریدیم مردم را اندر سختی که رنج دنیا و آخرت همی
کشد و گفته اند فی کبد اندر سخت دل و با هلکی بر استبرا ضعیف خلقت و برادلی باش بر کار
عظیم ایحسب الانسان ان لن یقدر علیه احد یقول اهلکت مالا
لبدا ابی پندارد مردم که قادر نبود بر وی هیچ کس همی گوید که هلاک کردم مال بسیار و بر هم
نهاده بود مقاتل گوید این اندر حارث بن عامر بن نوفل فرود آمد است که گناهی کرده بود
بنزدیک پیغامبر رفت برا فرمود که کفارت کن گفت مال من برفت اندر کفارت و نفقات
تا اندر دین محمد شدم و گفته اند اندر ولید بن المغیرة فرود آمد است که گفت مال بسیار هلاک
کردم ایحسب ان لم یره احد
ای همی پندارد که نبیند است وی را هیچ کس و ورا آنا دروغ گوید و گفته اند همی نه بینند وی را اندر چه
نفقات همی کند تا بپرسند وی را چنانک پیغامبر علیه السلام گفت روز قیامت بنده قدم خویش
از جای بر نگیرد تا آنکه که وی را بپرسند از عمر وی که اندر چه فنا کرد آن را و از جوانی وی تا اندر چه
بشناخت از او و از مال وی که از کجا آورد و اندر چه بکار برد و از علم وی که چون کار بست وی را
الم نجعل له عینین و لسانا و شفتین بر بنده خویش
ای نه آفریدیم وی را دو چشم و زبانی و دو لب خدای تعالی گفت و پیغامبر علیه
السلام گفت اگر زبانت بتو نشاید بخوانی تو را باید بمیان دو لب تو حرام بکردم تر ایاری
دادم بدو طبق آن را بر هم نه یعنی دو لب و اگر چشم را تو چیزی نکوری بر تو حرام بکردم

آنرا اندر ایادی داده مر بدان دو طریق آن از ابو جهل واگر نه تو چیزی چنانکه بر تو حرام

بکوه اندرا یادی داده‌ام بدان دو طریق اندر اهرمنه وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ

و راه نمودیم ویرا دو راه طریق خیر و شر حق و باطل اندر دین خطا و صواب اندر تدبیر

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ وچرا کاهانید تا بگذرد

بازنگذشته است عقبه را تا ایمن کرده و یعنی آن کسانی که یاد کنند چیست عقبه بازگشاید

فَكُّ رَقَبَةٍ کردن را از بندگی یعنی بنده آزاد کند و یا اندران یاری دهد

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ یا روز ... خویش را

و یا طعام دهد اندر روزی که اندران روز گرسنگی باشد یتیمان را که خویشاوندی

أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ یعنی بدرویشی گفته اند ... می خواهد که توبه کند

و یا مسکینی که اندر خاک افتیده باشد گفته اند اندر دوزخ ... سه ... و دست و پای

... گذارد و اعادت ... چنانکه یاد کردیم و گروهی گفته اند که بدین عقبه صراط را می خواهد

و گروهی گفته اند بدین تن خویش را و شیطان خویش را غالب کند و مال نفقه کند اندرین وجه

کیا دکردیم وان سخن بود بر تن مصطفای از بهران تشبیه کرده است بکوه گذاشتن

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا آنکه بدانچه یاد کردیم از آن کسانی که ایمان آورده باشند

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

و یکدیگر را وصیت کنند بصبر و یکدیگر را وصیت کنند مرحمت کردن بر مردمان ایشانند اصحاب

یمین وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ عَلَيْهِمْ نَارٌ

مُؤْصَدَةٌ وان کسانی که کافر شده اند بآیتها ایشان اصحاب شمالند چنانکه یاد

کردیم و بر ایشان بود آتش مطبق سُورَةُ الشَّمْسِ این سوره مکی است

وابتهایش

وابتهایش پانزده است اندر عدد کوفی شانزده اندر عدد مدنی و کلماتش پنجاه

و چهار است و حروفش دویست و چهل و شش است ابی بن کعب گوید رضی الله عنه که پیغامبر

علیه السلام گفت هر که سورة والشمس برخواند چنان بود که صدقه کرده باشد بر هر که ماه و آفتاب بر

بران بتابد اولش بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا

قسم بآفتاب و روشنی یاد کرد و گفته اند بدین چاشت روز را می خواهد و گفته اند که گرما و آفتاب را می

خواهد وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا وَاللَّيْلِ

و ماه که اندر آید از پس او یعنی درآید ... و روز که ... اندر آید

إِذَا يَغْشَاهَا وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا

چون اندر پوشد و با سماء و آنکسی که آنرا بنا کرده است و بزمین و آنکسی که بگسترانید آنرا

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ از خذلان

و بنفس آنکس که خلقت آنرا پیدا کرده است و الهام داد ویرا معصیت و طاعت یعنی ویرا توفیق داد

و معصیت ... فلاح کرد مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا

آنکسی که تن خویش را پاک کرد و ایدر از گناه و نومید شد آنکسی که آنرا بنهان بکرد و تکذیب کرد ثمود بطغیان خویش

إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ

آنگاه که برخاست شقی ترین ایشان گفت ایشانرا رسول خدای حذر کنید از کشتن ناقه خدای

وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ عذاب کرد بر ایشان

و قسمت وی از آب تکذیب کردند ویرا و عقر کردند آن ناقه را هلاک کرد برایشان یعنی

رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا خدای ایشان بگناه ایشان برابر کرد

ایشانرا اندر هلاک یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از عاقبت آن برانکه هیچ کس را بروی

هیچ نبخشد نباشد اندر هلاک ایشان

سورة اللیل

این سوره مکی است و آیتهاش بیست و یک است بی خلاف و کلماتش هفتاد و یک است و حروفش سیصد و ده است ابی بن کعب گوید که پیغامبر علیه السلام گفت هر که بر خواند سورة واللیل خدای عز و جل ویرا عطا دهد تا آنگاه که خشنود گردد و ویرا از عسر نگاه دارد و کارها بر وی آسان گرداند

بسم الله الرحمن الرحیم

وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَی وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّی وَمَا خَلَقَ الذَّکَرَ

قسم همی خورد بشب که بپوشد روز را اندر آید و روز را [illegible] و بروز که پیدا شد و تاریکی شب ببرد و بحق آنک اهل [illegible]

وَالْأُنْثَی إِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتَّی

[illegible]

وما دو کی سعی شما مختلف است یکی سعی کند اندر هلاک خویش چنانک [illegible] خویشتن [illegible] و یکی خویشتن بفروشد و هلاک کند

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَی وَاتَّقَی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْرَی

اما آن کسی که بدهد مال اندر سبیل خدای و پرهیز کند از حرامها و تصدیق کند بآنک ویرا خلق باز خواهد داد آسان گردانیم ویرا کار کردن بآنچ خدای فرموده است و گفته اند حسنی کلمه لا اله الا الله است و گفته اند حسنی وعده خدای است بثواب و گفته اند این آیت اندر ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرود آمده است

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَی وَکَذَّبَ بِالْحُسْنَی فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْرَی

و اما آن کسی که بخل کند اندر نفقه کردن اندر خیر و بی نیازی نماید از خدای خویش و رغبت اندر ثواب وی و تکذیب کند [illegible] وعده وی حال ویرا مهیا کنیم تا کار کند عسر را آنچ دوزخ واجب کند و ویرا اندر دشخواری دوزخ رساند و گفته اند عسر نامی است از نامهای دوزخ

وَمَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی إِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدَی

وچه کفایت کند از وی مال وی آنگاه که خویش اندر دوزخ افتد … بر ماست که بیان کنیم حق را از باطل یعنی راه نماییم آن کسی را که خواهیم [illegible]

وان لنا للاخرة

سر برادر عمر
علی [illegible]

وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَی فَأَنْذَرْتُکُمْ نَارًا تَلَظَّی

و ملک ماراست آخرت و دنیا و هر که آنرا از ما طلب کند غلط باشد و بترسانیدیم شما را از آتش سوزان

لَا یَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَی الَّذِی کَذَّبَ وَتَوَلَّی وَسَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی الَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ یَتَزَکَّی

نیاید و نچشد آن مگر آن شقی که تکذیب کند رسول خدای را و برگردد از فرمان وی و بپرهیزند ازان آن کسی را آن پرهیزگار را که دهد مال خویش موافقت امر خدای را و روایت کند هشام از پدر خویش عروة که ابوبکر صدیق رضی الله عنه هفت بنده را آزاد کرد چنین است و آزاد کرده که ایشانرا عذاب همی کردند از بهر دین خدای عز و جل بلال و عامر بن فهیره و نهدیه و دختر وی و زنیره و ام عمیس و امه بنی المؤمل فاما زنیره کنیزک بود رومی بنی عبد الدار را چون مسلمان شد نابینا شد گفتند لات و عزی بینائی وی باز استدند گفت من بلات و عزی کافرم خدای عز و جل بینائی وی باز داد و ابوبکر صدیق بگذشت و وی آسیا می کرد و [illegible] ویرا همی گفت بخدای که من ترا آزاد نکنم تا آنگاه که [illegible] ترا آزاد نکند ابوبکر صدیق آن بشنید گفت بچند فروشی گفت بچند [illegible] اوقیه [illegible] گفت هلا [illegible] و اما بلال را اندر میان سنگ [illegible] همی گفتند اگر [illegible] اوقیه باشد [illegible] ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت اگر بصد اوقیه خواهید من بخریدمی ویرا خدای عز و جل اندر شان وی فرو فرستاد وَسَیُجَنَّبُهَا الْأَتْقَی الَّذِی یُؤْتِی مَالَهُ یَتَزَکَّی و آنگه که ابوبکر صدیق مسلمان شد چهل هزار دینار داشت آن همه نفقات کرد بر مسلمانان و عبد الله بن الزبیر گفت بر منبر که ابوبکر صدیق ضعیف [illegible] همی خریدی و آزاد همی کردی پدر وی ویرا گفت چرا [illegible] نخری که پشت ترا [illegible] ترا از بهر [illegible] خدای عز و جل فرو فرستد ترا نگاه دارد

و بجنبش الاتقى الذى يؤتى ماله يتزكى تا آخر سوره ابن عباس گويد بلال چون مسلمان
شد برفت بر سر بتان سلح كرد و مشركان در پيغامبر گله كرده بودند بر بتان آنگه ايشان را
خبر داد و بلال بنده عبد الله بن جدعان بود فرا وي شكايت كردند وي بلال را
تسليم كرد بايشان و صد تا اشتر فرا داد تا بكشتند بتان را آنگه ايشان وي را فرا گرفتند
و سنگهاء گرم عذاب همي كردند وي گفت احد احد پيغامبر عليه السلام بروي بگذشت
گفت ترا برهاند احد احد آنگه پيغامبر عليه السلام بوبكر را خبر داد كه وي را عذاب همي كنند
بوبكر رطلي دينار برداشت و وي را بخريد سعيد ابن المسيب گويد كه چون بوبكر صديق
وي را گفت بلال را بمن فروش گفت فروشم وليكن بنسطاس فروشم و نسطاس غلامي بود
بوبكر صديق را ده هزار دينار داشت و كنيزكان و غلامان داشت پس بجد و بزرگ
بود و بوبكر همي گفتي مسلمان بباش و اين همه مال ترا وي امتناع همي كرد و از بهر آن بوبكر
وي را دشمن داشتي چون امية وي را گفت وي را بفروش ببلال بوبكر صديق اين بغنيمت
داشت و وي را بخريد پس آن مشركان گفتند كه بوبكر صديق آن از بهر آن كرد كه بلال را بنزديك
وي دستي بود خداي عز و جل فرستاد وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ
وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ و نبود هيچ كس را بنزديك وي نعمتي تا جزا كند او را وليكن
از بهر جستن طاعت خداي خويش خداي بزرگ و زود بود كه راضي شود

سورة والضحى

اين سوره مكي است و آيتهاي وي يازده است و كلمات وي چهل است
و حروفش صد و هفتاد و دو است ابي بن كعب گويد كه پيغامبر عليه السلام گفت هر كه برخواند
سورة والضحى از جمله آن كس باشد كه خداي عز و جل بپسندد و با محمد عليه السلام وي را شفاعت
كند و وي را ده حسنه همي پسند بعدد هر يتيم و سايلي كه در جهان باشند [illegible]